



کتیبه های کوروش

بهمن انصاری



کتیبه‌های کوروش

پژوهشگر:

بهمن انصاری



سرشناسه	: انصاری، بهمن، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: کتیبه‌های کوروش / نویسنده: بهمن انصاری
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۵ ص.
شابک	: ۶ - ۵۳ - ۷۷۳۵ - ۶۲۲ - ۹۷۸ .
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
موضوع	: کوروش هخامنشی، شاه ایران - ۵۲۹ ق.م.
موضوع	: Achaemenian inscriptions
موضوع	: کتیبه منشور کوروش Cylander of Cyrus
رده‌بندی کنگره	: DSR ۲۳۵
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۰۱۵۰۷۳۷
شماره کتابخانه ملی	: ۸۵۵۲۰۴۳



کتیبه‌های کوروش

نویسنده: بهمن انصاری

ناشر: انتشارات آرون

چاپ اول: ۱۴۰۰

چاپ صدف: ۵۰۰ نسخه

۴۵۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان وحید نظری

نرسیده به خیابان منیری جاوید، پلاک ۱۰۵، واحد ۳، تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰

ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir

شابک: ۶ - ۵۳ - ۷۷۳۵ - ۶۲۲ - ۹۷۸

تقدیم به:
فرزندان کوروش بزرگ...

چنانچه مایل بودید، می‌توانید هزینه کتاب را از طریق
شماره کارت زیر مستقیماً برای نویسنده، واریز بفرمایید:

۵۰۲۲ ۲۹۱۰ ۸۹۶۵ ۵۱۴۴

بانک پاسارگاد به نام بهمن انصاری

کلیهٔ مبالغ واریزی، صرف امور خیریه خواهد شد.

ارتباط با نویسنده:

وبسایت www.BahmanAnsari.ir

ایمیل info@BahmanAnsari.ir

اینستاگرام [@Bahman.Ansary](https://www.instagram.com/Bahman.Ansary)

توییتر [@Ansari_Bahman](https://twitter.com/Ansari_Bahman)

تلگرام [@Bahman_Ansari](https://www.t.me/Bahman_Ansari)

#بهمن_انصاری

فهرست

- پیش‌گفتار ۰۵
- ۰۱- ایران پیش از پادشاهی کوروش ۰۹
- ۰۲- ایران در زمان پادشاهی کوروش ۱۹
- کوروش بزرگ: تندیس کردار نیکو ۳۱
- دین و آیین کوروش ۳۷
- بررسی منابع تاریخی ۵۹
- ۰۳- منشور کوروش ۶۲
- پیش‌درآمد ۶۳
- متن منشور کوروش (بخش اول) ۶۷
- متن منشور کوروش (بخش دوم) ۷۱
- ۰۴- رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش ۷۶
- پیش‌درآمد ۷۷
- بررسی چندوچون رویدادنامه ۷۹
- متن رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش ۸۵
- ۰۵- کتیبه‌های پاسارگاد ۹۸
- پیش‌درآمد ۹۹
- سنگ‌نبشته‌های پاسارگاد ۱۰۱
- سنگ‌نگارهٔ مرد بالدار ۱۱۱
- کتابنامه ۱۱۹

«کوروش تنها انسان در تاریخ بشر
است که ذاتاً برای فرمانروایی و پادشاهی بر
دیگر انسان‌ها، آفریده شده بود.»^۱

پیش‌گفتار

بر کسی پوشیده نیست که کوروش بزرگ، نمونه‌آرمانی فرمانروایی عادل و دادگر است. وی پادشاهی بود که به گواه تاریخ، با همه انسان‌ها بدون توجه به نژاد و رنگ و ملیت و زبان و دین و آیین و مرام و مسلک‌شان، به نیکی رفتار می‌کرد. به همان اندازه که در میداین نبرد به دلیری مشهور بود، پس از پایان زدوخوردهای نظامی، از آزار رساندن به سربازان و سرزمین‌های مغلوب پرهیز می‌کرد، افراد خود را از تجاوز به مال و منال غیرنظامیان بازمی‌داشت و از تخریب کاخ‌ها و معابد و اماکن گوناگون شهرهای فتح‌شده، جلوگیری می‌نمود.

این خلق‌و‌خوی بی‌نظیر، به‌ویژه در زمانه‌ای که حکام و فرمانروایان دیگر ملل، پس از پیروزی در جنگ‌ها، بی‌رحمانه به نابودی تمدن‌های مغلوب دست می‌یازیدند، دلیل موجهی است تا قانع شویم که چرا برگ‌های کتاب‌های تاریخ، انباشته از ستایش‌های بی‌شماری است که مورخان و بزرگان و اندیشمندان جهان، از گذشته تا امروز نسبت به این بزرگمرد باشرافت تاریخ ایران‌زمین، ابراز داشته‌اند.

بی‌گمان سه مفهوم کهن‌سال «اندیشه نیک»، «کردار نیک» و «گفتار نیک»، ستون‌های برپانگهدارنده فرهنگ و تمدن شکوهمند ایرانی هستند و نگرش نگارنده چنین است که نمونه این سه ستون را بایستی در زرتشت (نمونه بارز اندیشه نیک)، کوروش (نماد کردار نیک) و فردوسی (نشانه‌ای از گفتار نیک) جستجو کرد. از همین روی، باید بپذیریم که آشنایی، شناخت و مطالعه فرهنگ و تمدن ناب ایرانی، بدون آگاهی از ویژگی‌های اخلاقی و منش انسانی کوروش بزرگ - که در بلندای افق تاریخ ایران‌زمین ایستاده است - امری ناشدنی است. لذا در دنباله پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی خویش که پیش‌تر با نگارش کتاب‌هایی همچون «زرتشت و زرتشتیان» و «اساطیر ایرانی»^۱ به انجام رسانیده بودم، این‌بار بر آن شدم تا در قالب کتاب «کتیبه‌های کوروش» و با ترجمه دو لوح و چند کتیبه بازمانده از دوران فرمانروایی کوروش که افزون بر شرح وقایع تاریخی، دربردارنده اوج سجایای انسانی و اخلاقی این بزرگمرد تاریخ ایران‌زمین نیز می‌باشند، در راستای آشتی هم‌نسل‌های خویش با فرهنگ نیاکان‌مان و آگاهی جوانان هم‌میهنم از تمدن آباء و اجدادی‌مان، گامی هرچند کوچک بردارم.

کتیبه‌هایی که ترجمه و مشروح آن‌ها در این کتاب به استحضار شما خواهد رسید، یکی «منشور کوروش»، دیگری «رویدادنامه نبونائید و کوروش» و سپس چند سنگ‌نبشته کوچک موجود در کاخ‌های پاسارگاد و یک سنگ‌نگاره می‌باشند. این الواح در زمان پادشاهی کوروش هخامنشی نقر شده و به همین دلیل در شمار منابع دست‌اول تاریخی و از مهم‌ترین منابع پژوهش‌های باستانی برای شناخت و آگاهی از تاریخ ایران باستان و جهان باستان قلمداد می‌گردند.

۱- انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، زرتشت و زرتشتیان، نوبت اول (تهران: انتشارات آرون)

۲- انصاری، بهمن (۱۳۹۷)، اساطیر ایرانی، نوبت اول (تهران: انتشارات آرون)

برای ترجمه هرچه دقیق‌تر این کتیبه‌ها، از تطبیق چند متن انگلیسی (برای نمونه: ترجمه‌های هنری راولینسون^۱، آلبرت گریسون^۲ و دیگران) بهره برده‌ام که در ادامه و در مقدمه هر بخش، توضیحات بیشتر را بیان خواهم کرد. برای وفاداری دقیق‌تر به متن الواح و تلفظ دقیق و صحیح اسامی خاص نیز به آوانوشت متن میخی کتیبه‌ها رجوع کرده‌ام.

همچنین در این کتاب، برای درک بهتر الواح و آشنایی هرچه بهتر و هرچه بیشتر با تمدن ایران باستان و منش و کردار کوروش بزرگ، افزون‌بر ترجمه متن کتیبه‌های نام‌برده، به توضیح تاریخ ایران باستان و بررسی زندگی‌نامه کوروش کبیر نیز اهتمام ورزیده‌ام. از همین‌روی مطالب کتاب را به‌طور کلی می‌توان به‌ترتیب به سه بخش تقسیم کرد:

۱- بیان تاریخ کهن‌سال ایران‌زمین و تشریح تاریخ تمدن ایران باستان از هزاره‌های دور تا زمان روی کار آمدن کوروش.

۲- تاریخ زندگانی و پادشاهی کوروش بزرگ و واکاوی منش و کردار و خلیقات او با تکیه بر اسناد تاریخی.

۳- ترجمه متن دو لوح «منشور کوروش» و «رویدادنه نبونائید و کوروش»، تشریح سنگ‌نگاره «مرد بالدار»، و متن چند سنگ‌نبشته کوتاه به‌دست‌آمده از کاخ‌های پاسارگاد.

همچنین جدای از مباحثی که ذکر آن به میان رفت، چندین مبحث مهم تحقیقی از جمله بررسی دین کوروش^۳، تحلیل باستان‌شناختی و تاریخی کاخ‌های پاسارگاد^۴ و تشریح دیدگاه‌های اقوام غیرایرانی در باب

1- Rawlinson, H.C.

2- Grayson, A. K.

۳- در فصل دوم

۴- در فصل پنجم

شخصیت و منش کوروش هخامنشی^۱ نیز در لابلای مطالب کتاب مورد گفتگو قرار گرفته است. این مباحث جدی، برای نخستین بار است که موشکافانه در معرض پژوهش قرار گرفته و حاوی نکات و نتایج بسیار مهمی می‌باشند.

در پایان این پیش‌گفتار، بر خود واجب می‌دانم تا صمیمانه آرزوی سربلندی، سرافرازی، پیشرفت و شادکامی داشته باشم، برای همه هم‌میهنان ارزشمندم؛ از کُرد و لُر و تُرک و لک و ترکمن و بلوچ و فارس و ارمنی و عرب و خراسانی و بختیاری و قشقایی و آذری و گیلکی و مازنی و تالشی و تاتی و شمالی و جنوبی در چهارگوشه سرزمین مان ایران که ستون‌های جاودانه و قدرتمند تشکیل‌دهنده ایران زمین هستند، تا دیگر پارسی‌زبانان و ایرانی‌نژادان فلات بزرگ ایران در تاجیکستان و افغانستان و پاکستان و گرجستان و ارمنستان و اقلیم کردستان و اران و قفقاز و مرو و خوارزم و سمرقند و بخارای شریف، که نگهبانان و نگهداران فرهنگ کهن‌سال ایرانی/آریایی می‌باشند.

بهمن انصاری

تابستان ۱۴۰۰ خورشیدی

«نخستین مَلّتِ حقیقی در تاریخ، ایرانیان هستند. با پیدایش شاهنشاهی در ایران، ما برای نخستین بار وارد جریان تاریخ مستمر می‌شویم. وارون چین و هند که تمدن‌هایی بی‌حرکت و نباتی بودند؛ ایران زمین نمودِ جریانِ پویای تاریخ است. برای نخستین بار، روشنایی تمدن از ایران بود که تابید و جهان را منور ساخت.»¹

ایران پیش از پادشاهی کوروش

پیشینه فرهنگ و تمدن در ایران زمین، به دست کم شش هزار سال قبل بازمی‌گردد. از تمدن‌هایی همچون شهرسوخته در سیستان، شهداد و جیرفت در کرمان، سیلک در کاشان، مارلیک در گیلان، تپه حسن‌لو در آذربایجان و تپه‌حصار در دامغان، تا اقوامی نظیر تپوری‌ها در مازندران، لولوبی‌ها در کرمانشاه، گوتی‌ها در کردستان، اورارتوها در قفقاز و عیلامی‌ها در خوزستان، همه‌وهمه از هزاره‌های دور، در رشد و بالندگی تمدن کهنسال ایرانی نقش‌آفرینی کرده‌اند. هر یک از این تمدن‌ها دربردارنده خُرده‌فرهنگ‌هایی مستقل اما هم‌ریشه بودند که در جریان تعاملات اقتصادی و برخوردهای اجتماعی میان تمدن‌ها در روند سیر وقایع تاریخ، در هم تنیده و تلفیق شده و بنیان و اساس یک فرهنگ مشترک گسترده را تشکیل دادند که ما امروز

1- Hegel, 2001: 191-192

آن را با نام «فرهنگ ایرانی» می‌شناسیم. این فرهنگ زیبای پویا توانست از گذرگاه‌های تاریخی عبور کرده و در حدود ۲۷۰۰ سال پیش، به دست نخستین پادشاه ایران زمین فرورتیش^۱ به یکپارچگی رسیده و نخستین حکومت ملی ایرانیان بنیان‌گذاری گردد. از این زمان اقوام گوناگون ایرانی به زیر یک پرچم واحد گردآمده و کشور ایران -در معنای سیاسی و اجتماعی آن- با تکیه بر فرهنگ شگفت‌انگیز باستانی‌اش، شکل گرفت.

فرورتیش پسر یا نوۀ دیائوکو فرمانروای قوم آریایی مادها بود. آن‌گونه که هرودوت گزارش کرده است، در نیمه‌اول قرن هفتم پیش‌ازمیلاد^۲، دیائوکو از بزرگان قوم ماد در یک انجمن عمومی و با رای سران، بزرگان و مردمان ماد، به سمت فرمانروایی همهٔ مادها منسوب گردید.^۴ باری این شیوۀ دموکراتیک انتخاب رهبر -که اگر حقیقت داشته باشد، قدیمی‌ترین نمونهٔ دموکراسی در جهان است- پس از وی دنبال نشد و حکومت در خاندان دیائوکو موروثی گردید.

فرورتیش جانشین دیائوکو، پس از آن‌که توانست بر تخت حکومت مادها تکیه زند، لقب «خَشْتِی» به معنای «شهریار» را برای خود برگزید.^۵ او در دوران فرمانروایی‌اش، سلسله‌عملیات‌هایی نظامی برای گسترش سرزمین‌های

۱- در مورد آغاز پادشاهی فرورتیش در منابع تاریخی، گسستگی‌آراء دیده می‌شود. ولی باورپذیرترین گمان همان‌گونه که پژوهشگرانی نظیر راولینسون و داندامایوف بر آن صحه گذاشته‌اند، آن است که وی بایستی در حدود سال‌های ۶۷۸ یا ۶۷۹ پیش‌ازمیلاد به قدرت رسیده و بر تخت پادشاهی نشسته باشد (Dandamayev, 2006, Encyclopædia Iranica). در این صورت امروز (سال ۱۴۰۰ خورشیدی) کمابیش ۲۷۰۰ سال از تاج‌گذاری فرورتیش می‌گذرد.

۲- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۳۴۱

۳- آغاز حکومت دیائوکو مشخص نیست. پژوهشگران و مورخان، تاریخ شروع فرمانروایی او را به صورت نامطمئن در یک برههٔ زمانی نسبتاً طولانی، از حدود سال ۷۴۰ پیش‌ازمیلاد، تا پنج دهه پس از آن، حدس زده‌اند (Schmitt, 1994).

۴- هرودوت، ۱۳۶۲: ۷۷-۷۸؛ ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۴۰۶/۱

۵- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۳۳۹-۳۴۱؛ در کتیبه‌های آشوری این نام به صورت کَشْتِی ثبت شده است.

تحت سلطه خود انجام داد. بدین ترتیب توانست با چیرگی بر دو قوم آریایی مهم آن زمان یعنی پارس‌ها و سکاها و همچنین گسترش دامنه نفوذ خود در برخی از مناطق شرقی فلات ایران^۱ و تسخیر سرزمین اورارتوها در شرق آناتولی^۲؛ برای نخستین بار بیشتر اقوام گوناگون فلات ایران را زیر یک پرچم واحد گردآورده و نخستین حکومت فراگیر در فلات ایران را بنیان‌گذاری نماید.^۳

در این جا لازم است تا در باب پیدایش نخستین حکومت ملی در فلات ایران زمین توضیحاتی داده شود. برخی عقیده دارند که نخستین پادشاه ایران زمین، دیائوکو بود. استناد آن‌ها به گفته‌های هرودوت است که دیائوکو را پادشاه تمام قبایل و عشیره‌های مادی معرفی کرده است. حتی اگر این گفته هرودوت را بپذیریم، بایستی در نظر داشته باشیم که او خود نیز تاکید کرده است:

«دیائوکو توانست قبایل شش‌گانه ماد را گرد خود آورده و بر آن‌ها حکومت نماید.»^۴

بنابراین دیائوکو در بهترین حالت، فرمانروای اراضی مادها بود و نه پادشاه تمام ایران. ضمن آن‌که در همین گزارش نیز ظاهراً هرودوت اغراق کرده است؛ بر پایه اطلاعات موجود در کتیبه‌های آشوری، دیائوکو نه تنها حاکم بر تمام مادها نبود، که حتی فرمانروایی مستقل نیز قلمداد نمی‌گشت و ماجرای برگزیده شدن او توسط بزرگان ماد به عنوان پیشوا و داور - که هرودوت با آب‌وتاب آن را بیان کرده است - در اصل بایستی مربوط به

۱- سر پرسی سایکس، بی تا: ۱۷۳/۱-۱۷۴؛ هرودوت، ۱:۳۸۴؛ ۱۸۹/۱

2- Rollinger, 2008: 7

۳- پیرنیا، ۱۳۶۹: ۱۸۰/۱؛ هرودوت، ۱:۳۶۲؛ ۸۰

۴- همو، ۱۳۸۴: ۱۸۸/۱

شورایی محلی در گوشه‌ای از سرزمین مادها بوده باشد. کتیبه‌های آشوری، این نقطه تاریک از تاریخ را تاحدودی برای ما روشن کرده‌اند: در آن روزگار، هر گوشه از سرزمین ماد در اختیار شاهکی قرار داشت و دیائوکو نیز یکی از ده‌ها فرمانروایی بود که بر بخش کوچکی از ماد، به‌صورت نیمه‌مستقل حکومت می‌کرد. او حتی مدتی استقلال خود را به‌طور کامل از دست داده و تحت‌الحمایه «ایرانزو» شاه قدرتمند قوم ماننا قرار گرفت.^۱ سپس آن‌گونه که در کتیبه مربوط به هفتمین سالنامه سلطنت سارگون دوم پادشاه مقتدر آشور آمده است، در جریان یورش سارگون به سرزمین‌های ماد، دیائوکو دستگیر و با خانواده‌اش به شهر هامات در سوریه فعلی تبعید گردید.^۲ با این‌همه، احتمالاً پس از بازگشت از تبعید، او توانست بار دیگر بر بخش‌هایی از اراضی سرزمین ماد، مسلط شود.

من‌حیث‌المجموع، اسناد تاریخی به ما می‌گویند از آن‌جایی که دیائوکو نه پادشاه تمام ایران، که فقط فرمانروای بخشی از قوم ماد (یا اگر به گزارش هرودوت استناد کنیم، فرمانروای تمام اراضی مادها) بوده، پس نمی‌توان او را بنیان‌گذار حکومت ملی ایرانی قلمداد کرد. پژوهشگرانی نظیر داندامایوف و دیاکونوف در این مورد اتفاق نظر دارند که دیائوکو تنها یک رئیس‌قبیله بود و نقطه آغازین پادشاهی مادها به عنوان یک سلسله فرمانروایی حاکم بر فلات ایران، با فرور تیش (خَشْتَرِیتی) آغاز می‌شود. دیاکونوف در این‌مورد می‌گوید:

«این مسلم است که دیائوکو نمی‌توانست شاه سراسر ایران باشد. وی تنها یک فرمانروای محلی بود و همه کتیبه‌های آشوری که همزمان با فرمانروایی وی حکاکی شده‌اند، از او صرفاً به عنوان یک رئیس‌قبیله نام برده‌اند. ولی درخشش نوادگان او در سال‌های

۱- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۲۵، ۲۶۵

بعدی و تاسیس سلسله شاهنشاهی، باعث گردید تا بعدها نام وی نیز توسط اخلافش در شمار شاهان سلسله ماد قرار گیرد.^۱

از مجموع این گزارش‌ها و اسناد تاریخی دیگر، می‌توان دریافت که بنیان‌گذاری سلسله پادشاهی مادها توسط دیائوکو که هرودوت بدان اذعان دارد، بیشتر یک اطلاق نمادین است. همان‌گونه که پادشاهی هخامنشیان با کوروش بزرگ آغاز می‌گردد اما بیشتر شاهان هخامنشی در کتیبه‌های گوناگون، به ترتیب تمام نیاکان خود تا شخص «هخامنش» (سرکرده مشهور ایالت پارس در قرن هفت یا هشت پیش‌ازمیلاد) را به‌صورت نمادین با عنوان «شاه» معرفی می‌کنند، دیائوکو نیز سال‌ها بعد و توسط نوادگانش که به مقام پادشاهی رسیده بودند، لقب شاه و بنیان‌گذار سلسله مادها را دریافت کرد و در ادامه نیز افسانه‌هایی پیرامون او شکل گرفت.

بنابراین حکومت ملی ایران در معنای یک کشور با موجودیت سیاسی واحد، در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ پیش‌ازمیلاد توسط فرورتیش (خَشَرتی) بنا نهاده شد. او دامنه حکومت خود را گسترده‌تر از جغرافیای مادها نمود و افزون‌بر تمام قبایل مادها، توانست بر پارس‌ها، سکاها، اورارتوها، مناطق شمالی عیلام، ایران مرکزی و اراضی شرقی فلات ایران‌زمین تا آن‌سوی خراسان بزرگ چیرگی یابد و نخستین حکومت ملی حاکم بر فلات ایران را ایجاد نماید. لذا ۲۷۰۰ سال پیش از امروز، موجودیت کشور ایران در معنا و مفهوم سیاسی و اجتماعی آن، به اهتمام فرورتیش بنا نهاده شد.^۲

۱- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۲۶

۲- با احتساب آغاز حکومت فرورتیش در سال ۶۷۹/۶۷۸ پیش‌ازمیلاد، «سال ۱۴۰۰ خورشیدی»، دقیقاً مقارن با «سال ۲۷۰۰ از تاج‌گذاری فرورتیش» و شکل‌گیری کشور ایران در معنای سیاسی آن، می‌باشد:

(۲۰۲۱ میلادی + ۶۷۹ پیش‌ازمیلاد = ۲۷۰۰)

علی‌ای‌حال، فرورژتیش در سال ۶۲۵ پیش‌ازمیلاد و هنگامی که برای تسخیر سرزمین آشوریان اقدام نمود، در میدان جنگ کشته شد. با مرگ او، پسر بزرگ وی هُووَه‌خَشْتَرَه بر تخت پادشاهی ایران بنشست. هُووَه‌خَشْتَرَه کار نیمه‌تمام پدر را به پایان رساند و پس از اتحاد با بابلی‌ها، به نبرد با دولت ستمگر آشور پرداخت و موفق شد تا این قوم متوحش را نابوده کرده و امنیت و آرامش را برای ایران و خاورمیانه به ارمغان آورد. او همچنین دیگر مناطق باقی‌مانده در شرق و غرب را نیز متصرف گردید و کمابیش تمام فلات ایران‌زمین را تحت سیطرهٔ خود درآورد.^۱ پژوهشگران تاریخ، هُووَه‌خَشْتَرَه را به دلیل وسعت سرزمین‌های تحت حکومتش، به‌درستی نخستین حاکم در تاریخ جهان می‌دانند که می‌توان به او لقب «شاهنشاه» را داد.

باری، با مرگ هُووَه‌خَشْتَرَه در سال ۵۸۵ پیش‌ازمیلاد، حکومت پادشاهی به پسر ارشد وی ایشتوویگو^۲ منتقل گردید. ایشتوویگو، سومین و واپسین پادشاه ایرانی از قوم مادها بود که توانست به مدت ۳۵ سال بر اورنگ پادشاهی ایران‌زمین، تکیه زند.^۳

از دوران حکومت ایشتوویگو اطلاعات کمی در دست است. مهم‌ترین رویداد در زمان پادشاهی او که احتمالاً در همان اوایل سلطنتش به وقوع پیوست، جنگ نافرجام با دولت لیدی بود که بی‌نتیجه ماند و طرفین صلح کردند.^۴ ظاهراً بیشترِ دورانِ حکمرانی ایشتوویگو در آرامش سپری شد و در این زمان رفته‌رفته مادها از جنگ و نبرد و کشورگشایی فاصله گرفته و شخص شاه، به اشرافیت و کاخ‌نشینی روی آورده بود.^۵

۱- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۳۶۷-۳۸۹

۲- هرودوت نام وی را به یونانی، آستیگ ثبت کرده است.

۳- ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۴۰۶/۱

۴- بیانی، ۱۹۹۰: ۶۰

۵- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۵۰۸-۵۱۵

تا پایان حکومت ایشتوویگو، بیشتر آسیای غربی تحت سیطرهٔ حکومت مادها قرار داشت. مهم‌ترین مناطقی که از دایرهٔ نفوذ مادها خارج بودند: لیدی در نیمهٔ غربی آناتولی، بابل در میان‌رودان، حوزه تمدن عیلام که ظاهراً در این مقطع بیشتر در سیطرهٔ بابلی‌ها بود تا ایرانی‌ها(۴)، سرزمین‌های ساحل دریای مدیترانه که میان بابل و مصر تقسیم شده بودند و بخش‌های شرقی مکران (بلوچستان) تا هند که اقوام دراویدی در آن‌جا ساکن بودند. بنابراین وسعت سرزمین ایران در زمان حکومت مادها به‌صورت تقریبی از نیمهٔ شرقی آناتولی تا آسیای میانه شامل مناطق ذیل بود: سرزمین‌های اورارتو در آناتولی شرقی، ارمنستان در کرانهٔ غربی دریای کاسپین، تمام اراضی ماد، ایالت پارس، نیمی از سرزمین‌های آشور، ایالت کرمان و ایران مرکزی،^۳ سرزمین سکاها در شمال فلات ایران، ایالات گرگان و پارت به‌ترتیب در کرانه‌های جنوب‌شرقی و شرق دریای کاسپین، هرات و بلخ و سغد در نیمهٔ شرقی فلات ایران و همچنین بخش‌های جنوبی خوارزم.^۴



- ۱- این اراضی به‌صورت تقریبی شامل تمام مناطقی می‌شوند که امروز در حدفاصل تهران تا آذربایجان قرار دارند.
- ۲- سرزمین‌های آشوری پس از سقوط این حکومت، میان مادها و بابلی‌ها تقسیم گردید.
- ۳- شامل یزد و کرمان و زرتنگ (سیستان) و احتمالاً غرب مکران (بلوچستان) تا سواحل خلیج فارس.
- ۴- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۲۷

اما سال ۵۵۰ پیش‌ازمیلاد، سال ورود کوروش به صحنهٔ عریض و طویل تاریخ است. این رویداد مهم، یک تغییر بنیادین در ادارهٔ ایران قلمداد می‌شد که مسیر تاریخ ایران و جهان را دگرگون ساخت. در این سال، کوروش علیه ایشتوویگو طغیان کرد و پس از خلع وی، خود به‌عنوان شاهنشاه ایران‌زمین تاج‌گذاری نمود. کوروش چهارمین شاه ملی ایران^۱ و نخستین پادشاه از قوم پارس‌ها بود. تبار پدری وی به هخامنش -از بزرگان قوم پارس- می‌رسید. از جانب مادر نیز او نوهٔ ایشتوویگو شاه مذکور مادها بود و بنابراین اصل‌ونسبی مادی نیز داشت. با بر تخت نشستن کوروش بزرگ، پادشاهی ۲۲۰ ساله قوم پارس -مشخصاً با نام هخامنشیان- بر ایران‌زمین، آغاز گردید.

پارس‌ها را قومی ایران‌ساز نامیده‌اند. بنابر نقل‌قولی از مورخ بزرگ معاصر، ویل دورانت:

«پارس‌ها در زمان صلح، کشاورزانی شریف و در زمان جنگ، سربازانی بی‌باک و دلیر بودند.»^۲

استرابون، جغرافی‌دان و مورخ یونانی نیز درمورد منش و خلق‌وخوی پارسیان و احترام به شاهان خویش و برابری اجتماعی ایشان نوشته است:

«پارسیان عزت و احترامی وافر به شاهان خود می‌گذارند و پادشاه را دارای تقدسی الهی می‌دانند. زنان پارسی بسیار بی‌باک بوده و به تیراندازی و سوارکاری همچون مردان علاقه دارند.»^۳

حکومت پارس‌ها بر ایران که با پادشاهی کوروش آغاز شد، پس از وی به پسرش کمبوجیه رسید. سپس در جریان وقوع سلسله رویدادهایی، حکومت

۱- همان‌گونه که گفته شد، سه پادشاه رسمی ایران پیش از او، فرورتیش، هووه‌خستره و ایشتوویگو بودند.

۲- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۲۷

۳- استرابون، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۳

به داریوش بزرگ، عموزاده کوروش منتقل شد و پس از آن تا سال ۳۳۰ پیش از میلاد که هخامنشیان در جریان یورش اسکندر مقدونی سقوط کردند، فرزندان و نوادگان داریوش، پادشاهان ایران زمین بودند.^۱

۱- پس از مرگ اسکندر نیز تا چند دهه ایران زمین توسط سلسله بیگانه سلوکیان اداره می‌شد. تا این که در سال ۲۴۷ پیش از میلاد، فردی از ایرانیان شرقی به نام آرشک (آشک) از ایالت پارت، علیه حکومت بیگانه قیام کرده و پس از مادها و پارس‌ها، سومین فصل از پادشاهی ایران زمین، این بار در ایالت پارت و توسط این قوم، شکل گرفت. حکومتی که آرشک بنیان نهاد، به نام وی، اشکانیان نام گرفت.

با این حال تا حدود دو قرن، اشکانیان و سلوکیان هم‌زمان در فلات ایران حکمرانی می‌کردند و بخش‌هایی از شرق فلات ایران نیز در اختیار کوشانیان بود. اما در تمام این مدت، رفته رفته دامنه نفوذ اشکانیان در شرق و غرب گسترش می‌یافت و متعاقب آن، سلوکیان تدریجاً به سوی غرب پس زده می‌شدند. این خزش به غرب باعث برخورد سلوکیان با رومی‌ها می‌گردید. سرانجام در سال ۶۴ پیش از میلاد، در آخرین نبرد میان سلوکیان و رومی‌ها، سلوکیان شکست خورده و منقرض گردیدند و تمام فلات ایران یکپارچه در اختیار اشکانیان قرار گرفت. اشکانیان طولانی‌ترین سلسله حاکم بر ایران در تاریخ بودند. آن‌ها به درازای ۴۷۱ سال، بر ایران زمین فرمانروایی کردند (پیرنیا، ۱۳۶۹: ۳/۲۱۹۷-۲۱۹۹).

اما دوران حکومت بلندمدت اشکانیان، در سال ۲۲۴ میلادی به پایان رسید. در این سال باردیگر پارس‌ها - برای دومین بار - به قدرت رسیدند.

اردشیر بابکان از بزرگان ایالت پارس بود که نسل در نسل از دوره هخامشی، فرمانروایان این منطقه بودند. او در پی دستیابی به تاج و تخت ایران زمین قیام کرد و موفق شد تا پس از شکست دادن اشکانیان، پادشاهی ایران زمین را قبضه کرده و سلسله ساسانیان را بنیان‌گذاری نماید. از این زمان، ساسانیان به مدت ۴۲۷ سال بر ایران زمین حکومت کردند.

دوران ساسانیان، دوران درخشانی از تاریخ ایران بود. در این دوره فرهنگ و تمدن ایرانی که از هزاران سال قبل در گوشه و کنار ایران زمین رشد و نمو یافته و بالنده شده بود، مکتوب گردید و در قالب کتاب اوستا به صورت یک شناسنامه ملی برای آیندگان حفظ گشت (کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۱۳۱-۱۴۷ و ۶۴۵-۶۶۰).

لیکن سرانجام در سال ۶۵۱ میلادی، با یورش اعراب حجاز به فلات ایران، ساسانیان نیز از بین رفته و با نابودی آن‌ها، تاریخ ایران باستان به پایان رسید و از آن پس فصل جدیدی در تاریخ ایران زمین آغاز شد که به دوران ایران اسلامی مشهور است.

همان‌گونه که ذکر گردید، پادشاهی ملی ایران باستان از سال ۶۷۹/۶۷۸ پیش‌ازمیلاد با تاج‌گذاری فرورتیش آغاز و با مرگ یزدگرد سوم ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی، به پایان رسید. این دوران طولانی کمابیش ۱۳۳۰ ساله را که طی آن، سه قوم آریایی مادها، پارس‌ها (دو بار) و پارت‌ها بر ایران‌زمین حکمرانی کردند، دوران تاریخی ایران باستان می‌نامند.

از همین‌روی و بنابر موارد گفته‌شده، ایران‌زمین دارای دست‌کم ۶۰۰۰ سال تاریخ تمدن و ۲۷۰۰ سال حکومت یکپارچه ملی است.

در طی گذر هزاره‌ها، فرهنگ ایرانی روز‌به‌روز و سال‌به‌سال پربارتر گشته و با قدرت و شوکت شگفت‌آوری از نسلی به نسلی دیگر و از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر به ارمغان رسیده است. فرهنگی بی‌مانند که طی هزاران سال، از پیچ‌وخم تلخ‌وشیرین‌های روزگار عبور کرده و همچون میراثی گران‌بها، امروز در اختیار ماست و برماست که با مسئولیت‌شناسی، نگهبان آن بوده و با دقت و وسواس، این میراث اجدادی را به نسل‌های بعدی انتقال دهیم.

«و کوروش را خداوند برای پادشاهی
برگزید تا فرمان‌های وی را اجرا نماید.»^۱

ایران در زمان پادشاهی کوروش

کوروش بزرگ بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی، به درازای سی‌سال، بر تمام فلات ایران و مناطق همجوار فرمانروایی کرد. او بنابر شجره‌نامه‌ای که در یک لوح بازمانده از خود به یادگار گذاشته^۲ و همچنین بر پایه دیگر اطلاعاتی که در منابع گوناگون تاریخی ثبت گردیده است، پسر کمبوجیه^۱ اول، پسر کوروش اول، پسر چیش‌پیش، پسر هخامنش سرکرده بزرگ منطقه پارس بود. منابع تاریخی، مادر او را نیز ماندانا، دختر ایشتوویگو ثبت کرده‌اند. بنابراین کوروش هم از سوی پدر و هم از سوی مادر دارای خون شاهی بوده و در میان مردمان آن زمان، فردی خوش‌تبار و خوش‌نژاد قلمداد می‌گشت.^۳

کوروش در سال ۵۵۹/۵۵۸ پیش‌از‌میلاد، به عنوان فرماندار منطقه پارس، جانشین پدرش کمبوجیه^۱ اول شد.^۴ اما او به فرمانروایی بر ایالت پارس زیر تسلط مادها رضایت نمی‌داد و سودای حکومت بر تمام ایران را داشت. لذا از همان آغاز کار، ابتدا اقدام به نامه‌نگاری با دولت بابل کرد و پس از عقد معاهده صلحی با شاه بابل، برای جنگ با مادها آماده گردید.

1- The Holy Bible, 2015: Book of Isaiah 44:28

۲- منظور منشوری است که متن آن را در فصل‌های بعدی همین کتاب خواهید خواند.

۳- رجبی، ۱۳۸۰: ۱۱۶/۲-۱۱۸؛

۴- در باب ماجرای زاده‌شدن کوروش و شرح کودکی و نوجوانی وی، در فصل «دین و آیین کوروش» مفصل گفتگو خواهیم کرد.

در این زمان همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، در همدان ایشتوویگو پسر هووه‌خستره به‌عنوان پادشاه ایران‌زمین بر تخت شاهی بنشسته بود. کوروش در ابتدا دژ مادها در پاسارگاد - که مقرر فرماندهی گماشتگان ایشتوویگو در پارس بود - را تسخیر کرد. بر پایه منابع تاریخی، در این نبرد، عمده ارتش کوروش را پارس‌ها تشکیل می‌دادند، اما از آن‌جایی که وی از جانب مادر، خون مادی نیز در رگ‌هایش داشت، با مقاومت سختی از جانب مادها مواجه نشد و حتی گروهی از مادها در این شورش بزرگ علیه حکومت مرکزی، با او همراه شدند. این بدون تردید، به دلیل آن بود که مادها وی را از خود بیگانه نمی‌دانستند.^۱

آن‌گونه که نیکولاس دمشقی مورخ یهودی گزارش کرده است، در جنگ کوروش با گماشتگان ایشتوویگو در پاسارگاد، ابتدا دست‌بالا با مادها بود. آن‌ها به لحاظ شمار سربازان و تجهیزات جنگی، در وضعیت مطلوب‌تری قرار داشتند. ولیکن به دلیل عدم مقاومت مقتدرانه و جدی، این پارس‌ها بودند که در پایان، نبرد را با پیروزی پشت‌سر گذاشتند و بدون دردرس، کوروش در ایالت پارس، از اطاعت مادها سر باز زد و حکومتی مستقل تشکیل داد.^۲

پس از پاک‌سازی پارس از گماشتگان ایشتوویگو، در سال ۵۵۰ پیش‌از میلاد، کوروش با ارتشی متشکل از پارسی‌ها و گروهی از مادی‌ها، خود را برای نبرد با ایشتوویگو آماده کرد.^۳ ایشتوویگو که از طغیان پارسی‌ها به‌شدت احساس خطر کرده و البته از نافرمانی کوروش نیز بی‌خبر بود، پیکر فرستاد و به او دستور داد تا برای ارائه توضیحات، به همدان گسیل یابد. کوروش در پاسخ به شاه ایران بنوشت:

۱- هینتس، ۱۳۸۷: ۹۴

۲- همو

۳- هرودوت، ۱۳۶۲: ۹۷-۱۰۰

«بسیار زودتر از آنچه انتظار دارید، در پیشگاه شما حاضر خواهیم شد!»^۱

این پاسخ کوروش، ایشتوویگو را مطمئن ساخت که با یک شورش جدی روبرو است. پس فرمان داد تا تمام نیروهای نظامی مادی که در شمال و شرق ایران مستقر بودند، به همدان بازگشته و پس از آرایش سریع جنگی، لشکر بزرگ شاهنشاهی را به فرماندهی هارپاگ به جنگ با کوروش فرستاد. نهایتاً پس از یک‌سری سلسله‌نبردهای طولانی، این پارس‌ها بودند که جنگ را با پیروزی پشت‌سر گذاشتند. دلایل عمده‌ای برای این پیروزی بزرگ ذکر شده است؛ از جمله آن‌که برخی از سربازان ماد از میدان نبرد گریختند و برخی دیگر نیز در کنار فرمانده‌شان هارپاگ به لشکر کوروش پیوستند.^۲

با پایان یافتن جنگ و شکست مادها، ایشتوویگو توسط اهالی همدان دستگیر و تحویل کوروش داده شد. اما کوروش برخلاف سنت‌های رایج آن زمان، به‌شيوه‌ای جوانمردانه از کشتن وی چشم پوشید. او تنها دستور داد تا پادشاه مخلوع را با عزت و احترامی که شایسته شاهان است، به گرگان تبعید کنند و سپس زر و سیم و گنجینه‌های شاهی را از همدان برداشته، عازم ایالت پارس گردید. از این زمان وی رسماً به عنوان پادشاه ایران‌زمین تاج‌گذاری کرد و پارس نیز به عنوان پایتخت جدید ایران، برگزیده شد.^۳

با منتشر شدن خبر پیروزی بزرگ کوروش بر مادها، کرزوس^۴ پادشاه لیدی^۵ احساس خطر کرد. او بر آن شد تا پیش از آن‌که به انتظار بنشیند تا

۱- هرودوت، ۱:۳۶۲: ۱۰۱

۲- همو

۳- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۵۲۰؛ البته کوروش در منطقه انشان تاج‌گذاری کرد اما از آن‌جایی که انشان و پارس جدا از هم نبوده و در طی سال‌های بعدی نیز انشان زیرمجموعه پارس گردید، به‌طور کلی پارس را پایتخت وی می‌نامیم. درمورد کاخ سلطنتی کوروش نیز در فصل پنجم سخن خواهیم گفت.

4- Croesus

۵- لیدی حکومتی در نیمه غربی آناتولی (کشور ترکیه کنونی) بود.

کوروش به لیدی لشگرکشی نماید، خود پیش‌دستی کرده و به نبرد با هخامنشیان بپردازد.^۱ هنگامی که خبر به کوروش رسید، او که به تازگی گرگان و پارت را در شرق فلات ایران و سرزمین گوتی‌ها و عیلام،^۲ را در غرب آسیا تحت تصرف خود درآورده بود، به سرعت برای جنگ با کرزوس آماده شد. در بهار سال ۵۴۵ پیش‌ازمیلاد، کوروش از مسیر ماد به ارمنستان رفت و پس از فتح آن سرزمین،^۳ به جانب غرب حرکت کرد. او خبر داشت که کرزوس از رود هالیس گذشته و مشغول تصرف شهرهای آشوری‌نشین تحت سلطه ایرانیان است. دو لشگر در منطقه پتريا با هم روبرو شدند. در نبرد سختی که در گرفت، سپاه کوروش به پیروزی‌هایی دست یافت. کرزوس که شکست را حتمی می‌دید، به سارد^۴ عقب‌نشینی کرد. تصور او این بود که با توجه به درپیش‌بودن زمستان و دور بودن کوروش از مرکز ایران، و البته خطر حملهٔ بابلی‌ها به سپاه کوروش از پشت‌سر، شاه هخامنشی هرگز در این زمان به سوی سارد لشگرکشی نخواهد کرد. کوروش که بنا بر نبوغ نظامی خویش، به اندیشهٔ کرزوس پی برده بود، چند هفته‌ای از تعقیب او دست برداشت تا مطمئن شود که سربازان اجیرشدهٔ یونانی، پادگان‌های کرزوس را ترک کرده و به وطن خود بازگشته‌اند. سپس برای آن که از پشت‌سر نیز آسوده شود و از خطر حملهٔ احتمالی بابلی‌ها بکاهد، ابتدا پنهانی پیمان‌نامهٔ صلح خود با نبونائید پادشاه بابل را تجدید و مستحکم کرد و چون این خطر احتمالی را مرتفع ساخت، در زمستان همان سال و طی یک لشگرکشی غیرمنتظره، رهسپار سارد گردید. لیدیایی‌ها که انتظار حمله در زمستان را نداشتند، غافل‌گیر شدند. در این نبرد نیز لشگر کوروش به پیروزی دست یافت.^۵

۱- هرودوت، ۱:۳۶۲، ۵۳

۲- بنگرید به بند ۱۳ و ۱۴ از بخش اول منشور کوروش در همین کتاب.

۳- موسی خورنی، ۱۲۸۰: ۱۰۱

۴- پایتخت لیدی

۵- هرودوت، ۱:۳۶۲، ۶۱-۶۲

با شکست ارتش لیدی، کرزوس که نمی‌خواست اسیر شود، آهنگ آن را داشت تا خودشوزی نماید اما کوروش از این اقدام وی جلوگیری کرد. او با کرزوس نیز همچون ایشتوویگو، به جوانمردی رفتار کرد: تنها گنجینه‌های زر و سیم وی را برداشت و او را آزاد گذاشت. کرزوس که تحت‌تاثیر خلیات والای کوروش قرار گرفته بود، به انتخاب خود در کنار کوروش باقی ماند و تا پایان عمر او و سپس در تمام دوران پادشاهی پسرش کمبوجیه، به عنوان مشاور و وفادار در کنار هر دو شاه هخامنشی به‌خدمت مشغول گردید.^۱

پس از فتح لیدی، کوروش بر آن شد تا پیش از ترک آناتولی و بازگشت به پارس، سرزمین اورارتوها را تسخیر نماید. سرزمین اورارتوها سابقاً تحت تسلط مادها بوده و به شاه ماد خراج می‌پرداخت اما با انتقال حکومت از مادها به پارس‌ها، ساکنان آن سر به شورش نهاده و از اطاعت کوروش سر باز زده بودند. کوروش به آن منطقه لشکر براند و آن سرزمین را تصرف کرد.^۲

سپس به فکر نبرد با سکا‌های ساکن در شمال‌شرقی آناتولی افتاد. سکا‌های آن منطقه در حدفاصل غرب ارمنستان تا کرانه‌های دریای سیاه پراکنده بودند. برای این نبرد، کوروش به اجرای یک نیرنگ جنگی تازه دست یازید: او لشکر پارسیان را به پیش برد و در مقابل لشکر سکا‌ها اردو زد. شب‌هنگام، خوانی مملو از نوشیدنی‌ها گسترده اما به سربازانش اجازه استفاده از آن را نداد. سپس نیمه‌های شب با تظاهر به ترسیدن از نبرد فردا، خوان و بار و بنه را برجای گذاشته، لشکر را برداشت و از میدان جنگ عقب‌نشینی کرد. سکا‌ها که با دیدن گریختن کوروش، پُرِدِل شده بودند، به پیش تاختند و هنگامی که به خوان پارسیان رسیدند، سرمست از دستیابی به خیل عظیم غنائم، جشن گرفته و مشغول خوردن و آشامیدن گشتند. ساعاتی بعد،

۱- هرودوت، ۱:۳۶۲؛ فصل پادشاهی کمبوجیه؛ گزنفون، ۱۳۸۰: ۲۳۹

2- Cargill, 1977: 97-116 ; Oelsner, 2000: 378

و همچنین بنگرید به رویدادنامه نبونابید و کوروش در همین کتاب: ستون ۲ پارۀ ۴؛ بند ۱۶ و ۱۷.

هنگامی که مست و مدهوش مشغول پایکوبی بودند، کوروش فرمان حمله را صادر کرد. او بر آن‌ها شیبخون زده و همه را به کام مرگ فرستاد. با این پیروزی، تمام اراضی آسیای صغیر تا شرق آناتولی و کرانه‌های غربی دریای کاسپین، تحت فرمان کوروش درآمدند.^۱

پس از فارغ شدن از سرزمین‌های غربی، کوروش به پارس بازگشت. وی سال‌های بعدی را صرف تصرف مرکز و شرق فلات ایران کرد. او توانست به تدریج مناطقی نظیر زرنگ (سیستان)، هرات، خوارزم، سغد و باقی شهرها و مناطق ایران شرقی را فتح نماید.^۲ کوروش در سغد، شهری ساخت که در منابع یونانی از آن با نام «سایروپولیس» (= کوروش شهر) نام رفته است.^۳ این شهر در واقع سرحد مرزی امپراطوری کوروش در شرق بود که تا زمان یورش اسکندر، مرفه‌ترین شهر شرق فلات ایران محسوب می‌گردید.^۴ گذاشتن نام «کوروش» بر مناطق ایران، چندبار دیگر نیز در دوران پادشاهی وی تکرار شد. مثلاً، از سرحد مرزهای ایران در شمال امپراطوری هخامنشی رودی می‌گذشت که بنابر منابع باستانی به «رودخانه کوروش»^۵ معروف بود.^۶

باری، همزمان با این وقایع، در بابل، نبونائید شاه آن سرزمین، به دلیل کم‌توجهی به ادیان آباء و اجدادی بابلیان، مورد نفرت کاهنان معابد و مردمان قرار گرفته بود. این نارضایتی کاهنان از شاه در کنار نارضایتی‌های بدنه جامعه، شرایطی را فراهم ساخته بود که پتانسیل اجتماعی بابل نیز آمادگی

۱- استرابون، ۱۳۸۳: ۳۳

۲- پیرینیا، ۱۳۶۹: ۳۷۴/۱

3- Dandamayev, 1993: 516-521؛ P'yankov, 1993: 514-515

۴- اسکندر این شهر را با خاک یکسان کرد و چنان با توحش به غارت آن‌جا پرداخت که کوروش شهر برای همیشه از صحنه تاریخ، محو گردید (استرابون، ۱۳۸۳: ۴۱).

۵- این رودخانه امروز «کورا» نام دارد (در کشور گرجستان). استرابون «رود گر» در استان فارس را نیز «رود کوروش» نامیده و وجه تسمیه هر دو رود را درارتباط با نام کوروش هخامنشی می‌داند (۱۳۸۳: ۳۱۹). همچنین پلوتارک نیز رود کورا را رود کوروش ثبت کرده است (۱۳۸۱: ۳۷۰).

۶- استرابون، ۱۳۸۳: ۵۷ و به کرات در دیگر صفحات.

کامل در جهت شورش علیه او را داشت. از مهم‌ترین دلایلی که خشم عمومی را نسبت به شاه برافروخته بود، رهاکردن زمام امور بابل و اقامت حدوداً ده‌ساله شاه در تِما^۱ بود. جدای از آن، کشاورزان و اهل صنعت نیز به دلیل بی‌توجهی نبونائید به شهر و درهم‌ریختگی اقتصادی، از دولت مرکزی دل‌خوشی نداشتند. برای نمونه یکی از اقدامات نبونائید، انحصار تجارت پرسود کُنْدَر توسط دربار بود که منجر به ورشکستگی طیفی از بازرگانان گردید. همچنین جدای از بومیان بابلی، اقلیتی از یهودیان در آن منطقه زندگی می‌کردند که از حدود سال ۵۹۷ پیش‌از‌میلاد، توسط نبوکدنصر شاه مقتدر بابل اسیر شده و به اجبار در بابل سکونت داده شده بودند. این اقلیت، چشم‌به‌راه یک منجی بودند تا حکم آزادی آن‌ها از اسارت را صادر کرده و زمینه بازگشت به موطن‌شان در اورشلیم را فراهم نماید.^۳ مجموع این ناراحتی‌های طیف‌های گوناگون بدنه جامعه، سیستم سیاسی حاکم بر بابل را در آستانه فروپاشی قرار داده بود.

در این میان، کوروش که حالا بر تمام فلات ایران و آناتولی حاکم بود، برای تسلط بر میان‌رودان، متوجه بابل گردید. وی با سپاه خود به سوی بابل حرکت کرد؛ از رود سیروان گذشت و در آغاز سال ۵۳۹ پیش‌از‌میلاد به شهر اُپیس، که به‌نوعی دژی محافظ بابل در شرق این شهر بود، رسید. اُپیس محاصره و پس از مقاومتی که از خود نشان داد، به آتش کشیده شد. این نبرد یکی از سخت‌ترین نبردهای کوروش در دوران کشورگشایی‌هایش بود که با یک نبرنگ جنگی جدید و استفاده لشگر کوروش از قیر و قطران، به سرانجام رسید. پس از فتح این منطقه، لشگر کوروش اقدام به تصرف شهر

۱- شهری در شمال شبه‌جزیره حجاز که از قدیم محل زندگی برخی از پیروان ادیان ابراهیمی و گروهی از ماه‌پرستان و بت‌پرستان بوده و به‌طورکلی دین غالب آن با ادیان کهن بابلی در تضاد بود. اقامت نبونائید در این شهر، شائبه بی‌توجهی وی به ادیان بابلی را تقویت می‌کرد.

2- Nebuchadnezzar II

3- The Holy Bible, 2015: Book of Ezra

سیپار کرد. این شهر بدون درگیری فتح شد. دو روز پس از عبور از سیپار، لشگر کوروش به بابل رسید. این روز هم‌زمان بود با جشن سال نوی بابلی‌ها. اوگبارو فرمانده ارشد نظامی کوروش، به همراه لشگر پارسی و مادی، بدون جنگ و خون‌ریزی و در صلح و صفا وارد شهر بابل گردید. کوروش که مقاومتی از جانب ساکنان بابل ندیده بود، به اوگبارو دستور داد تا لشگر را از هرگونه تعدی به غیرنظامیان و ساکنان شهر، منع نماید. خود وی نیز هفده روز بعد و در قاموس یک منجی آزادی‌بخش، در میان گل‌ریزان و غریب شادی بابلی‌ها و یهودی‌ها، وارد شهر شد.^۱

کاهنان بابلی معبد مردوک که لشگر کوروش را برای رهاشدن از شر نبونائید همچون یک منجی رهاکننده می‌دیدند، به استقبال مهاجمان آمدند. یهودیان -بالاجبار- ساکن در بابل نیز با سقوط حکومت نبونائید، امید بازگشت به وطن در دل‌شان شعله انداخته بود. در این زمان کاهنان معابد مردوک، کوروش را نماینده مردوک قلمداد کرده و پیامبران یهود، وی را مسیح خداوند نام نهادند.^۲

انتقال قدرت به کوروش در بابل، بدون دردسر انجام گرفت. تقریباً تمام ساکنان شهر از حضور کوروش خشنود بودند. کوروش در این شهر فرمان عفو عمومی صادر کرد، دستور به بازسازی معابد بابلیان را داد و یهودیان را با هزینه حکومتی، به اورشلیم بازفرستاد.^۳

شاه هخامنشی پس از فتح بابل، اوگبارو را به‌عنوان فرماندار بابل و تمام میان‌رودان، گماشت. اما اوگبارو چندروز پس از دریافت این پست، دچار مرگ

۱- بنگرید به بند ۱۸ از متن منشور کوروش و بندهای ۱۹ و ۲۰ از ستون سوم متن رویدادنامه نبونائید و کوروش، در فصل‌های ۳ و ۴ همین کتاب.

۲- ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۳ و ۲۹۶؛ هرودوت، ۱۳۶۲: ۱۲۴-۱۲۹

۳- ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۲/۳؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۳/۱؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۶۹: ۸۰/۱

نابهنگام شد و زندگی را بدرود گفت.^۱ سپس کوروش، پسرش کمبوجیه را موقتا در حدود ۹ ماه به‌عنوان فرماندار بابل گماشت تا سرانجام یکی از زعمای بابل به نام نبوئَه‌بولیت^۲ را برای فرمانداری بر میان‌رودان مناسب دید.^۳ با فتح بابل، دایره قدرت کوروش تا شهرهای سوریه و فلسطین و نیز سواحل فنیقیه گسترده گردید. این مناطق، سابقا از توابع بابل بودند که با انتقال قدرت بابل به کوروش، تحت استیلای شاه هخامنشی درآمدند.

پس از فتح بابل، کوروش که حالا پادشاه تمام مناطق متمدن آسیا شده بود، به فکر تصرف مصر افتاد.^۴ اما پیش از یورش به مصر که یقینا رویایی پیچیده و جنگی بزرگ را می‌طلبید که به برنامه‌ریزی و سازوکاری دقیق و آماده‌سازی قبلی نیاز داشت، بر آن شد تا ابتدا مرزهای شمال‌شرقی ایران را که مورد تاخت‌وتاز ماساژت‌ها قرار گرفته بود، ایمن سازد و سپس با خیالی آسوده‌تر به مصر، لشگرکشی نماید.

ماساژت‌ها از اقوام نیمه‌بربر آریایی بودند که در آن‌سوی مرزهای شمال‌شرقی ایران - حدفاصل ترکستان تا دریای کاسپین - زندگی قبیله‌ای داشتند. بیشتر ماساژت‌ها کوه‌نشین و پاره‌ای دیگر جلگه‌نشین و گروهی نیز در مُرداب‌های کنار رودها ساکن بودند. آن‌ها مردمانی سرسخت و جنگجو قلمداد می‌گشتند و با راهزنی، روزگار را سپری می‌کردند.^۵ این قوم، مدتی بود که به شهرهای ایرانی‌نشین شمال‌شرقی امپراطوری هخامنشی یورش برده و خساراتی بر ایرانیان وارد می‌آوردند.

۱- بنگرید به بند ۲۲ از متن رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش، در همین کتاب.

2- Nabu-ahhe-bullit

3- Dandamayev, 2006, Encyclopædia Iranica

۴- رویای تسخیر مصر که کوروش نقشهٔ آن را چیده و با مرگ نابهنگامش ناکام مانده بود، توسط پسرش کمبوجیه عملی گشت و کمبوجیه تمام سرزمین مصر و پیرامون آن را تصرف نمود (هرودوت، ۱:۱۳۶۲ و ۱۳۴ و ۱۸۵).

۵- استرابون، ۱:۱۳۸۳، ۳۳-۳۴

کوروش با لشگر خویش برای سرکوب ماساژت‌ها عازم شمال شرقی ایران شد. اما این واپسین نبرد وی بود. چرا که او در میدان جنگ با این اقوام نیمه‌بربر، زخمی و سپس کشته شد.^۱ با این حال این نبرد و چگونگی مرگ کوروش در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. هرودوت در این باره می‌گوید:

«درمورد مرگ کوروش، روایت‌های متعددی گفته می‌شود که من این روایت را معتبرتر دانستم و به بازگو کردن همین مورد، بسنده می‌کنم.»^۲

روایتی دیگر از چگونگی مرگ کوروش را گزنفون آورده است. او در کتاب کوروش‌نامه، مرگ شاهنشاه ایران را در بستر و در کنار فرزندان و خانواده‌اش عنوان کرده است. گزنفون آورده است که کوروش همچون قدیسان، از مرگ خود اطلاع یافت. پس در روز موعود، خانواده و بزرگان پارسی را به حضور طلبید و پس از بیان وصیت‌نامه‌ای طولانی که در خلال آن به تعیین جانشین و همچنین بیان پند و اندرزهای اخلاقی اهتمام ورزید، در آرامش زندگی را بدرود گفت.^۳

کتزیاس اما در مورد ماجرای مرگ کوروش، تلفیقی از دو روایت هرودوت و گزنفون را -البته با جزئیاتی متفاوت- بیان کرده است. او مرگ کوروش را در بستر اما بر اثر زخمی که در آخرین نبرد از قوم دربیک‌ها^۴ بر پیکرش بنشسته بود، ثبت کرده است. او آورده است که در این جنگ نیز کوروش

۱- هرودوت، ۱۳۸۴: ۲۷۹/۱-۲۸۵

۲- همو: ۲۸۶/۱

۳- گزنفون، ۱۳۸۰: ۲۶۶-۲۷۱؛ بخشی از این وصیت‌نامه را در فصل بعد مرور خواهیم کرد.

۴- دربیک‌ها ظاهراً قومی نیمه‌وحشی بودند که در حدفاصل گرگان تا مرو، زندگی عشیره‌ای داشتند. اطلاعات تاریخی درمورد این قوم در منابع و مآخذ تاریخی، بسیار ناچیز و پراکنده است. تنها می‌دانیم که آن‌ها از اقوام کوچ‌نشین آریایی و به احتمال بسیار زیاد، هم‌تبار با تپوری‌ها (طبری‌ها) بوده‌اند.

پیروز گردید و با موفقیت نبرد را به پایان رسانده و توانست شورش در بیک‌ها را خنثی سازد؛ اما در میدان نبرد زخمی بر پیکرش نشسته بود که چند روز بعد، بر اثر همان زخم، جان باخت.^۱

به هر روی، هر اندازه که چگونگی مرگ کوروش مورد تشکیک است، اما در نقطه مقابل، در مورد جایگاه آرامگاه او هیچ تردیدی وجود ندارد. پیکر کوروش را پس از مرگ، به آرامگاه مجلی که در پاسارگاد ساخته شده بود، منتقل کردند. این مقبره امروز در یک کیلومتری جنوب غربی کاخ‌های کوروش در محوطه باستانی پاسارگاد قرار دارد و به واسطه گزارش‌های یونانیان و همچنین کتیبه‌های کوتاهی که در خرابه‌های کاخ‌های کوروش بازمانده است، انتساب آن به کوروش هخامنشی اثبات شده است.^۲

1- Ctesias, 2010:173-174

۲- در مورد معماری آرامگاه کوروش و کتیبه‌های نام‌برده، به طور مفصل در فصل پنج صحبت خواهیم کرد.

کوروش یک نظامی نابغه بود که در تمام جنگ‌هایی که انجام داد - اگر نقل‌قول هرودوت درست باشد: به‌جز آخرین نبرد- به پیروزی رسید؛ به‌گونه‌ای که با فتح سرزمین‌های بسیار، توانست گستردگی پهنه کشور تحت حکومت خویش را از شرق تا مرز هند و از غرب تا انتهای آناتولی برساند. قلمرو تحت حاکمیت وی، ۳۲۰۰ کیلومتر درازا داشت.

محبوبیت کوروش در میان ایرانیان و غیرایرانیان در آن روزگار، به‌شکلی جالب و شگفت‌انگیز، قابل توجه و تامل بود. در بخش بعد به چرایی و دلایل این محبوبیت و مشی و منش و کردار کوروش و نوع برخورد او با مردمان ایرانی و غیرایرانی، خواهیم پرداخت.



نقشه ایران در زمان پادشاهی کوروش بزرگ

«بهترین ضربتی که می‌توانید به دشمنان‌تان وارد کنید، آن است که با دوستان‌تان به لطف و مهربانی و مدارا رفتار کنید.»^۱

کوروش بزرگ: تندیس کردار نیک

کوروش را دادگرتین پادشاه تاریخ می‌دانند. وی دارای روحیاتی خاص و بینشی عمیقاً انسانی و اخلاقی بود. همین کردار و خلقیات نیکوی او بود که باعث گردید تا وی را حتی ملل مغلوب نیز ستایش نمایند. کوروش در جنگ‌ها اجازه دست‌اندازی به اموال غیرنظامیان را نمی‌داد، ملل مغلوب را تحقیر نمی‌کرد و عقیده و باورهای دینی خویش را بر دیگران تحمیل نمی‌نمود. او شهرها را ویران نمی‌ساخت، سربازانش را از تخریب معابد بر حذر می‌داشت و برای جبران خسارات واردشده بر شهرها، از خزانه پادشاهی خرج می‌کرد. از همین‌روى نه فقط ایرانیان و آریایی‌ها، که حتی بیگانگان و ملل شکست‌خورده نیز به تمجید از خلقیات والای وی می‌پرداختند.^۲ هرودوت در این باره چنین نقل کرده است:

«هیچ مردی در ایران، خود را شایسته و لایق آن نمی‌داند که با

کوروش مقایسه شود.»^۳

۱- از متن وصیت‌نامه کوروش بزرگ؛ به نقل از گزنفون (Xenophon, 2009: VIII: C7, 28).

۲- ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۴۰۸/۱.

۳- هرودوت، ۱۳۸۴: ۲۴۳/۳.

کوروش در طول پادشاهی خویش، سه حکومت بزرگ ماد، لیدی و بابل را ساقط و سرزمین‌های آن‌ها را ضمیمه امپراطوری ایران کرد. اما وارون سنت‌های جنگی قدیم که به فرمانروایان مغلوب، کوچک‌ترین رحمی نمی‌کردند؛ وی دستور قتل یا شکنجه هیچ‌یک از شاهان سه حکومت مغلوب یعنی ایشتوویگو، کرزوس و نبونائید را نداد. او تنها به تبعید ایشتوویگو و نبونائید -آن‌هم با عزت و احترامی شاهانه- بسنده کرد و کرزوس را نیز بنابر درخواست خود وی، در رکاب خویش نگاه داشت. این روحیه انسانی او چنان عمیق بود که کرزوس حتی تا سال‌ها پس از مرگ وی نیز نسبت به ایرانیان وفادار ماند و در شمار مردان مورد اعتماد کمبوجیه پسر کوروش، در جایگاه مشاور در جریان فتح مصر، همراه گردید.^۲

تمام سرزمین‌هایی که توسط کوروش فتح شدند، از نعمت آزادی عقیده و آزادی دین و مذهب بهره بردند و کوروش برای رضایت شهروندان، اغلب فرمانروایانی از قبیله خودشان بر آن‌ها منصوب می‌کرد تا احساس تحت‌سلطه بودن نداشته باشند.^۳

موضوع مهم دیگر در مورد کوروش بزرگ، نوع نگرش و نگاه بزرگان تاریخ جهان به وی می‌باشد. برای شناخت دقیق‌تر جایگاه والای کوروش و درک احترامی که تاریخ جهان بر شخصیت این بزرگ‌مرد پارسی قائل گردیده

۱- برای نمونه، منش کوروش را مقایسه کنید با اعمال سارگون‌دوم پادشاه آشور در قرن هشتم پیش از میلاد که فقط در یکی از کتیبه‌هایش چنین می‌گوید:

«من ارتش هومبان‌نیگاش عیلامی را نابود کردم، سرزمین‌های کارالا، شورا، کیشه‌سیم، خارخار و ماد را ویران ساختم. سرزمین اورارتو را با خاک یکسان کردم. شهرهای موسسیر، ماننا، اندیا و زبیریم را تاراج و همه سرزمین‌های تابالو، کاسکو و هیلاکو را قتل‌عام و از جمعیت خالی کردم.» (Frame, 1999: ۵۷-۳۱)

۲- گزنفون، ۱۳۸۰: ۲۳۹؛ هرودوت، ۱۳۶۲: ۱۸۵ به بعد.

۳- ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۴۰۸/۱

است، بد نیست به اسناد تاریخی و همچنین مکتوبات مقدس ادیان گوناگون، نگاهی بیاندازیم:

- هرودوت پدر علم تاریخ، بارها به ستایش کوروش پرداخته و در کتاب تاریخ خویش آورده است که ایرانیان کوروش را «پدر» خطاب می‌کنند.^۱

- گزنفون فیلسوف و مورخ یونانی، ایدهٔ جمهوری افلاطون را با اتکا بر حکومت عادلانهٔ کوروش رد کرد و بنابر دادگری کوروش در قاموس آرمانی‌ترین پادشاه، اندیشه‌های فلسفی/سیاسی خویش را در قالب کتاب کوروش‌نامه منعکس نمود. او کوروش را یک آموزگار آرمانی، پدر پارسیان و نخستین قانون‌گذار عادل در تمام آسیا و اروپا می‌دانست.^۲

- بابلی‌ها کوروش را فرستادهٔ مردوک -خدای نگهبان بابل- قلمداد می‌کردند.^۳

- مغان در تمام دوران پادشاهی کوروش، احترامی ویژه به وی می‌گذاشتند^۴ و پس از مرگ او نیز همچنان تا پایان دوران هخامنشی، مسئولیت نگهبانی از آرامگاه وی را عهده‌دار بودند.^۵

- یهودیان، کوروش را مسیح موعود، فرستادهٔ یَهُوَه^۶ و منجی دین و آیین خویش می‌دانستند. القابی نظیر «مسیح خداوند».

۱- هرودوت، ۱:۳۸۴: ۱۸۶/۳

۲- گزنفون، ۱:۳۸۰: ۲۳۷-۲۳۸

۳- بنگرید به بند ۱۲ از متن منشور کوروش، در همین کتاب.

۴- دیاکونوف، ۱:۳۴۵: ۵۱۸

5- Strabo, 2014: 3/133

۶- یَهُوَه نام خداوند در دین یهود و معادل الله در اسلام و اهورامزدا در دین زرتشتی می‌باشد.

«سَرورَ بهشت» و «پادشاه زمین» که در عهدعتیق به کوروش داده شده است، هرگز برای هیچ فرد دیگری، به کار نرفته است.^۱

- برخی از علمای اسلام، شخصیت ستوده شده ذوالقرنین در قرآن را اشاره‌ای رمزآمیز به کوروش بزرگ می‌دانند.^۲ همچنین بنا بر حدیثی از پیامبر اسلام (ص)، کوروش فرستاده برگزیده خداوند بود که به فرمان خدا، بنی‌اسرائیل را از اسارت نجات داد.^۳

جدای از این موارد، تاثیر کوروش بر جهان در عصر جدید نیز شگفت‌انگیز است. توماس جفرسون سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده و از پدران بنیان‌گذار و قانون‌گذار آمریکا، تحت تاثیر نوع فرمانروایی کوروش بزرگ قرار داشت. وی بر این باور بود که کوروش در جهان بدوی باستان، در والاترین جایگاه عدالت و انسانیت قرار داشته و نوع حکومت وی، بایستی الگوی همه حاکمان در دنیای متمدن جدید باشد. لذا در هنگام تدوین قانون اساسی ایالات متحده، کوشید تا اندیشه‌های کوروش را که در کتاب کوروش‌نامه گزنفون مطالعه کرده بود، در قانون اساسی لحاظ نماید. بنا بر اسناد تاریخی آمریکا، در کتابخانه شخصی جفرسون، چهار چاپ گوناگون از کتاب کوروش‌نامه وجود داشت.^۴ همچنین در نامه‌ای که وی در سال ۱۸۲۰ میلادی برای نوه خود بنوشت، او را به مطالعه کوروش‌نامه تشویق کرد.^۵

۱- نام کوروش بیشتر از ۲۰ بار در بخش‌های گوناگون عهدعتیق (کتاب مقدس یهودیان) از جمله «عزرا»، «شعیا»، «دانیال» و «دوم‌تواریخ» آمده است. برای نمونه در کتاب عزرا (۱:۱-۴) می‌خوانیم: «خداوند، کوروش پادشاه پارس را برگزید و پادشاهی تمام زمین را به او بخشید و

او را مامور کرد تا خانه خدا در اورشلیم را برپا نماید. مردم نیز با زر و سیم و دارایی‌های خود او را همراهی کردند.» (The Holy Bible, 2015: Book of Ezra)

۲- این نظریه را نخستین بار مولانا ابوالکلام آزاد در کتاب «کوروش کبیر، ذوالقرنین» مطرح کرد و بعدها نیز علامه طباطبایی آن را تایید نمود. در فصل آخر، در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳- الطبری، ۱۴۲۲ق: ۴۵۸/۱۴

۴- پویا زارعی، ۱۳۹۶

اکنون بهتر است برای آگاهی دقیق‌تر از منش و کردار کوروش بزرگ و درک دیدگاه و تفکر وی، این بخش را با نگاهی به گوشه‌هایی از وصیت‌نامه او که گزنفون فیلسوف و مورخ یونانی در کتاب کوروش‌نامه ثبت و ضبط کرده است، به پایان برسانیم. کوروش در وصیت‌نامه‌اش چنین می‌گوید:

«[...] من در زندگی خود، انسان خوشبختی بوده‌ام. در کودکی از تربیتی نیکو بهره‌مند گشتم و در همه زندگانی‌ام، تن‌درستی داشته‌ام [...] پیش از من، سرزمین مادری‌ام، سرزمینی کوچک و گمنام در آسیا بود؛ اما اکنون که در واپسین لحظات زندگی‌ام هستم، آن را به کشوری نیرومند، قابل احترام و بزرگ تبدیل کرده‌ام و حالا وطن‌مان را به شما می‌سپارم. [...] اکنون که مرگ را نزدیک می‌بینم، شادمان هستم که میهنم مقتدر و شکوه‌مند و هم‌میهنانم در نهایت کرامت و احترام قرار دارند. [...]

من در همه زندگانی‌ام، از غرور و خودپسندی روی‌گردان بوده‌ام و همواره کوشیده‌ام از مسیر عدالت خارج نشوم. [...] امید دارم که آیندگان از من در شمار مردی کامیاب و نیکو نام ببرند. [...] من در طول زندگی‌ام همواره بر سنت‌های دیرینه نیاکان‌مان پای‌بند بوده‌ام و به شما نیز می‌گویم که رسوم قدیم را حفظ کنید. [...] هرگز احترام به سالخورده‌گان و بزرگ‌ترها را فراموش نکنید که این میراثی نیکوست که از نیاکان‌مان به ما رسیده است. [...] از مرگ مهراسید، که مرگ همچون برادر دوقلویش خواب، شیرین و گواراست. [...] هیچ‌زمانی اندیشه و گفتار و کردار نیک را رها نکنید

۱- منظور، انشان در ایالت پارس است که تا پیش از تاسیس سلسله هخامنشی توسط کوروش، در قیاس با تمدن‌های همجوار -نظیر ماد و بابل و عیلام و لیدی- سرزمینی کم‌اهمیت قلمداد می‌گشت اما پس از تاسیس این سلسله، پارس (=ایران) به بزرگ‌ترین امپراطوری جهان تبدیل گشت.

و به همهٔ انسان‌ها فارق از هر نوع نژادی، احترام بگذارید [...] و پیوسته مرا ناظر کارهای خود بدانید. [...] بکوشید تا روزی که زنده هستید، از کژی و ناروایی بپرهیزید. [...] عدالت، موجب شکوه و خوش‌نامی شما خواهد شد و ظلم، شما را ذلیل و بدنام خواهد ساخت. [...]

از تاریخ درس بگیرید که تاریخ بهترین آموزگار است [...] با تعمق در تاریخ، آگاه خواهید شد که چگونه بزرگ‌ترین حکومت‌ها به دلیل ستم‌پیشگی، نیست‌و نابود شده‌اند. بکوشید تا از مردان دادگر که سرگذشت‌شان در تاریخ آمده است، الگوبرداری کنید. [...] به یاد داشته باشید که حکومت نه با عصای زرین، که با حمایتِ وفادارانۀ مردمان، پایدار می‌ماند. [...]

پس از مرگم، بدنم را در زر و سیم و تابوت مگذارید؛ بلکه به آغوش خاک بسپارید، که هیچ‌چیز زیباتر از آن نیست که تنِ انسان در آغوشِ خاکی که مادرِ زندگانی است، آرام گیرد. من در تمام زندگی‌ام عاشق مردمان بوده‌ام و امید دارم که پس از مرگم نیز بخشی از خاکی شوم که محل زندگی مردم است. [...] من تمام عمر خویش را صرف خدمت‌رسانی به مردمان کرده‌ام. هیچ آسایش و آرامشی برای من به دست نمی‌آمد اگر نیکی به دیگران را سرلوحهٔ کار خود قرار نمی‌دادم. واپسین نصیحت و وصیت من را همواره به یاد داشته باشید: بهترین ضربتی که می‌توانید به دشمنان‌تان وارد کنید، این است که با دوستان‌تان به مهربانی و مدارا رفتار کنید.^۱

1- Xenophon, 2009: VIII: C7, 6~28

کتزیاس نیز به‌صورت خلاصه و کوتاه آورده است که کوروش در هنگام مرگ «برای افراد عادل و خوش‌قلب دعای خیر نمود و افراد ناعادل و ستمگر را نفرین کرد». (Ctesias, 2010: 173-174)

«مغان در حالی که هر یک آتشدانی
در دست داشتند، در پیشگاه کوروش به
پیش می‌رفتند. به همراه آن‌ها، گاوهای
بزرگ و سیصد راس اسب برای قربانی به
افتخار خورشید، دیده می‌شدند...»^۱

دین و آیین کوروش

تسامح و تساهل کوروش نسبت به امور دینی و مذهبی در روزگاری که هزاران دین و آیینِ گوناگون در میان اقوام و ملل بدوی در جهان باستان مورد باور مردمان بودند، در تاریخ کم‌نظیر است. برای نمونه کوروش در بابل به ستایش خدایان بابلی همچون مردوک و بل پرداخت و پس از مواجهه با یهودیانی که در آن‌جا اسیر شده بودند، افزون‌بر کمک به بازگشت‌شان به وطن، هزینه‌های بازسازی معابدِ آسیب‌دیده‌شان در اورشلیم را نیز پرداخت کرد. از همین‌روی می‌بینیم که در کتیبه‌های بابلی از کوروش به‌عنوان فرستادهٔ مردوک^۲ و در عهدعتیق از او به‌عنوان فرستادهٔ یهوه^۳ نام رفته است. این شیوهٔ احترام کوروش به ادیانِ گوناگون به‌اندازه‌ای عمیق و صادقانه بود که امروز آگاهی از دینِ شخصی و موردباورِ وی، بسیار سخت می‌باشد.

1- Xenophon, 2009: VIII: C3, 11-12

۲- بنگرید به بند ۱۲ از بخش نخست منشور کوروش در همین کتاب.

۳- نام خدا در آیین یهود. معادل الله در اسلام.

4- The Holy Bible, 2015: Book of Ezra

سال‌هاست که میان پژوهشگران در مورد دین کوروش اختلاف نظر وجود دارد. مری‌بویس او را یک زرتشتی تمام‌عیار می‌داند.^۱ اما این نظریه به کل مردود است و پیش‌تر نیز در کتاب «زرتشت و زرتشتیان» دلایل رد آن را عنوان کرده‌ام.^۲ ماکس مالوان ویراستار بخش هخامنشیان در کتاب «تاریخ ایران کمبریج»، کوروش را غیرزرتشتی اما متأثر از این دین عنوان کرده^۳ که این نظریه نیز بی‌اساس بوده و بیشتر فرضیه‌ای احساسی است تا منطبق بر داده‌های تاریخی! در این میان اما نظر لوییز گری تا حدی به حقیقت می‌تواند نزدیک‌تر باشد: کوروش پیرو آیین‌های ایرانیان باستان پیش از عصر زرتشت بود که مظاهر طبیعت نظیر آناهیتا (ایزدبانوی آب‌ها)، مهر (ایزد خورشید) و آذر (ایزد آتش) را مورد پرستش قرار می‌دادند.^۴

نظریهٔ اخیر، تا حدودی صحیح است و مورخان جهان باستان نیز صحت آن را تایید کرده‌اند. برای نمونه استرابون می‌گوید که کوروش پس از پیروزی بر سکاها، آتشکده‌ای به افتخار ایزدبانو آناهیتا، ایزدبانو اُمرداد و همچنین امشاسپند بهممن، برپاساخت.^۵ ولیکن برای نقد این موضوع و رسیدن به پاسخی قطعی و محکم، ابتدا لازم است تا به‌صورت اجمالی، ادیان ایران باستان را مورد بررسی و تفحص قرار دهیم.

1- Boyce, 1988: 33

۲- انصاری، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵

۳- تاریخ ایران کمبریج: ۴۹۴/۲

۴- لوییس گری، ۱۳۸۲: ۲۳

۵- استرابون، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۳

تا پیش از عصر زرتشت، در فرهنگ کهن‌سال ایران و اقوام ایرانی، همواره خدایانی که عمدتاً نگهبان و نگهدار عناصر مظاهر طبیعت بودند، مورد پرستش قرار می‌گرفتند. زمین، دریا، گیاهان، حیوانات، آب، باد، خورشید و... هر یک ایزد مخصوص به خود را داشتند. از آن جمله‌اند مهر (= میترا): ایزد خورشید، آناهیتا (= ناهید): ایزدبانوی آب‌ها، واته: خدای بادها، تیر (= تیشتر): ایزد باران، اسفند (= سپندارمذ): ایزدبانوی زمین، آذر: ایزد آتش و...

در این مورد استرابون که خود در عصر اشکانیان می‌زیست، چنین می‌گوید:

«پارس‌ها همانند مادها و عیلامی‌ها و دیگر اقوام^۱ نه بُت می‌سازند و نه معبد برپا می‌کنند. [...] آن‌ها در بلندی‌ها و مناطق مرتفع به عبادت می‌پردازند و برای خدایان خود قربانی می‌کنند. [...] مگی که مناسک قربانی را انجام می‌دهد، بعد از پایان مراسم گوشت‌های قربانی‌ها را میان عبادت‌کنندگان تقسیم می‌کند. آن‌ها چیزی از قربانی برای ایزدان نمی‌گذارند و همه را بین مردمان تقسیم می‌کنند؛ چرا که عقیده دارند ایزدان تنها روح قربانی را دریافت می‌کنند. [...]

ایرانیان جایگاه اهورامزدا را در آسمان قلمداد می‌نمایند. آن‌ها خورشید را ستایش کرده و آن را میترا می‌نامند. همچنین ایزدبانو آناهیتا، ماه، آتش، زمین، باد و آب را بسیار محترم می‌شمارند. [...] پارس‌ها (با وجود احترام به همه ایزدان‌شان) بیشتر برای خدایان آتش و آب قربانی می‌کنند. [...] در کاپادوکیه^۲ فرقه‌ای بزرگ از مغان وجود دارند که آتشکده‌های فراوانی برای ایزدان پارسی

۱- مجاز از تمام ایرانی‌ها.

۲- در شرق آناتولی.

ساخته‌اند. در این آتشکده‌ها، مغان ساعاتی در روز به زمزمه کردن ادعیه و اوراد دینی می‌پردازند و در آخر، مراسم قربانی انجام می‌شود. تل بزرگی از خاکستر در میانه آتشکده قرار دارد که در آنجا آتش به صورت شبانه‌روزی فروزان است. برخی از این آتشکده‌ها و مناسک دینی‌شان در کاپادوکیه را من خود به چشم دیده‌ام. [...]

ایرانیان هرگز در رودخانه‌ها ادرار نمی‌کنند و آب‌ها را آلوده نمی‌نمایند. همچنین مرسوم است که پیش از دعا برای هر ایزدی، ابتدا دعایی مخصوص برای آتش را زمزمه می‌کنند. [...]»^۱

چنانچه دیدیم، نیاکان ما برای هر یک از مظاهر طبیعت، ایزدی تصور کرده و وی را گرامی می‌داشتند. آلوده کردن هر یک از مظاهر طبیعت به منزله اهانت به ایزدان تلقی می‌گشت؛ لذا ایرانیان در حفظ طبیعت کوشا بوده و از همین روی است که می‌بینیم از دیرباز، بسیاری از جشن‌های کهن‌سال ایرانی همچون سیزده‌به‌در و خردادگان، پیوند مستقیم با طبیعت دارد.

مجموع این اعتقادات و باور به ایزدان آریایی مظاهر طبیعت، بساط کیش گسترده و کهن‌سال ایرانی را تشکیل می‌داد. ظاهراً در شرق فلات ایران کَرپان‌ها^۲ و در غرب فلات ایران مغان^۳ که هر دو گروه از قدیمی‌ترین طوایف آریایی محسوب می‌شدند، به صورت سنتی، نسل‌درنسل روحانیون شاخه‌های

1- Strabo, 2014: 3/136-137

۲- اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۳۹۰؛ رضی، ۱۳۸۴: ۱۸۷. برای آگاهی بیشتر از کَرپان‌ها، به صفحه ۱۳۷ از کتاب دیگر من با نام «ساطیر ایرانی» بنگرید.

۳- مغان را روحانیون دینی در غرب فلات ایران می‌دانند. آن‌ها در دوران هخامنشیان و مادها و قبل از آن، روحانیون ادیان قدیمی آریایی همچون زروانیه و مهرپرستی بودند. اما به تدریج در دوران اشکانیان و سپس در تمام دوران ساسانیان، روحانیون رسمی دین زرتشتی گردیدند. ظاهراً در دوران هخامنشیان مقر اصلی مغان در ایالت ماد بود و به همین دلیل هرودوت آن‌ها را یکی از قبایل ماد عنوان کرده است. بعدها در دوران اشکانیان ایالت پارس و در دوران ساسانیان نیز آذربایجان، اصلی‌ترین مقر مغان بودند.

مختلف از این کیش‌های باستانی بودند. این مجموعهٔ دینی گسترده، از دورترین ایام به تدریج در شرق فلات ایران پا گرفته و تا حوالی هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد، در تمام فلات ایران و هند، گسترش یافته بود.

در میان این ایزدان آریایی اما جایگاه ایزد مهر یا میترا -در کنار اهورامزدا و آناهیتا- والاتر و ارجمندتر از دیگر خدایان بود. به‌گونه‌ای که از روزگاران بسیار دور تا قرون اولیهٔ میلادی، مهرپرستی گاهاً به عنوان یک دین مستقل با رسوم خاص، در گوشه و کنار ایران -و حتی بیرون از مرزهای ایران- مورد باور مردمان آریایی قرار داشت. برای نمونه در کتیبه‌ای ۳۴۰۰ ساله که از آناتولی به دست آمده است، از میترا در کنار چند خدای دیگر به عنوان نگهبانان قوم «میتانی» نام رفته است. آذر بخشی از این کتیبه آمده است:

«خدایان میترا و وارونا^۴ مردم این انجمن را یاری داده و هدایت می‌کنند.»^۴

همچنین دامنهٔ نفوذ پیروان میترا به اندازه‌ای گسترده بود که در بخش‌هایی از غرب چین و کمابیش در تمام اروپا -تا پیش از امپراطوری کنستانتین^۵ مهرپرستان پایگاه‌های متعددی داشتند.^۶

هنگامی که زرتشت اصلاحات مذهبی خود را برپاساخت، در واقع آورندهٔ کیش جدیدی نبود. او کوشید تا با زدودن خرافات و اضافات باورهای قدیمی مجموعه‌آیین‌های باستانی آریایی و آزمون آن‌ها در ترازوی خرد، چهارچوبی

۱- میتانی نام قومی قدیمی از آریایی‌ها بود که از حدود سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش‌ازمیلاد، در حفاصل کوه‌های زاگرس تا دریای مدیترانه ساکن بودند.

۲- انصاری، ۱۳۹۶: ۱۰

۳- از قدیمی‌ترین خدایان مورد باور آریاییان؛ خدای اقیانوس و قانون و جهان اموات و سرور بهشت. این ایزد بعدها در میان آریایی‌های کوچنده به هند، بیش از آریایی‌های ایران مورد توجه قرار گرفت.

4- Thieme: 307

5- Flavius Valerius Aurelius Constantinus Augustus (313 BC)

۶- برای آگاهی بیشتر از تاریخ حضور مهرپرستان در اروپا، به کتاب «آیین مهر» نوشتهٔ مارتین ورمازرن بنگرید.

منظم به باورهای دینی ایرانی داده و به اصلاح دین کهن آریاییان پردازد. زرتشت در طی تحولی اساسی، جایگاه الهی تمام ایزدان قدیمی را تنزل داد تا اهورامزدا به عنوان تنها خدای واحد، بر بلندترین جایگاه الوهیت نشسته و مورد پرستش قرار گیرد. درواقع او باورهای ادیان باستانی را مردود نکرد، بلکه مناسک و آداب قدیمی را با محوریت اهورامزداپرستی، در دین نوین خود اصلاح نمود.^۱

دین زرتشتی در روزگاری که مادها بر ایران حکمرانی می‌کردند، در شرق فلات ایران بود و تا این زمان به همدان پایتخت مادها و ایالت‌های غربی ایران نرسیده بود. تا اواخر روزگار هخامنشی نیز باوجودی که آیین زرتشت، همچنان یکی از ادیان رایج در مناطق خاوری و شمال‌خاوری فلات ایران بود، ولیکن هنوز در سرزمین‌های غربی امپراطوری هخامنشی گسترش چندانی نداشت. نه شاخهٔ اول هخامنشیان (= کوروش و فرزندانش) و نه شاخهٔ دوم آن‌ها (= داریوش و فرزندانش)، هیچ‌یک زرتشتی نبودند.

برخی بر این باورند که نام‌بردن از اهورامزدا در کتیبه‌های داریوش و نوادگانش، دلیلی بر زرتشتی بودن شاخهٔ دوم هخامنشیان می‌باشد. اما این نظری بی‌پایه و عبث است. چرا که باور به اهورامزدا در جایگاه یکی از خدایان کهن‌سال آریایی، بسیار قدیمی‌تر از دین زرتشت بوده و مزداپرستی داریوش و جانشینانش از نوع ادیان باستانی ایرانی و جدای از دین زرتشت بوده است.

۱- انصاری، ۱۳۹۶: ۱۱

۲- اهوراها دسته‌ای از خدایان آریایی بودند که در مقابل دیوها قرار داشتند. در ایران، اهوراها خدایان خیر و دیوها خدایان شر محسوب می‌شدند. از قدیم به باور ایرانیان، اهورامزدا (به معنای اهورای دانای، شاخص‌ترین چهره در میان اهوراها قلمداد می‌گشت. به‌گونه‌ای که پیش از زرتشت، اعتقاد به اهورامزدا به عنوان بزرگترین و معظم‌ترین اهورا، در میان برخی از اقوام کهن آریایی رایج بوده است. یکی دیگر از اهوراهای مهم، وارونا بود که چندسطر پیش و در پاورقی مربوط به کتیبهٔ میتانی، بدان اشاره شد.

چگونگی رسومات مذهبی، شیوه تدفین اموات، نوع مناسک دینی و عدم نام بردن از زرتشت در کتیبه‌های بی‌شمار، همگی حکایت از تفاوت دین هخامنشیان با دین زرتشتی دارد. با مقایسه دقیق دین پادشاهان شاخه دوم هخامنشی با کیش زرتشتی، می‌توان متوجه شد که مزداپرستی هخامنشیان از بهدین زرتشت کهن‌تر، اما نظم و پیشرفت دین زرتشتی را نداشته است. در واقع دین هخامنشیان نیز شاخه‌ای از فرهنگ کهن‌سال آریایی بود. نوعی مزداپرستی غیرزرتشتی: پسرعموی بزرگتر دین زرتشت.^۱ با این حال، دین زرتشتی بنابر روایات سنتی ایرانی که در دوران اشکانی و ساسانی مکتوب شده است،^۲ بایستی در سال‌های پایانی حکومت هخامنشی به غرب فلات ایران رسیده باشد و به گمان قوی، چند پادشاه آخر این سلسله با این دین آشنایی داشته‌اند.

با تکیه بر مجموع این شواهد، می‌توانیم بگوییم که داریوش و فرزندانش با توجه به مندرجات کتیبه‌های نقر شده، معتقد بر مزداپرستی سنتی - آیینی کهن‌تر از مزداپرستی زرتشتی - بوده و سپس به تدریج از دوران پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی به بعد، با پررنگ‌تر شدن جایگاه دو ایزد آناهیتا و میترا در کنار اهورامزدا، یک تثلیث دینی مبتنی بر عقاید آریایی در باور آن‌ها پدیدار گردید.^۳

اما دین کوروش چه بود؟

۱- انصاری، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵

۲- این مطلب به وفور در کتب بازمانده از دوران ساسانیان منعکس شده است. برای نمونه بنگرید به دینکرد، بندهشن، ارداویراف‌نامه و جز آن.

۳- پورداوود، بی‌تا: ۳۹۶/۱

تقریباً تمام منابع در مورد دین شخصی کوروش سکوت کرده‌اند و دهه‌هاست که پژوهشگران و مورخان در مورد این مسئله بحث‌های بی‌نتیجه‌ای داشته‌اند. نگارنده این کتاب، معتقد است که کلید آگاهی از این موضوع، در روایت‌های اساطیری مربوط به ماجراهای تولد کوروش، پنهان شده است. روایت‌هایی که از قدیمی‌ترین منابع تاریخی برجای مانده، استخراج شده‌اند.

تولد کوروش نیز همچون بسیاری از شخصیت‌های بزرگ جهان باستان، با افسانه‌های گوناگون تلفیق شده است. معمولاً در دنیای قدیم، در پیرامون شخصیت‌های متنفذ تاریخی -به‌ویژه درباره چگونگی تولد و رشد این شخصیت‌ها به دلیل کمبود منابع مستند- داستان‌هایی اساطیری به صورت شفاهی ساخته می‌شد. تولد کوروش را هرودوت براساس همین شنیده‌های افسانه‌ای زمان خویش، چنین نقل کرده است:

«ایشتوویگو پادشاه ایران، دختری داشت به نام ماندانا. شی‌ی شاه در خواب دید که از زهدان دخترش آبی فوران کرد و تمام آسیا را دربرگرفت. وی از مغان، تعبیر خواب را پرسید و آن‌ها به او گفتند که از این دختر، پسری زاده خواهد شد که بر ایران و آسیا حکومت خواهد کرد. پس ایشتوویگو از ترس آن که مبادا درآینده، نوه‌اش علیه او قیام کند، اجازه ازدواج دخترش با اهالی ماد را نداد. در عوض کمبوجیه (اول) پسر فرماندار ایالت پارس و از نسل هخامنش را که فردی معتدل و مطمئن می‌دانست، به دامادی خود پذیرفت. او همچنین با این ازدواج می‌خواست دخترش را از همدان دور کرده و خطر تعبیرشدن احتمالی رویایی که در خواب دیده بود را به حداقل برساند. یک‌سال پس از ازدواج ماندانا با کمبوجیه (اول)، ماندانا آبستن شد. در این زمان ایشتوویگو خوابی دیگر دید: از شکم

ماندانا درختِ تاکِ بزرگی روید و شاخ‌وبرگ آن بر تمام آسیا سایه افکند. تعبیر این خواب نیز بنابر تفسیر مغان چنین بود که این فرزند ماندانا، همان کسی است که تاج شاهی را از وی خواهد ستاند. پس شاه ماد که از آینده در هراس بود، گروهی را به پارس فرستاد و دختر را تحت‌الحفظ به همدان آوردند. هنگامی که کوروش از ماندانا متولد شد، شاه به یکی از نزدیکان خویش به نام هارپاگ دستور داد تا کودک را به خانه برده و او را سربه‌نیست نماید.

هارپاگ کودک را برداشت و به خانه رفت اما جرات کشتن او را پیدا نکرد. پس برای آن که هم فرمان شاه اجرا شود و هم دست خود را به خون شاهزاده آلوده نکند، تدبیری اتخاذ کرد: او کودک را به گاوچرانی به نام میترادات سپرد تا طفل را سربه‌نیست کند. از قضا همسر آن چوپان در همان روزها طفلی زاییده بود که کودک، مُرده متولد شده بود. میترادات و همسرش تصمیم گرفتند جنازهٔ طفلِ مُردهٔ خود را به جای کوروش جا زده و در خفا، کوروش را به فرزندخواندگی بپذیرند. بدین ترتیب کوروش از مرگ نجات یافت و در خانهٔ میتراداتِ چوپان، تربیت یافته و بزرگ شد تا سال‌ها بعد که طی ماجراهایی ایشتوویگو از هویت وی آگاه گردید و کوروش به دربار بازگشت...»^۱

نمونهٔ این داستانِ افسانه‌ای از تولد کوروش، بارها در تاریخ تکرار شده است. برای مثال، در باب تولد سارگون بزرگ - پادشاه آکد - در کتیبه‌ها آمده است که مادر سارگون، او را به رودخانه‌ای انداخت و سپس ایشتار الههٔ عشق، دلباختهٔ وی گردید و زمینه را برای پادشاهی او مهیا ساخت.^۲ یا در اساطیر

۱- هرووت، ۱۳۶۲: ۸۳-۹۵

۲- مجیدزاده، ۱۳۹۲: ۱/۹۳

رومی آمده است که رُمولوس بنیان‌گذار شهر رُم و برادرش، توسط ماده‌گرگی پرورش یافتند.^۱ چنین روایات افسانه‌آمیزی در مورد تولد مشاهیر دیگری از فرهنگ‌های گوناگون نظیر هرکولس،^۲ گیلگمش^۳ و موسی^۴ نیز به طرق دیگر، ذکر شده است.

اما در دل این روایات افسانه‌ای، حقایقی نهفته است که برای درک آن‌ها باید موشکافانه هر روایت را بررسی کرد. در همین روایت هرودوت یک شاه‌کلید بی‌نظیر برای حل معمای دین کوروش وجود دارد. هرودوت می‌گوید که هارپاگ برای اجرای فرمان ایشتوویگو و قتل نوزاد (کوروش)، او را به چوپانی به نام «میترا» سپرد اما چوپان به‌جای قتل کودک، طفل را مخفیانه بزرگ کرده و در خانه خود تربیت می‌نماید. نام «میترا» (میتراداد) از دو بخش «میترا»+«داد» تشکیل شده است. میترا یا مهر، همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، ایزد نگهبان و نگهدار خورشید و از محبوب‌ترین ایزدان آریایی بود. مهر در کنار اهورامزدا و ایزدبانو آناهیتا، تثلیث خدایان معظم در باورهای قدیمی آریایی را تشکیل می‌دادند، به‌گونه‌ای که در کتیبه‌های اردشیردوم هخامنشی در شوش و همدان، نام این سه خدا در کنار هم آمده است.^۵ منزلت مهر در باور آریایی‌ها به اندازه‌ای بود که بزرگ‌ترین جشن ایرانی بعد از نوروز، جشن مهرگان قلمداد می‌گشت و همچنین همه‌ساله جشن چله در بزرگداشت مهر و استغاثه از او برای در امان ماندن از سرمای زمستان پیش‌وروی، برگزار می‌گردید. استرابون در مورد اهمیت مهر و جشن مهرگان چنین گزارش کرده است:

۱- پتروویچ، ۱۳۷۹

۲- لئسلین‌گرین، ۱۳۸۷

۳- اسمیت، ۱۳۹۹

4- The Holy Bible, 2015: Book of Exodus

۵- پوردوود، بی‌تا: ۳۹۶/۱

«همه‌ساله ساتراپ ارمنستان در جشن میتراگان (= مهرگان)، بیست‌هزار کره‌اسب ورزیده را برای شاهان هخامنشی، پیشکش می‌فرستاد.»^۱

پورداوود در باب اهمیت ایزد مهر، به نقل از گزنفون می‌گوید که پادشاهان هخامنشی همواره به میترا سوگند می‌خوردند و سپس به نقل از پلوتارک آورده است که داریوش به یکی از زیردستان خود امر کرد که راستگو باشد و از خشم میترا بهراسد.^۲ اهمیت مهر تا آن‌جا بود که در یشت‌های اوستا، یک یشت کامل در ستایش این ایزد وجود دارد که بخشی از آن چنین است:

«مهر، دارندهٔ دشت‌های گسترده - که دشمنِ دروغ‌گویان است - را می‌ستاییم. [...] همو را که جنگاوران در پشت اسب‌های‌شان از برای خشنودی‌اش نماز می‌برند و پیروزی در نبردها با دشمنانِ کینه‌جوی بداندیش را از وی درخواست می‌نمایند...»^۳

بنابراین نام «میتراداد» و یا تلفظ جدیدتر آن: «مهرداد» - چوپانی که به زعم هروودوت، کوروش را پرورش داد - به معنای «ارمغانی از مهر» می‌باشد. این‌گونه نام‌ها در ایران باستان بسیار رایج بود. برای نمونه: تیرداد (به معنای ارمغانی از ایزد تیر)، اسپندداد (به معنای ارمغانی از ایزدبانوی اسفند) و آذر داد (به معنای ارمغانی از ایزد آذر/آتش) از اسامی رایج ایرانیان بودند.

۱- استرابون، ۱۳۸۳: ۵۸

۲- پورداوود، بی تا: ۴۰۱-۴۰۱

۳- اوستا، یشت‌ها، مهریشت، کردهٔ ۳، بند ۱۰ و ۱۱ (انصاری، ۱۳۹۷: ۴۵)

۴- اسفند که شکل کهن آن سپندارمذ می‌باشد، نام ایزدبانوی نگهبان زمین بود. سپندادات بعدها و در روند تلطیف زبان به اسفندیار تبدیل شد.

۵- آذر، ایزد نگهبان آتش بود. در باور ایرانیان، آذر پسر اهورامزدا و اسفند دختر اهورمزدا بودند.

بی‌گمان داستان تولد کوروش را هرودوت به‌صورت شفاهی از ایرانیان شنیده بود. «میتراداد» یا «مهرداد» که در این داستان به نوعی پدرخوانده کوروش معرفی شده و وی را بزرگ کرده است، در واقع باید اشاره‌ای داستانی به این باور باشد که ایرانیان، کوروش را دست‌پرورده ایزد مهر می‌دانسته‌اند. اما از آن جایی که هرودوت با باورهای دینی و فرهنگی ایرانی آشنا نبود، ایزد مهر را انسان فرض کرده و او را در جایگاه پدرخوانده کوروش در این روایت معرفی کرده است.

همچنین در متن هرودوت آمده است که میتراداد به شغل «گاوچرانی» مشغول بود. این موضوعی بسیار مهم است چرا که در آیین مهرپرستی نیز گاو جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد و تصادم مهر و گاو در تمام روایت‌های مربوط به این اسطوره، قابل مشاهده است.^۱

در این جا برای بازکردن مطلب، بررسی گفته‌های هرودوت را موقتا متوقف می‌کنیم و به سراغ منبع تاریخی دیگری می‌رویم که دربردارنده داستان تولد کوروش است: تاریخ کتزیاس.

کتزیاس^۲ پزشک و مورخ یونانی بود که سال‌ها در ایران و دربار هخامنشیان می‌زیست. او پس از عزیمت از ایران، مطالبی درباره تاریخ ایران و زندگی کوروش تحریر کرده است که کاملا با نوشته‌های هرودوت و کتیبه‌های هخامنشیان در تضاد است. کتزیاس ادعا داشت که نوشته‌هایش را بر پایه منابع رسمی درباری نظیر سال‌نامه‌های هخامنشی و همچنین

۱- ورمازرن، ۱۳۸۳: ۹۱ به بعد.

۲- تاریخ‌نگار و پزشک یونانی که از خویشاوندان بقراط بود و در زمان پادشاهی اردشیردوم هخامنشی، به‌عنوان پزشک شخصی ملکه پروشات، به‌مدت ۱۷ سال (از ۴۱۵ تا ۳۹۸ پیش‌ازمیلاد) در دربار هخامنشیان زیست. او پس از مراجعت از ایران و بازگشت به وطنش، به نگارش تاریخ ایران و هند اهتمام ورزید.

داده‌های شفاهی ایرانیان نوشته است. اما تقریباً تمام نوشته‌های او پس از مقایسه با دیگر منابع تاریخی، نادرست جلوه می‌نماید.^۱

ظاهراً کتزیاس در طول دوران زندگی خویش در ایران، از شنیده‌هایش پیرامون تاریخ ایران، یادداشت‌برداری کرده بود. اما به علت ناآشنایی با فرهنگ و تاریخ و زبان ایرانیان، برداشت‌هایش اغلب اشتباه و نادرست از آب درمی‌آمد. برای نمونه او پس از مشاهده نقش برجسته داریوش بزرگ در بیستون، به اشتباه آن را متعلق به سمیرامیس ملکه آشور ثبت کرده و از آن جایی که خط میخی پارسی را نمی‌دانسته و نوشته‌های اطراف کتیبه را نمی‌توانسته بخواند، متنی جعلی ساخته و در کتاب خود آورده است! اما امروز که خط میخی رمزگشایی شده، مشخص گردیده است که متن کتیبه بیستون، هیچ ارتباطی با آن چه که کتزیاس نوشته، ندارد!^۲

اما نوشته‌های کتزیاس را نباید به کل رد کرد. همان‌گونه که گفته شد، او کوشیده است تا مطالب تاریخی را مکتوب نماید اما به دلیل ناآگاهی از زبان و فرهنگ ایرانی، در درک حقایق، دچار اشتباه شده است. این اشتباهات را می‌توان اصلاح کرد و نباید به راحتی همه گفته‌های او را کنار نهاد. نمونه‌ای دیگر از اشتباهات سهوی کتزیاس آن است که وی کوه بیستون را که در زبان پارسی باستان به معنای «جایگاه خدایان» می‌باشد،^۳ «مکان مقدس زئوس» نام نهاده و نینوا پایتخت آشور را که در کرانه دجله قرار داشت، به خطا در کرانه فرات ثبت کرده است. لذا هم‌آوا با دیاکونوف تاکید می‌کنیم که نباید نوشته‌های کتزیاس را کاملاً نادیده گرفت.^۴

۱- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۷-۲۸

۲- همو: ۲۹

۳- بیستون در پارسی باستان «بغستان» نامیده می‌شد. «بغ» به معنای خدا و «ستان» پسوند مکان می‌باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل حرف ب)

۴- زئوس، بزرگ‌ترین خدا در میان خدایان یونان باستان و فرمانروای کوه المپ است.

۵- دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۹، ۳۲، ۳۳

کتزیاس در شرح داستان دوران کودکی و نوجوانی کورش هخامنشی، چنین می‌گوید:

«کوروش پسر فردی بی‌بضاعت به نام آتراداتس^۱ از قبیلهٔ آماردها^۲ بود. آتراداتس از سر بی‌نوایی، گاهی دزدی و راهزنی می‌کرد. مادر کوروش نیز بزچران بود. کوروش در جوانی به‌عنوان رُنگر در دربار ایشتوویگو -شاه سلسلهٔ مادها- مشغول به کار شد. سپس به‌دلیل شخصت مستحکم و کوشایی که داشت، به‌مرور پیشرفت کرد و چند سال بعد، به مقام می‌بُدی^۳ رسید. در این زمان مادرش خوابی دید که معبران آن را به پادشاهی کوروش در آینده، تعبیر کردند...»^۴

روایت کتزیاس در نگاه اول، کاملاً با روایت هرودوت در تضاد است. اما اگر دقیق‌تر به آن بنگریم، دست‌کم دو شباهت اساسی میان هر دو روایت مشاهده می‌کنیم:

۱- در روایت هرودوت، پدرخواندهٔ کوروش، چوپان (گاوچران) است. در روایت کتزیاس، این مادر کوروش می‌باشد که به چوپانی (بزچرانی) مشغول شده است.

۲- در روایت هرودوت ایشتوویگو در خواب، پادشاهی کوروش را می‌بیند. در روایت کتزیاس، این رویا به مادر کوروش نسبت داده شده است.

1- Atradatae

۲- قبیله‌ای بیابان‌گرد از پارس‌ها که ظاهراً چندین متمدن نبودند (هرودوت، ۱۳۸۴: ۵، ۱۰، ۲۱۱). استرابون نیز آورده است که آماردها مردمی راهزن بودند (استرابون، ۱۳۸۳: ۳۳۱). با آماردهای ساکن در طبرستان و آماردهای ایالت پارت اشتباه گرفته نشود.

۳- شراب‌دار مخصوص شاه.

4- Ctesias, 2010: 159-172

این نشان می‌دهد که هم هرودوت و هم کتزیاس پس از شنیدن روایت‌های شفاهی از ایرانیان در باب زندگی کوروش، ماجرا را آن‌گونه که خود درک کرده‌اند، به رشته تحریر درآورده‌اند.

اما مهم‌ترین بخش از روایت کتزیاس، آن‌جاست که وی کوروش را نه پسر کمبوجیه اول نواده هخامنش، که پسر مردی به نام «آتراداتس» می‌نامد. اگر این نام که کتزیاس به‌گونه یونانی نوشته است را مجدداً به پارسی بازگردانیم، با نام ایرانی «آزداد» به‌معنای «ارمغانی از ایزد آذر» مواجه می‌شویم.

آذر، ایزد نگهبان آتش و پسر اهورامزدا در باور ایرانیان باستان بود. هر ساله، برای پاس‌داشت این ایزد در روز نهم از آذرماه، جشن آذرگان برگزار می‌گردید. آتش در تمام باورهای کهن‌سال ایرانی از زروان‌گرایی تا مهرپرستی و مزدیسنا، چنان عنصری مقدس است که آریایی‌ها به عنوان قبله، به‌سوی آن نماز می‌خواندند. همین توجه و احترام عمیق به آتش (و متعاقب آن ایزد آذر) بود که باعث شد تا پس از اسلام، مسلمانان به زرتشتیان و دیگر ایرانیان غیرمسلمان، لقب آتش‌پرست بدهند.

جدای از این موارد، میان آذر خدای آتش و مهر خدای خورشید، دو ویژگی مشترک نیز وجود دارد: «روشنایی» و «گرمابخشی». این شباهت تا آن‌جاست که در شرع زرتشتی، زرتشتیان نمازهای روزمره پنج‌گانه خود را هم می‌توانند به سوی خورشید بخوانند و هم به‌سوی شعله‌های آتش.^۱ حتی در باورهای اساطیری آریایی نیز مهر و آذر هم‌کار بوده و از داوران روز رستاخیز قلمداد شده‌اند^۲ و یک‌بار نیز در اوستا، بند ۳ از کرده نخست مهریشت، این دو نام در کنار یکدیگر آمده‌اند:

۱- خورشیدیان، ۱۳۸۷: ۱۱۸

۲- بندهشن، ۱۳۶۹: ۱۱۲-۱۱۳

«مهر، دارندهٔ دشت‌های گسترده، به آن کسی که پیمان‌شکن
مَباشد، اسبان تیزتک خواهد بخشید و آذر پسر اهورامزدا، وی را در
گام برداشتن در راه راستی، یاری خواهد داد.»^۱

اما دلیل این تفاوت که هرودوت، کوروش را دست‌پروردهٔ مهر و کتزیاس
او را پسر آذر قلمداد کرده است، چیست؟

یک احتمال این است که این تناقض به روایانِ داستان‌ها بازمی‌گردد:
فردی که داستان را برای هرودوت نقل کرده، کوروش را مهرپرست می‌دانسته
و فردی که ماجرا را برای کتزیاس گفته، به ایزد آذر ارادت بیشتری داشته
است.

احتمال دوم اما نشات‌گرفته از اعتماد بیشتری است که به مطالب
هرودوت نسبت به کتزیاس داریم. می‌توانیم این‌گونه برداشت کنیم که باور
عمومی ایرانیان در آن دوران همان است که هرودوت آورده و کتزیاس سهوا
دچار خطا شده و آتراداتس (آزرداد) را به اشتباه به‌جای میترادات (مهرداد)
ثبت کرده است. به‌خصوص که کتزیاس کتاب تاریخ خود را سال‌ها پس از
مراجعت از ایران نوشت و این احتمال وجود دارد که در نگارش اسامی نیز
همچون ثبت رویدادها، دچار فراموشی و اشتباه شده باشد. این پزیشانی در
نوشته‌های کتزیاس بارها به طرق مختلف مشاهده شده است. یک‌نمونهٔ دیگر
از این اشتباهات در همین ماجراهای مربوط به کوروش مشاهده می‌شود:
کتزیاس ابتدا آتراداتس پدر کوروش را فردی فقیر که از ناچاری به دزدی و
راهزنی روی آورده بود معرفی می‌کند اما در صفحات بعدی گویا این مطلب را
فراموش کرده و آتراداتس را فرمانروای ایالت پارس و فردی بزرگ و متنفذ
عنوان می‌نماید!^۲

۱- پورداوود، بی‌تا: ۴۲۵/۱

اما احتمال سوم این است که آذرداد نه نام پدر یا تربیت‌کننده کوروش، که نام اصلی کوروش بوده است. در مورد این موضوع بسیار مهم و جالب توجه، استرابون می‌گوید:

«نام اصلی کوروش، آگراداتوس^۱ بود. اما پس از نشستن بر تخت پادشاهی، نام سلطنتی کوروش را برای خود برگزید.»^۲

آگراداتوس را نیز اگر از متن یونانی کتاب استرابون به پارسی برگردانیم، با عبارت «آگراداد» مواجه می‌شویم. «آگرا» شکل قدیمی واژه «آذر» و در پیوند با آتش است. همین واژه است که امروز به صورت «خگر» تلفظ می‌گردد. لذا نام اصلی کوروش به زعم استرابون، «آذرداد» بوده است و این نشان می‌دهد که احتمالاً کتزیاس در هنگام نگارش کتاب خود، در این مورد نیز دچار خطا شده و آذرداد، نام اولیه کوروش را به اشتباه به جای میتراداد که پرورش‌دهنده کوروش فرض می‌شد، ثبت کرده است.

در این جا برای درک بهتر موضوع، باید ببینیم که خود نام «کوروش» به چه معناست؟ در این مورد نظریات مختلفی وجود دارد. اما بنابر نظر نگارنده، کوروش از دو بخش «کور»+«وَش» تشکیل شده است. «کور» نوع دیگری از ادای واژه «خور» و «هور» است که ما امروز به آن «خورشید» (خور+شید) می‌گویید.^۳ لذا، نام کوروش پیوند مستقیمی با خورشید دارد. در این جا «کور» شکل قدیمی خورشید و «وَش» نیز صفت شباهت می‌باشد. لذا «کوروش» را می‌توان «به‌مانند خورشید» تفسیر کرد. برگزیدن نامی منتسب به ایزد مهر به جای نامی منتسب به ایزد آذر توسط شخص کوروش، به خوبی از ارادت وی نسبت به ایزد مهر حکایت دارد.

1- Agradatus

2- Strabo, 2014: 3/136-137

۳- در این عبارت، «شید» صفتی برای «خور» می‌باشد و معنای دقیق «خورشید» در لغت‌شناسی، «خور درخشنده» است.

باری، پیش از نتیجه‌گیری نهایی، برای بررسی بهتر و دقیق‌تر، از یک منبع قدیمی دیگر نیز می‌توانیم استفاده کنیم: کوروش‌نامه گزنفون.

گزنفون شاگرد سقراط و کسی است که در کتاب کوروش‌نامه، اختصاصاً به شرح زندگی‌نامه کوروش بزرگ پرداخته است. اما او را نمی‌توان یک تاریخ‌نگار صرف دانست. گزنفون بیشتر یک فیلسوف و معلم اخلاق بود تا مورخ، و کتاب کوروش‌نامه را نیز در جهت نمایش اندیشه‌هایش در توصیف نوع آرمانی سیاست، نوشته است. این کتاب در کل، حالتی داستان‌گونه دارد و خطاهای تاریخی و جغرافیایی بسیاری در آن دیده می‌شود، تا آن‌جا که بسیاری از رویدادهای مربوط به کوروش‌اول^۱ با رویدادهای مربوط به کوروش بزرگ - به دلیل شباهت‌های نام‌شان - ترکیب و تخلیط شدند.^۲

با این حال به دلیل آن‌که گزنفون مدتی را در آناتولی در میان ایرانیان زیست و طی وقایعی چند سالی را نیز در درون فلات ایران سپری کرد، نباید از کنار کتاب او به‌سادگی گذشت. وی در بخشی از کتاب کوروش‌نامه، ماجرای درباره چگونگی تقدیم قربانی به خدایان توسط کوروش به شکرانه پیروزی‌هایش در میداین نبرد نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است:

[...] پارسیان و متحدین‌شان با رعایت احترام در هر دو طرف مسیر ایستاده بودند. کمی بعد درب‌های بزرگ کاخ باز شد. چهار ردیف گاو نر بیرون آمدند. [...] پس از آن اسب‌هایی که قرار بود به افتخار خورشید قربانی شوند، در حرکت بودند. در ادامه، یک ارابه^۳ پر از گل در پشت اسب‌ها نمایان شد و پشت‌سر آن، ارابه سفیدرنگ خورشید و سپس یک ارابه دیگر که اسب‌هایش با پارچه‌های مخملی سرخ‌رنگ، تزیین شده بودند، دید شدند. در پشت این ارابه‌ها، دسته‌ای از مغان که آتشدان‌ها را در دست داشتند، گام

۱- پدر بزرگ کوروش بزرگ

۲- برای نمونه، یکی از اشتباهات گزنفون آن است که ایالت گرگان را همسایه آشور دانسته!

برمی‌داشتند. سپس کوروش با تاجی زرین، سوار بر ارابه‌ای بسیار مجلل هویدا گردید. [...]

این گروه بزرگ، پس از طی مسافتی، به محوطهٔ مقدس^۲ رسیدند. سپس به شکرانهٔ پیروزی‌های بزرگ‌شان در جهان، به درگاه زئوس و به افتخار خورشید درخشان و برای زمین، با راهنماییِ مغان، همهٔ گاوها و اسب‌ها را قربانی کردند...^۳

در ابتدای این بند گزنفون از اسب‌هایی سخن می‌گوید که قرار است برای «خورشید» قربانی شوند. او سپس در ادامه از همراهی یک «ارابهٔ درخشان» سخن می‌راند که نمادی از ارابهٔ خورشید است. بیان این موضوع توسط گزنفون بسیار مهم است زیرا بنابر کهن‌ترین باورهای آریایی، خورشید سوار بر ارابه‌ای درخشان، هرروز از مشرق به مغرب آسمان می‌رود و میترا نگهبان و نگهدار اوست. بند ۱۳ از کردهٔ چهارم مهریشت می‌گوید:

«مهر نخستین ایزد مینوی است که پیش از دمیدن خورشید جاودانهٔ تیزاسب، از فراز البرز کوه برمی‌آید. نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا، سربرمی‌آورد. آن مهر بسیار توانا از آن جا بر همهٔ خانمان‌های ایرانی می‌نگرد.»^۴

۱- ادامهٔ توصیفات گزنفون مرتبط با بحث ما نیست اما به دلیل جالب توجه بودن آن و توصیف جامهٔ سلطنتی کوروش و خاندان هخامنشی، بد نیست آن را مرور کنیم:

«او ردایی به رنگ سفید و بنفش بر تن داشت که مثل همهٔ پادشاهان از جنس مخمل بود و یک جبهٔ ارغوانی بلند نیز بر دوش انداخته بود. بر روی تاج پادشاهی او، دیهیمی زرین دیده می‌شد که هر یک از اعضای خانوادهٔ شاهی نیز یک‌نمونه از آن را بر روی سر خود داشتند. این دیهیم تا امروز (= زمان زندگی گزنفون) نیز مشخصهٔ اصلی خاندان سلطنتی ایرانی است.»

۲- آتشکده یا مهرابه (؟)

3- Xenophon, 2009: VIII: C3, 11-12-13-24

۴- انصاری، ۱۳۹۷: ۴۶

ارابه خورشید یا گردونه مهر در باور مهرپرستان اروپایی سده‌های اولیه میلادی نیز وجود داشت:

«پس از صرف شام آخر که ترکیبی از گوشت و خون گاو بود، میترا سوار بر گردونه خورشید شد و به آسمان عروج کرد.»^۱

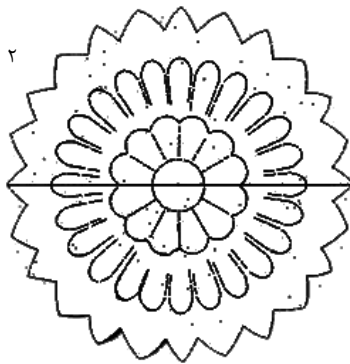
باری، در انتهای این ماجرا، گزنفون می‌گوید که گاوها و اسب‌ها به نیت «زئوس»، «خورشید» و «زمین» قربانی شدند. زئوس که در باور یونانیان معظم‌ترین خدای خدایان است، در این جا طبیعتاً یا به‌جای اهورامزدا به‌کار رفته است و یا به‌جای زروان. همچنین مقصود از قربانی کردن برای زمین نیز احتمالاً انجام قربانی برای اسفند (= سپندارمذ) ایزدبانوی نگهبان زمین بوده است.

اما همان‌گونه که در متن مشخص است، مقام و منزلت خورشید (ایزد مهر) در این مراسم بیش از زئوس (اهورامزدا/زروان) و زمین (ایزدبانو اسفند) است. چه افزون بر قربانی‌ها، برای او «ارابه‌ای درخشان» نیز تدارک دیده‌اند تا حرکت خورشید در آسمان را تداعی کنند. ارابه‌ای که مشخصات آن با ارابه خورشیدی که در متون کهن ایرانی توصیف شده و نگاره‌های باستانی که از خرابه‌های مهرابه‌های اروپایی به‌دست آمده است، شباهت دارد. مجموع این موارد نشان‌دهنده اهمیت بیشتر ایزد مهر نسبت به اهورامزدا/زروان و اسفند در منظر کوروش است.

۱- ورمازرن، ۱۳۸۳: ۱۲۴ / مسیحیان روایت شام آخر مسیح و عروج وی به آسمان را از همین روایت مهر، اقتباس کرده‌اند. تا پیش از اعلام مسیحیت به‌عنوان دین رسمی روم، آیین مهرپرستی در سرتاسر اروپا پراکنده بود و بسیاری از باورها و مناسک مسیحی، برگرفته از آیین ایرانی مهر است.

۲- از کهن‌ترین ایزدان آریایی و خدای «زمان». به‌طور سنتی در میان آریایی‌ها عقیده بر این بود که اهورامزدا و اهریمن فرزندان زروان هستند. اعتقاد به زروان، از کهن‌ترین باورهای ادیان آریایی قلمداد می‌گشت، به‌گونه‌ای که یک شاخه از ادیان باستانی آریایی، «زروان‌گرایی» یا به قول غربی‌ها، «زروانیسم» نام داشت.

جدای از موارد یادشده، دانش باستان‌شناسی نیز می‌تواند در این مورد حساس ما را یاری دهد. در بخش مثلثی شکل در بالای درگاه ورودی آرامگاه کوروش، از قدیم تصویری از یک گل زیبا با تششع نور در اطراف آن وجود داشت که بنا بر نظریه باستان‌شناس اسکاتلندی دیوید استروناخ؛ این گل و هاله نور دور آن، نمادی از خورشید بود. بخش داخلی این گل دارای ۱۲ گلبرگ و در پیرامون آن ۲۴ گلبرگ دیگر دیده می‌شود. سپس لایه بیرونی گل، با یک هاله نامنظم شبیه به تششع نور خورشید تزیین شده است:



اگر نظریه استروناخ را بپذیریم، این نیز دلیل دیگری بر ارادت کوروش نسبت خورشید می‌تواند باشد.

1- Stronach, 1971: 155-159

۲- این نقاشی گل و هاله نور آن را عینا استروناخ پس از بازدید از پاسارگاد بر روی کاغذ کشیده است. شوربختانه نیمه بالایی این گل در طی سده‌های قبل و با نابود شدن سنگی که در بالاترین نقطه آرامگاه قرار داشت از بین رفته بود و استروناخ تنها به نیمه پایینی آن دسترسی داشت. از همین‌روی با قرینه‌سازی از نیمه پایینی، توانست تصویر کامل گل را بازسازی نماید. بدبختانه همین نگاره نصفه‌ونیمه نیز در سال ۱۳۸۸ خورشیدی از دست رفت. در آن سال به دلیل مرمت غیراصولی دولت وقت، نیمه پایینی این گل نیز که بیش از ۲۵ قرن استوار در بالای آرامگاه کوروش نشسته بود، تخریب شد و امروزه هیچ اثری از آن باقی نمانده است (شکوه میرزادگی، ۱۳۸۸).

من حیث المجموع، اگر این نگاره و یادداشت‌های گزنفون را بگذاریم در کنار گفته‌های هرودوت، کتزیاس و استرابون که پیش‌تر آن‌ها را نقد کردیم، و همچنین معنای نام «کوروش» را مدنظر داشته باشیم، می‌توانیم با تردیدی نزدیک به یقین، اعلام کنیم که ابهام در دین و آیین کوروش سرانجام به پایان رسیده است: کوروش یک «مهرپرست» بود.

هرچند که دلایل ذکر شده هنوز قابل نقد هستند اما در این سکوتِ گسترده منابع باستانی درمورد مسئله دین کوروش، این شاه‌کلیدهای پراکنده، دلایل نسبتاً محکم و قابل اتکایی می‌توانند باشند که با ظن قوی، بر مهرپرست بودن کوروش، اتفاق نظر داشته باشیم.

«یکی از معجزات تاریخ آن است که
کوروش در عصر خود، یگانه پادشاه تمام
جهان گردید و بر همه مردمان ساکن در
جهان شناخته شده آن دوران، فرمانروایی
کرد.»^۱

بررسی منابع تاریخی

منابع ما برای شناخت تاریخ ایران در زمان پادشاهی کوروش بزرگ،
محدود است. این منابع شامل موارد زیر هستند:

- منشور کوروش.
- رویدادنامه نبونائید و کوروش.
- آثار مورخان یونانی نظیر هرودوت، کتزیاس و گزنفون.
- کتاب عهدعتیق.
- گزارش‌های پراکنده و کوتاه از الواح بابلی در میان‌رودان و شرح
وقایع کتیبه بیستون و دیگر کتیبه‌های هخامنشی.

همچنین برخی از مورخان یونانی و رومی همچون استرابون^۲ و دیودور
سیسیلی^۳، مورخان ارمنی نظیر موسی خورنی^۴ و مورخان اسلامی از قبیل

۱- مولانا ابوالکلام آزاد، ۱۳۹۲: ۲۲۲

۲- استرابون، ۱۳۸۳: ۳۲، ۳۳، ۳۱۷ و صفحات دیگر.

3- Diodorus of Sicily, 1989: 1/463

۴- موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۱۰۱-۱۰۲

ابوریحان بیرونی^۱، حمزه اصفهانی^۲، مسعودی^۳، ابن مسکویه^۴، ابن خلدون^۵ و دیگران، در آثار خود به کوروش بزرگ و زندگانی او، اشاراتی داشته‌اند. در برخی از منابع عربی، نام کوروش به صورت‌های «کورش» و «قورش» ثبت شده است.

معذالک، حتی با وجود کمبود منابع، با کنارهم‌قراردادن همین محدود اسناد فوق‌الذکر، می‌توان تا حدود زیادی به بازسازی تاریخ ایران در زمان فرمانروایی کوروش اقدام کرد.

این منابع در عین پراکنده بودن، مکمل یکدیگر هستند و با تطبیق آن‌ها و کنارهم‌گذاشتن‌شان، می‌توان به تصویری نسبتاً جامع از کوروش و تاریخ پادشاهی وی، دست یافت.

۱- ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۳

۲- حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۸ و ۹۱

۳- مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۱۱/۱ و ۲۲۵ و ۶۰۶

۴- ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۸۰/۱

۵- ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱۱۳/۱

اما در میان منابعی که در باب زندگانی کوروش تا به امروز باقی مانده است، یکی «استوانه گلی بابل» که به «منشور کوروش» معروف است و دیگری «رویدادنامه نبونائید و کوروش»، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار هستند. همچنین چند کتیبه پراکنده و یک سنگ‌نگاره موسوم به «مرد بالدار» در پاسارگاد نیز از دوران زندگانی وی باقی مانده که تفسیر آن‌ها می‌تواند به شناخت بیشتر تاریخ باستان کمک نماید.

اهمیت والای این الواح و کتیبه‌های نام‌برده از این منظر است که آن‌ها در زمان زندگی کوروش یا نزدیک به آن نبشته شده‌اند، از همین‌روی می‌توانند به‌عنوان منابعی مرجع و دست‌اول برای آگاهی از زندگی کوروش و تاریخ ایران در زمان حکومت وی، مورد استفاده قرار گیرند.

در ادامه، این کتاب دربردارنده متن کامل این اسناد تاریخی بسیار مهم می‌باشد.

مشور

کورش

منشور کوروش

پیش‌درآمد

منشور کوروش، لوحی استوانه‌ای‌شکل می‌باشد که بر روی گِل پخته، حکاکی شده است. این لوح پس از ورود کوروش به بابل در سال ۵۳۸ پیش‌ازمیلاد، نبشته شد.

استوانه منشور کوروش از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست آن شرح تاریخ بابل پیش از ورود کوروش به این منطقه و سپس نحوه ورود کوروش به بابل می‌باشد که از زبان رویدادنگارانِ بابلی تحریر یافته. بخش دوم اما که مهم‌ترین بخش این لوح تاریخی است، دربردارنده متن خطابه کوروش پس از ورود به بابل و فرمان عفو عمومی وی می‌باشد.

متن این استوانه به زبان و خط میخی بابلی‌نو (آکدی) نوشته شده است. درازای این استوانه ۲۲/۸۶ سانتی‌متر و پهنای آن ۱۱ سانتی‌متر می‌باشد.

استوانه منشور کوروش در سال ۱۸۷۹ میلادی در جریان حفاری‌های باستان‌شناسی در حدود شهر باستانی بابل، توسط هرمزد رسام، باستان‌شناس آشوری‌تبار بریتانیایی کشف و سپس به موزه بریتانیا منتقل گردید. بعدها و در سال ۱۹۷۰ میلادی، قطعه گلی شکسته‌شده‌ای در مجموعه‌الواح بابلی پیدا شد که در اختیار پژوهشگران دانشگاه ییل قرار گرفته بود. پس از خوانش متن این قطعه، مشخص شد که قطعه فوق، آن بخشی از قسمت شکسته‌شده استوانه کوروش (شامل سطرهای ۳۶ تا ۴۵ استوانه) است و از

آن‌زمان، به‌صورت امانت به موزه بریتانیا تحویل داده شد تا متن منشور یکپارچه باشد.

در تاریخ پادشاهان آشور و سپس بابل، سنتی رواج داشت که به «سنت رویدادنویسی» مشهور است. به درازای هزار سال، دبیران و کاتبان آشوری و بابلی، در پایان هر سال، مهم‌ترین رویدادهای سال گذشته را بر روی الواح گلی می‌نوشتند و در کتابخانه سلطنتی یا در پایه‌های برخی از بناهای مهم^۱ به یادگار باقی می‌گذاشتند. در این سنت قدیمی، پادشاهان به ثبت اصل‌ونسب و تبارنامه خویش، شرح جنگ‌ها، ساخت‌وساز معابد و کاخ‌ها و دیگر اقدامات مهم می‌پرداختند تا هم به حفظ تاریخ کمک کرده و هم نام خود را جاودانه سازند.

استوانه گلی کوروش نیز در ادامه همین سنت آشوری/بابلی ساخته و پرداخته شده است. استوانه کوروش یکی از آخرین نمونه‌های شناخته‌شده از این سبک الواح تاریخی است؛ چرا که پس از سقوط بابل و ضمیمه شدن این سرزمین به کشور ایران، بابل دیگر هرگز به عنوان یک حکومت مستقل قد علم نکرد و تا پایان روزگار ساسانیان و سپس در تمام دوران اسلامی تا پیش از تجزیه ایران در دوران قاجار، بخشی جدایی‌ناپذیر از خاک ایران‌زمین بود.

نخستین بار هنری راولینسون خاورشناس بریتانیایی در سال ۱۸۸۰ میلادی متن منشور کوروش را از میخی بابلی‌نو به انگلیسی ترجمه و در نشریه «انجمن سلطنتی آسیایی» منتشر کرد. ده سال بعد، ابرهارد شرادر مستشرق آلمانی، ترجمه دیگری از استوانه را به انجام رساند. در سال ۱۹۱۱ میلادی، یک آلمانی دیگر به نام فرانتس هاینریش وایسباخ اقدام به ترجمه منشور کوروش و برخی دیگر از کتیبه‌های هخامنشی نمود. در طی سال‌های

۱- این کار را به امید یافتن آن‌ها در آینده توسط فرمانروایان بعدی انجام می‌دادند.

بعدی چند ترجمه دیگر نیز از این استوانه توسط پژوهشگران اروپایی به انجام رسید اما مهم‌ترین ترجمه در میان آن‌ها، توسط پاول ریچارد برگر انجام گرفت. وی در سال ۱۹۷۵ میلادی به ترجمه قطعه گلی شکسته شده‌ای که در مجموعه الواح دانشگاه ییل پیدا شده بود، اهتمام ورزید.

منشور کوروش، شرح چگونگی فتح بدون خون‌ریزی شهر بابل و فرمان‌های انسان‌دوستانه کوروش همچون: جلوگیری از تعرض به غیرنظامیان، بازسازی معابد تخریب‌شده، اعلام آزادی دینی، عدم تعرض به جان و مال و نوامیس مردمان، جلوگیری از کشتار عمومی و... می‌باشد. این فرمان‌ها در زمان خود بی‌نظیر بودند. در دوران باستان، پیروزی در جنگ‌ها به منزله قتل و تعرض و شکنجه و چپاول سرزمین‌های مغلوب بود و شاهان باستان با افتخار، قساوت و بی‌رحمی خود را بر کتیبه‌ها حکاکی می‌کردند؛ حال آن‌که کوروش برای نخستین‌بار، منش انسانی و اخلاقی را جایگزین خوی ددمنشانه مرسوم کرد.

کوروش پس از ورود به بابل، دستور داد تا با استفاده از خزانه شاهی، معابد بابل بازسازی شده و هتک حرمتی که به خدایان بابلی در دوران حکومت نبونائید وارد آمده بود، جبران گردد. او همچنین یهودیانی را که از سال ۵۹۷ پیش از میلاد توسط نبوکدنصر شاه بابل در جریان یورش وی به اورشلیم، به اسارت گرفته شده و به اجبار در بابل سکونت داده شده بودند را آزاد کرد تا به سرزمین خود بازگردند.

به دلیل این سلسله اقدامات کوروش که در این استوانه گلی شرح آن بیان شده است، عموم پژوهشگران از منشور کوروش به عنوان «نخستین منشور حقوق بشر در تاریخ» یاد می‌کنند.

برای درک بهتر متن منشور، در هنگام مطالعه آن به علائم نگارشی و توضیحات زیر توجه داشته باشید:

- نقطه چین‌ها، نشان‌دهنده شکستگی‌ها و خرابی‌های کتیبه و واژگان غیرقابل خواندن هستند.
- عبارات داخل []، واژگان و جملاتی هستند که در متن اصلی آسیب‌دیده اما براساس حدس و گمان و با توجه به محتوای کتیبه، بازسازی شده‌اند.
- جملات داخل ()، عباراتی است که در متن اصلی کتیبه وجود ندارد اما برای درک بهتر مطلب و فهم بهتر جملات برای مخاطب فارسی‌زبان، به متن لوح افزوده‌ام.

متن منشور کوروش

بخش نخست^۱

(۰۱) ^۲ [آن هنگام که مردوک،^۳ خداوند همه آسمان‌ها و زمین، که (که) در سرزمین‌های دشمنان خود(؟) را لگدکوب می‌کند. (۰۲) با دانش گسترده(؟)، [که] گوشه‌وکنار جهان ارا می‌نگرد،] (۰۳) پسر بزرگ وی،^۴ فرومایه‌ای به فرمانروایی آن سرزمین گمارده شد.

(۰۴) (نبونائید) [شاهی(؟) سا]ختگی بر آنان گمارد، (۰۵) نمونه‌ای (جعلی) از اسگیله^۵ بر ساخت و

۱- بخش نخست منشور کوروش، از زبان کاهنان بابلی نیایشگاه مردوک نوشته شده است.

۲- اعداد داخل پرانتز، شماره سطرهای منشور روی لوح میخی هستند.

۳- مردوک یا مردوخ (Marduk)، یکی از خدایان قدیم میان‌رودان و بزرگ‌ترین و معظم‌ترین خدا در میان خدایان بابلی بود. او پیش‌تر مورد پرستش سومری‌ها و سپس آشوری‌ها قرار داشت، اما در بابل بود که به جایگاهی والاتر از دیگر خدایان دست یافت و خدای نگهبان بابلی‌ها قلمداد گردید. به باور اهالی قدیمی میان‌رودان، مردوک خدای آفریننده، فرزند انکی (Enki) ایزد آب‌ها و جانشین خدای خدایان آنو (Anu) بود. این خدای قدیمی ریشه در باورهای سومری داشته و نام او اغلب با خورشید و آفتاب تابان پیوند می‌خورد. حمورابی (Hammurabi) بزرگ‌ترین پادشاه بابل، از میان خدایان میان‌رودان، مردوک را به عنوان خداوند نگهبان بابل برگزید و از همان‌زمان وی مقام و جایگاهی والاتر از دیگر خدایان در میان بابلی‌ها پیدا کرد (Ringgren, 1974: 66).

۴- پلشازر Belshazzar پسر ارشد نبونائید.

۵- «اسگیله» (Esagila) نام نیایشگاه بزرگ مردوک است.

..... از برای (شهر) اور^۱ و دیگر مکان‌های مقدس^۲ (۰۶) آیین‌هایی که شایسته آنان نبود.^۳ پیشکش‌هایی [آلوده] بی‌پروا هر روز یاهوسرای می‌کرد و (گستاخانه و) [ها]نت‌آمیز (۰۷) پیشکش‌های روزانه (مردم به نیایشگاه‌ها) را بازمی‌داشت. او در [آیین‌های همیشگی، (به دلخواه خود) دست برد^۴ و] درون نیایشگاه‌ها برپا [ساخت]. او ترس از خدای‌خدایان مردوک را از دل بیرون [کرد] (و نسبت به خدایان گستاخی ورزید).

(۰۸) (نبونائید) هر روز به سرزمین خویش^۵ بدی روا می‌داشت [او همهٔ مردمانش^۶ را با یوغی رها ناشدنی به پرتگاه نابودی کشاند. (۰۹) انلیل^۷ [در میان] خدایان، (پس از شنیدن) گلایه‌های مردمان، (از نبونائید) بسیار خشمگین شد، و سرزمین آنان [را] خدایان (به نشانهٔ اعتراض) همه با هم، نیایشگاه‌های‌شان را ترک کردند، (۱۰) خشمگین از این‌که او^۸ [آنان^۹ را] به (شهر) بابل وارد کرده بود.

۱- U^r، از شهرهای باستانی در جنوب میان‌رودان. این شهر از مهم‌ترین شهرهای سومری‌ها و آکدی‌ها بود.

۲- شاید واژهٔ افتاده: «فرستاد» باشد (؟)

۳- یعنی نبونائید اقدام به راه‌اندازی بدعت‌هایی دینی، خلاف سنت‌های قدیمی بابل کرد که نوعی اهانت به مردوک تلقی می‌شد.

۴- اشاره به بدعت‌گذاری در دین.

۵- منظور شهر بابل است.

۶- یعنی مردمان شهر بابل و پرستندگان مردوک.

۷- Enlil، از خدایان قدیمی مورد باور تمدن‌های میان‌رودان بود. در اساطیر سومری و سپس بابلی، انلیل ایزد بادها و گهگاه خدای زمین قلمداد می‌شد. اما در این‌جا به‌عنوان لقبی برای مردوک به‌کار رفته است.

۸- اشاره به نبونید

۹- اشاره به خدایان غیربابلی و بیگانه

(چنین بود تا این‌که) [انلیلِ خدایان] مردوکِ بلند[پایه] دلش برای مردمان بسوخت. (او نگاهی بیافکند) به همهٔ مکان‌های مقدسی که چونان ویرانه‌ها گشته بودند (۱۱) و (نگاهی بیافکند به) مردم سرزمین‌های سومر و آكد که همچون مُردگان شده بودند. ^۱دل [او] (از این‌همه بدبختی مردمان) به درد آمد. (سپس برای یافتن راهی برای رهایی مردم از این بدبختی) به جستجو در همهٔ سرزمین‌ها پرداخت، (۱۲) به این امید که شاهی دادگر و مورد پسند خویش را بیابد.

(مردوک سرانجام،) کوروش، شاه (شهر) اَنشان^۲ را (یافت و او را) برگزید و نام وی را به زبان آورد، (سپس چون او را شایستهٔ پادشاهی بدید،) شهریاری او را بر همگان به آوای بلند، نوید داد.

(۱۳) او،^۳ سرزمین گوتی^۴ (و) همهٔ لشگریان مادی را در برابر پاهایش^۵ به زانو درآورد؛ همهٔ (آن) مردمان سیاه‌سر^۶ را که (مردوک) به دستان او سپرده بود، (۱۴) (کوروش) به دادگری و راستی، بر آن مردمان فرمانروایی کرد. خدای خدایان مردوک، که دوست‌دار مردمانش است، به کُنش‌های نیکوی او^۷ با خشنودی نگریست (۱۵) (و) او^۷ را فرمان داد تا به سوی شهر بابل، گسیل یابد. (خود نیز) همچون دوست و یاور و همراه، در کنارش گام برداشت. (۱۶) لشگریان بزرگ (کوروش نیز) که شمارشان همچون آب‌های رودخانه‌ها ناشمردنی بودند، پوشیده در رزم‌افزارهای‌شان در کنار او روان شدند.

۱- یعنی پژمرده و دل‌مرده شده بودند.

۲- Anshan، نام منطقه‌ای در ایالت پارس که نسل‌درنسل توسط اجداد کوروش بزرگ، اداره می‌شد.

۳- اشاره به مردوک

۴- منطقه‌ای باستانی در زاگرس

۵- یعنی در برابر پاهای کوروش

۶- احتمالاً لقبی خطاب به مردم ساکن در مرزهای جغرافیایی تمدن عیلام و همچنین مکران باشد.

۷- اشاره به کوروش

(۱۷) (مردوک)، او^۱ را بدون درگیر شدن در جنگ و نبرد، به (شهر) بابل درون کرد (و بدین‌گونه) بابل را از سختی رهانید. او^۲، نبونائید -شاهی که گستاخ شده بود- را به دست (کوروش) سپرد.

(۱۸) همه^۱ مردمان بابل، همه^۲ (مردمان) سرزمین‌های سومر و آکد، (همه^۳) بزرگان و فرمانبرداران (شهر)، در برابر (کوروش) زانو زدند (و) پاهای او را بوسه‌باران کردند، (همه^۴ مردمان) از پادشاهی او خشنود و شادمان بوده (و) چهره‌های‌شان می‌درخشید.

(۱۹) (پس) مردم شهر، آن خدای‌خدایان^۲ را که با یاری‌اش، گویی به مُردگان زندگی [دوباره] بخشیده (و) مردمان را از بدبختی رهانیده بود، با شادی ستایش کردند.

۱- اشاره به کوروش

۲- اشاره به مردوک

متن منشور کوروش

بخش دوم^۱

(۲۰) منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و آکد، شاه چهارگوشه گیتی، (۲۱) پسر کمبوجیه (اول)، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، نوه کوروش (اول)، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، نبیره چیش پیش، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، (۲۲) (از) دودمانی جاودان (که همیشه) پادشاه (بوده‌اند)؛ که خدایان پل^۳ و نبو^۴ از فرمانروایی او خشنود هستند (و) از پادشاهی او با خرسندی یاد می‌کنند.

آن‌گاه که با آسودگی پای در (شهر) بابل بگذاشتم، (۲۳) در میان جشن و شادمانی مردمان، بر اورنگ پادشاهی بنشستم. خدای خدایان مردوک، دل مردمان بابل را با من همراه ساخت، (و) من به پاس آن، هر روز به نیایش (مردوک) پرداختم.

(۲۴) لشگریان بزرگ من، با آسودگی پای به درون (شهر) بابل بگذاشتند. من نگذاشتم کسی در سراسر [سومر و] آکد، (به خانه‌های مردم)

۱- بخش دوم منشور، دربردارنده متن سخنرانی و خطابه کوروش پس از ورود به بابل است. فرمان‌های انسان‌دوستانه کوروش در این بخش است که این لوح را به «منشور حقوق بشر» مشهور کرده است.

۲- چیش پیش نیز پسر هخامنش بود (Encyclopedia Britannica).

۳- از خدایان قدیمی میان‌رودان. خدای نگهبان و نگهدار باروری و حاصل‌خیزی و همچنین خداوند نوشتار بود. او از قدیم در باورهای آشوری‌ها و سپس بابلی‌ها، جایگاهی ویژه داشت.

۴- Nabu، خدای خرد و پسر مردوک.

دست‌درازی کند. (۲۵) (من) کوشش کردم تا [شهر] بابل و سراسر جایگاه‌های مقدس [آن] در ایمنی و آرامش باشد. برای مردم بابل که وارونِ خواست خدایان، (نبونائید) یوغی بر گرده‌شان نهاده بود که شایسته آن نبودند.

(۲۶) (پس من) نوید روزهای نیکو را به آن‌ها دادم (و) از آن یوغی که بر گرده‌شان انداخته شده بود، رهای‌شان ساختم. خدای خدایان مردوک، از این کُنشِ [نیک من] خشنود گشت (و) (۲۷) به من: کوروش، شاهی که او را گرامی می‌دارد، و کمبوجیه پسر من، [او به] همهٔ لشگریانم، (۲۸) مهربانی ارزانی داشت، تا با آرامش، با خرسندی در برابرش بایستیم و او را ستایش کنیم.

به [فرمان] او، همهٔ پادشاهانی که بر اورنگ فرمانروایی نشسته‌اند، (۲۹) در چهارگوشهٔ گیتی، از دریای بالا^۲ تا دریای پایین^۱ آنان که در [سرزمین‌های دوردست] زندگی می‌کنند، (و) پادشاهان سرزمین‌آموری‌ها^۳ که چادرنشین هستند، همهٔ آنان، (۳۰) باج سنگین‌شان را به بابل آوردند و در برابر من فروتنانه زانو زده و پاهای مرا بوسه‌باران کردند.

از بابل تا (شهرهای) آشور و شوش، (۳۱) آکد، قلمرو اشنونه، شهر زَم‌بان، سرزمین متورنو، در، تا نزدیکی گوتی، جایگاه‌های ورجاوند آن سوای دجله که از گذشته نیایشگاه‌های‌شان ویران شده بود، (۳۲) خدایانی را که از آن‌جا رفته بودند، به جایگاه‌های جاودان‌شان بازگرداندم. (و سپس) همهٔ مردمانی که آن خدایان را می‌پرستیدند را نیز بار دیگر به مکان زندگی‌شان بازفرستادم

۱- اشاره به مردوک

۲- دریای کاسپین (=دریای مازندران).

۳- #خلیج_فارس

۴- از اقوام کوچ‌نشین میان‌رودان که با آشوری‌ها و بابلی‌ها هم‌نژاد بودند.

(۳۳) و خدایانِ سرزمین‌های سومر و آکد را که نبونائید بی‌پروا از خشم خدایان، به بابل آورده بود، به فرمان خدای خدایان مردوک، (۳۴) بازفرستاده و در نیایشگاه‌های همیشگی خود، جای دادم. جایگاهی که از آن خشنود خواهند بود. باشد تا همه خدایانی که به درون نیایشگاه‌های‌شان بازگرداندم، (۳۵) هرروز در برابر (خدایگان) پل و نبو، از برای من خواستار زندگانی دراز گردند (و) کارهای نیک مرا یادآور شوند و به مردوک، خدای خدایان، چنین گویند که:

«کوروش، شاهی که تو را گرامی می‌دارد و کمبوجیه پسرش
 (را) (۳۶)
»

[..... (باشد که) آنان تا روزگاران دراز(؟)، بخشنندگان نیایشگاه‌های‌مان] باشند(؟) (و باشد که) مردمان بابل، پادشاهی مرا [ارج نهند].
 من برای همه سرزمین‌ها، آسایش و آرامش را به ارمغان آوردم. (۳۷)
 [غاز، دو مرغابی،
 ده کبوتر، بیشتر از [پیشکش‌های گذشته] غازها و مرغابی‌ها و کبوترهایی که
 (قربانی کردند؟) (۳۸) هرروز
 افزودم.

(سپس من) برای استوار کردن باروی دیوار ایمگورانلیل^۱ - آن دیوار بزرگ بابل - برآمدم (۳۹) دیواری آجری، در نزدیکی خندقی که [یکی از] شاهان گذشته ساخته بود، ولی ساخت آن را نیمه‌کاره رها کرده بود] کار آن را [..... (من) به انجام رساندم.] (۴۰) که [شهر را] از بیرون ، که (هیچ یک از) شاهان پیش از من، (با) انبوه

۱- نام دیواری مقدس بوده است.

کارگرانی که به بیگاری [گرفته بودند، نتوانسته بودند در] بابل به انجام
 برسانند. (۴۱) [آن را] [با بهره‌گیری از قیر] و
 آجر پخته، از نو برپاساخته و [انجام آن را (به خوبی) به پایان رساندم]. (۴۲)
 [..... دروازه‌های بزرگی از چوب سدر]
 با رویه‌ای از برنز. من همه آن درها را با چهارچوب [ها و تکه‌های مس] به
 انجام رساندم.

(۴۳) [کتیبه‌ای از] آشوربانی‌پال؛ پادشاهی که
 (ده‌ها سال) پیش از من فرمانروایی می‌کرد، [او (بر روی آن) نوشته شده بود

 درون آن جا دیدم]. (۴۴)
 در جای خود [بگذاشتم] (؟) .

(باشد که) مردوک، خدای خدایان، همچون ارمغانی از برای من، زندگانی
 دراز پیشکش کند، (۴۵) [یک فرمانروایی ایمن و استوار]، و باشد که من

 [تا] همیشه.

۱- شاه نیرومندی که از سال ۶۶۸ تا ۶۲۵ پیش‌ازمیلاد بر آشور فرمانروایی کرد. او شاهی سنگ‌دل بود که از مهم‌ترین اقداماتش، می‌توان به منقرض‌نمودن تمدن باستانی عیلام اشاره کرد.

رویدادنامه

نویسید و کوروش

رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش

پیش‌درآمد

همان‌گونه که در فصل پیشین نیز گفته شد، سنت رویدادنویسی تاریخی، دارای پیشینه‌ای دراز در میان‌رودان است. پادشاهان سامی‌نژاد^۱ آشوری و بابلی، در پایان هر سال، دستور نبشتن شرح مختصری از وقایع روی داده در سال گذشته را بر روی لوحه‌های گلی می‌دادند. این کار تا هنگام مرگ پادشاه ادامه می‌یافت و پس از او، لوح پیشین بایگانی شده و پادشاه بعدی، اقدام به نبشتن رویدادهای دوران خود، بر روی لوحه‌ای تازه می‌کرد. به این لوحه‌ها «رویدادنامه» و به این عمل، «رویدادنویسی» می‌گویند. این سنت از سده هشتم^۲ پیش‌از‌میلاد تا سده پنجم پیش‌از‌میلاد به طور مستمر و تا سده سوم^۳ پیش‌از‌میلاد به صورت پراکنده در میان‌رودان دنبال می‌شد.

رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها از سنت کهن‌سال رویدادنگاری در میان‌رودان است. این رویدادنامه در اصل متعلق به نبونائید^۴

۱- اقوامی نظیر اموری‌ها، بابلی‌ها، اکدی‌ها، آشوریان، کلدانیان و نبطی‌ها از نژاد سامی بودند که در شهرهایی پراکنده از میان‌رودان تا سواحل مدیترانه زندگی می‌کردند. اعراب و یهودیان از اخلاف سامی‌نژادها هستند. دلیل این نام‌گذاری از آن جهت است که بر پایهٔ اساطیر یهودی، آن‌ها را از نسل سام یکی از سه پسر نوح نبی قلمداد می‌کنند.

۲- کمی پیش از به قدرت رسیدن دینوکو یکی از فرمانروایان قوم ماد.

۳- هم‌زمان با حکومت سلوکیان (جانشینان اسکندر مقدونی) بر ایران.

۴- واپسین پادشاه مستقل بابل که در سال ۵۵۶ پیش‌از‌میلاد، بر تخت فرمانروایی بابل بنشست. دوران پادشاهی نبونائید مصادف بود با انتقال قدرت از مادها به پارس‌ها در ایران‌زمین. مادها که در زمان پادشاهی هوهوخستره و پس از اتحاد وی با نبولسر شاه بابل، موفق به فتح نینوا پایتخت <<

آخرین پادشاه بابل بود. اما با فتح بابل به دست کوروش هخامنشی و انتقال حکومت این سرزمین به هخامنشیان، کاهنان بابلی ادامه تاریخ سال‌های فوق‌الذکر را پس از نشستن کوروش بر تخت شاهی، در ادامه این لوح، حکاکی نمودند.

از این‌روی، این سنگ‌نبشته در کنار «استوانه منشور حقوق‌بشر کوروش» - که در فصل قبل متن آن را مطالعه کردید - دو سند دست‌اول بسیار مهم برای بازشناسی زندگی کوروش بزرگ می‌باشند. سند فوق، از معدود اسناد تاریخی است که تقریباً به صورت بی‌طرفانه، منصفانه، بدون بزرگ‌نمایی و بدون توهین یا تمجید نسبت به خدایان و پادشاهان پیروز و مغلوب، مکتوب گردیده است.

این سنگ‌نبشته به نگارش رویدادهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی در بابل؛ از سال نخست پادشاهی نبونائید (۵۵۶ پیش از میلاد) تا زمان چیرگی کوروش بر بابل (۵۳۹ پیش از میلاد) پرداخته است. سند فوق، با وجودی که آسیب‌دیده و البته کوتاه است، اما از ارزش بسیار بالایی برخوردار است. در این کتیبه، شرح نبردهای کوروش در نخستین سال‌های بنیانگذاری شاهنشاهی هخامنشی، از جمله: رویارویی و چگونگی پیروزی بر ایشتوویگو (واپسین پادشاه ماد) و فتح بدون خون‌ریزی بابل، ثبت شده است.

>> آشور شده و حکومت خون‌خوار آشوریان را نابود کرده بودند، در طی این سال‌ها قدرت اول در ایران بودند. اما حالا زمان انتقال قدرت فرارسیده و کوروش پارسی در حال قبضه کردن قدرت و نشستن بر تخت پادشاهی ایران‌زمین بود. کتیبه‌های نبونائید درباره رویدادهایی که منتهی به شکست ایشتوویگو از کوروش و انتقال پادشاهی در ایران از مادها به پارس‌ها گردید، و همچنین رویدادهای بعدی که منجر به فتح بابل توسط ایرانیان گشت، از دقیق‌ترین و دست‌اول‌ترین منابع تاریخی هستند.

بررسی چندوچون رویدادنامه

رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش، سنگ‌نبشته‌ای گلی و دو رویه، به خط و زبان بابلی‌نو (آکدی) و به بلندی حدوداً ۱۵ سانتی‌متر است که امروز در موزهٔ بریتانیا، گالری ۵۵، قفسهٔ ۱۵ نگهداری می‌شود. این لوح در سال ۱۸۷۹ میلادی از فروشندگان آثار باستانی خریداری و سپس به موزه بریتانیا منتقل گردید.

رویدادنامه در زمان نگارش آن مربع‌شکل بوده است. اما امروز دچار تخریب شده و بخش‌هایی از هر چهارطرف آن ریخته است. بیشترین تخریب مربوط به سمت چپ و همچنین پایین کتیبه است.

این کتیبه از چهار ستون تشکیل شده است که در هر طرف کتیبه، دو ستون وجود دارد.

در بخش رویی کتیبه، بخش‌های زیادی از ستون نخست از بین رفته. این ستون از ۲۲ سطر تشکیل شده است اما تنها واژگان کمی از آن قابل خواندن هستند. بیشتر قسمت‌های سمت چپ آن شکسته و بسیار آسیب دیده است.

اما ستون دوم وضعیت بهتری دارد. این ستون دارای ۲۵ سطر است و اکثر واژگان و جملات آن خواناست. اما انتهای ستون آسیب دیده و کاملاً منهدم شده است. این شکستگی باعث شده تا در انتهای کتیبه، در ستون اول، وقایع سال‌های چهارم و پنجم و در ستون دوم رویدادهای سال‌های

دوازدهم تا پانزدهم از پادشاهی نبونائید از بین رفته و ما از آن‌ها بی‌اطلاع باشیم.

هنگامی که کتیبه را برمی‌گردانیم، در پشت آن نیز دو ستون دیگر وجود دارد^۱ که مجموعاً با دو ستون قبلی، چهار ستون این رویدادنامه را تشکیل می‌دهند. ستون سوم دقیقاً پشت‌به‌پشت ستون دوم در آن سوی کتیبه قرار گرفته. چهار سطر اول بسیار آسیب دیده و جز چند واژه، چیز بیشتری از آن باقی نمانده. اما ۲۴ سطر بعدی نسبتاً خوب مانده و قابل خواندن هستند.

ستون چهارم اما که پشت‌به‌پشت ستون اول کتیبه بوده و بخش پایانی رویدادنامه می‌باشد، از ۹ سطر به‌شدت آسیب‌دیده تشکیل شده است. در این ستون، تنها چند واژه آن‌هم به‌صورت آسیب‌دیده، قابل خواندن هستند.

رویدادنامه نبونائید و کوروش مجموعاً از حدود ۸۴ سطر تشکیل شده اما تخمین زده می‌شود که نسخه اصلی آن قبل از شکستگی‌ها، در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سطر بوده باشد.

در ترجمه این اثر کوشیده‌ام تا متن را دقیقاً به صورت کلمه به کلمه و سطر به سطر منطبق با متن اصلی کتیبه ترجمه نمایم. پایه این ترجمه، پژوهشی است که به اهتمام آلبرت گریسون انجام یافته است. او متن رویدادنامه را از زبان نوبابلی به انگلیسی برگردان کرد و با وجودی که تا امروز چندین پژوهشگر دیگر نیز به ترجمه رویدادنامه پرداخته‌اند، اما همچنان اثر گریسون بهترین و دقیق‌ترین ترجمه محسوب می‌شود. باری در برگردان این اثر مهم از انگلیسی به پارسی، برای دقت بیشتر و ترجمه دقیق‌تر، نیم‌نگاهی

۱- اما به صورت وارون و برعکس. یعنی بخش بالایی کتیبه در یک‌طرف آن، با بخش پایینی کتیبه در طرف دیگر، پشت‌به‌پشت است. ظاهراً کاتب هنگام حکاکی پشت کتیبه، تمدا یا سهواً مطالب را در جهت وارون و عکس این‌سوی کتیبه نبشته است.

نیز به پژوهش‌های دیگر مستشرقان داشته‌ام و همچنین برای تلفظ صحیح اسامی افراد و اماکن خاص، از متن میخی و آوانوشت اصلی کتیبه بهره برده‌ام.

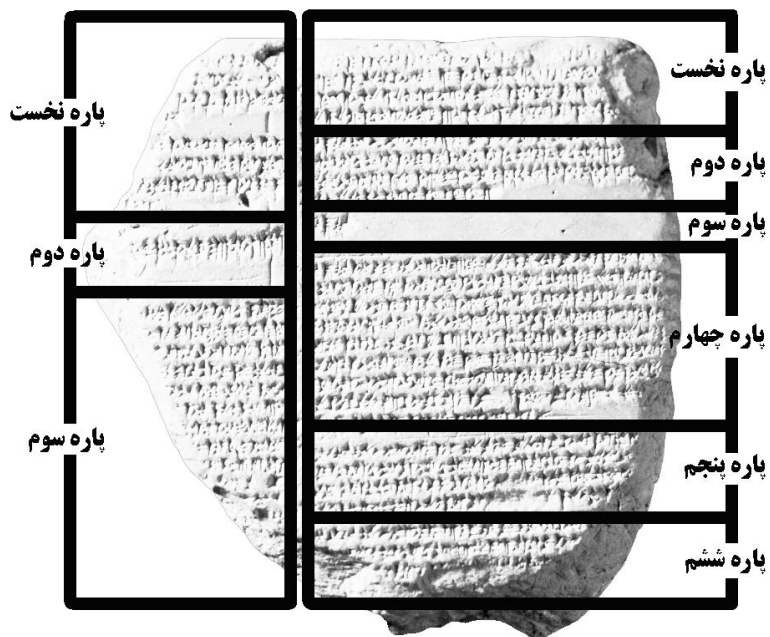
متن فوق، کامل‌ترین و دقیق‌ترین ترجمهٔ پارسی از رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش می‌باشد که تا به امروز به انجام رسیده است و اکنون برای نخستین بار به زبان پارسی منتشر می‌گردد.

برای درک بهتر متن رویدادنامه، در هنگام مطالعه آن به علائم نگارشی و توضیحات زیر توجه داشته باشید:

- نقطه چین‌ها، نشان‌دهنده شکستگی‌ها و خرابی‌های کتیبه و واژگان غیرقابل خواندن هستند.
- عبارات داخل []، واژگان و جملاتی هستند که در متن اصلی آسیب‌دیده اما براساس حدس و گمان و با توجه به محتوای کتیبه، بازسازی شده‌اند.
- جملات داخل ()، عباراتی است که در متن اصلی کتیبه وجود ندارد اما برای درک بهتر مطلب و فهم بهتر جملات برای مخاطب فارسی‌زبان، به متن لوح افزوده‌ام.

ستون نخست

ستون دوم



رویدادنامه نبونائید و کوروش

در ادامه، ترجمه بخش‌های مشخص شده را به ترتیب مطالعه خواهیم کرد.

متن رویدادنامهٔ نبونائید و کوروش

ستون ۱

پاره نخست

۱. [.....]
۲. [سال آغاز پادشاهی نبونائید] / او بلند کرد، شاه را بردند
۳. [..... از] سرزمین شان، (آن‌ها را) به بابل آوردند.^۲
۴. [سال نخست] (از پادشاهی نبونائید) /^۳ ...
۵. [.....] ... خودش را ... آن‌ها کوشش کردند(؟) و او زیر بار نرفت.
۶. [.....] ... همهٔ خاندان او.
۷. [.....] پادشاه، همه لشگریان خویش را فراخواند و به هیوم^۴
۸. ...^۵ [او گام برداشت].

۱- سال ۵۵۶ پیش‌ازمیلاد.

۲- بنا بر گمان قوی، این بخش آسیب‌دیده از متن، شرح چگونگی بر تخت‌شاهی بنشستن نبونائید، تنیده شده با باورهای دینی بابلی باشد.

۳- سال ۵۵۵ پیش‌ازمیلاد.

۴- Hume؛ شاید منظور، دولت‌شهر کیلیکیه است؟ / کیلیکیه دولت‌شهری در در جنوب‌خاوری آناتولی بود.

۵- می‌توان چنین حدس زد که در این‌جا، بخش تخریب شده احتمالا از آرایش جنگی برای نبرد سخن رفته است.

پاره دوم

۹. [سال دوم] / در ماه تَبْتَو، هوا در هَمَث^۳ بسیار سرد بود.
 ۱۰. [...] ...

پاره سوم

۱۱. [سال سوم] / در ماهِ آبو^۵ در رشته‌کوه‌های آمانوس^۶
 ۱۲. [...] [.....] ... باغ‌هایی پر از میوه‌ها،
 ۱۳. [...] [.....] ... از داخل آن [باغ‌ها] به بابل
 ۱۴. [...] [شاه؟] بیمار شد، ولی بهبود یافت. در ماه کیسلیمو^۷ پادشاه
 ۱۵. [] [لشگریان خود را [فراخواند.] و نَبوت‌تان‌اوسور^۸
 ۱۶. [...] از [اهالی] آمورو^۹ به
 ۱۷. [] [(سپس لشگر) آن‌ها اردو زد [در برابر] دوم:]^{۱۰}
 ۱۸. [...] [لشگر بزرگ

۱- سال ۵۵۴ پیش از میلاد.

۲- Tebētum؛ هم‌زمان با دی ماه در تقویم ایرانی.

۳- Hamath؛ دقیقاً مشخص نیست کجاست. احتمالاً باید منطقه‌ای در نزدیکی یا در مسیر بابل به کیلیکیه بوده باشد.

۴- سال ۵۵۳ پیش از میلاد.

۵- Abu؛ هم‌زمان با مردادماه در تقویم ایرانی.

۶- Amanus Mountains؛ در جنوب آناتولی.

۷- Kislimu؛ هم‌زمان با آذرماه در تقویم ایرانی.

۸- Nabû-tat-tan-ûsur؛ شاید نام یکی از فرماندهان لشگر نبونائید باشد (۴)

۹- Amurru منطقه‌ای باستانی در شمال لبنان کنونی.

۱۰- Edom؛ یک پادشاهی قدیمی در میان‌رودان. مکان جغرافیایی این تمدن در حدود شرق کشور کنونی اردن قرار داشت.

۱۹. [.....] د[روازۀ شین تینی
۲۰. [.....] ... او آن‌ها را درهم کوبید و شکست داد.
۲۱. [.....] ...
۲۲. [.....] لشگر
- (...)

۱- کتیبه در این جا شکسته شده و متن ناقص مانده است. بنابراین شرح رویدادهای سال‌های چهارم و پنجم پادشاهی نبونائید ناآشکار است.

ستون ۲

پاره نخست

۱. [سال ششم^۱ / پادشاه ایشتوویگو^۱ (لشگریان خود را) در برابر شاهِ
آنسان^۳ کوروش، فراخواند. برای پیروزی^۳]
۲. سربازان ایشتوویگو نافرمانی کرده و او را به کوروش واگذار کردند.
(.....)]
۳. (سپس) کوروش به سوی هگمتانه^۴ پایتخت (مادها) بتاخت. (او
خزانۀ پادشاهی، در بردارندۀ) زر و سیم و دارایی‌های گران بها]
۴. به عنوان غنیمت با خود (از) هگمتانه به آنشان برد. کالاها و
جنگ‌افزارهای نظامی]

پاره دوم

۵. سال هفتم^۵ / شاه در تِما^۶ (بود، در حالی که) شاهزاده^۷ بلندپایگان
(و) (فرماندهان) لشگرش در آکد^۸ (بودند). [در ماه نیسانو^۹؛ پادشاه]

۱- ۵۵۰ پیش‌ازمیلاد.

۲- بنگرید به فصل «ایران در زمان پادشاهی کوروش» در همین کتاب. این نام در متن کتیبه به زبان بابلی: اِشتوویگو آمده است. متن کوتاهی که در این کتیبه درمورد شورش کوروش علیه ایشتوویگو و پیروزی او بر مادها را بازگو کرده است، به‌خوبی با نوشته‌های هرودوت در باب نبردهای کوروش با پادشاه مادها، مطابقت دارد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۲ از منشور کوروش در همین کتاب.

۴- هگمتانه یا اکباتان؛ نام پایتخت مادها بود. امروز به این منطقه همدان می‌گوییم. در متن کتیبه به زبان بابلی: اگمتنو نوشته شده است.

۵- ۵۴۹ پیش‌ازمیلاد

6 -Tayma

۷- یعنی ولیعهد و جانشین نبونائید.

۸- منظور از آکد، شهر بابل است.

۹- Nisānu؛ هم‌زمان با فروردین‌ماه در تقویم ایرانی.

۶. به بابل نیامد. (پیکر خدای) نبو، به بابل نیامد. بِل، بیرون نیامد. جشن‌های آکیتو^۱ برگزار نگردید. [قربانی‌های خدایان بابل و بورسیپا^۲ بنا بر] سنت‌های رایج و مرسوم هرساله، [در نیایشگاه‌های اِسگیله و اِزیده^۳ کاهن بزرگ اوریگالو^۴ فدیۀ خوراک و مراسم آب‌زور^۵ را در نیایشگاه به انجام رساند. (...)]

پاره سوم

۹. سال هشتم^۶] ۷

پاره چهارم

۱۰. سال نهم^۸ / شاه نبونائید (هنوز) در تما (بود، درحالی‌که) شاهزاده، بلندپایگان (و) لشگریانش در اَکد (بودند). در ماه نیسانو، پادشاه به بابل نیامد. ۱۱. نبو به بابل نیامد. بِل بیرون نیامد. جشن‌های آکیتو برگزار نگردید.

۱- Akitu؛ رسومات مربوط به این کهن‌جشن در میان پژوهشگران محل مناقشه است و مورخان در مورد این جشن، باورهای مربوط به آن و کیفیت انجام آن اختلاف نظر دارند. باری بیشتر پژوهشگران آن را به دلیل مصادف شدن با بهار، جشنی شبیه به نوروز ایرانی می‌دانند. ظاهراً ریشه آن به تمدن سومر بازمی‌گردد و هدف نخستین از آن نیز جشنی برای برداشت محصول سالیانه جو بوده است.

۲- Borsippa؛ شهری بود در ۱۵ کیلومتری جنوب‌غربی شهر حله.

3- Ezida

4- Urigallû-Priest

۵- شراب یا روغن مقدس.

۶- ۵۴۸ پیش از میلاد.

۷- فضای خالی در کتیبه بدون هیچ واژه‌ای. این بدان معناست که یا اتفاق قابل ذکری در این سال رخ نداده و یا کاتب به سلیقه خود یا با دخالت زمامداران، وقایع آن سال را مسکوت گذاشته و به نوعی سانسور کرده است.

۸- ۵۴۷ پیش از میلاد.

۱۲. قربانی‌های خدایان بابل و بورسیپا بنابر سنت‌های رایج و مرسوم هرساله، در نیایشگاه‌های اِسْگِیَـه و اِزیدَه پیشکش گردید.
۱۳. در پنجمین روز از ماه نيسانو، ملکهٔ مادر^۱ در دُرْکاراشو^۲ که در کرانهٔ رود فرات، در مکانی بالاتر از سیپار باشنده است،
۱۴. درگذشت. شاهزاده و لشگریان او به مدت سه روز سوگواری کردند (و) یک مراسم (رسمی) اشکریزان^۳ انجام گرفت. در ماه سیمانو^۴ در اَکد،
۱۵. یک مراسم (رسمی) سوگواری (دیگر) برای ملکهٔ مادر برگزار گردید. در (همان) ماه نيسانو، کوروش پادشاه پارس، لشگر خود را فراخواند و
۱۶. (از مسیری در منطقه‌ای) پایین‌تر از شهر اِربلا^۵ از رود دجله گذر کرد. در ماه آدارو^۶ (کوروش) به سوی سرزمین «لِو...»^۷ پیش‌روی نمود.

۱- یعنی مادر نبونائید.

2- Dur-Karašū

۳- از رسومات عزاداری و مراسمی مخصوص به سوگواری تازه‌درگذشته.

۴- Simanu؛ هم‌زمان با خردادماه در تقویم ایرانی.

۵- شهر اربیل کنونی در کردستان عراق.

۶- Ajaru؛ هم‌زمان با اردیبهشت‌ماه در تقویم ایرانی.

۷- نیمی از این واژه، ناخواناست. این نام در متن کتیبه، با نشانه‌های میخی اولیه و ابتدایی درج شده‌است. سابقاً گمان بر این بود که نشانه‌های فوق، بایستی L و U باشند. از همین‌روی، عنوان می‌شود که کشور مورد اشاره در این جملات، همان لودیا یا لیدی است و پادشاه مقتول نیز که در سطر بعدی داستان کشته‌شدنش نقل گردیده، بایستی کرزوس باشد. اما این فرضیه‌ای اشتباه بود. یکی از پژوهشگران تاریخ نشان داده‌است که این بازسازی از علامت‌های L و U بر تصورات واهی و پوچ استوار بوده و بر مبنای شواهد واقعی نمی‌باشد (Cargill, 1977: 97-116). پژوهشگری دیگر، علائم مذکور را اَل خوانده‌اند و معتقدند که ممکن است مفهوم از این علامت اشاره به کشور «اورارتو» باشد (Oelsner, 2000: 378). رولینگر نیز رای او را پذیرفته و نگارنده این کتاب نیز آن را صحیح‌تر می‌داند. چرا که در سطر بعدی کتیبه، صحبت از کشته‌شدن پادشاه کشور مذکور آمده، حال آن‌که بنابر مندرجات تمام کتاب‌ها و اسناد کهن‌سال تاریخی، کوروش نه‌تنها کرزوس را به قتل نرساند، که حتی وی را در جایگاه مشاور خویش برگزید و کرزوس تا سال‌ها پس از مرگ کوروش نیز وفادارانه و خودخواسته در دربار هخامنشیان می‌زیست.

۱۷. (او) شاه آن سرزمین را گُشت، دارایی‌های او را به یغما برد (و سپس) (آن‌جا) پادگان‌هایی برای (استقرار لشگریان) خود، بنیان نهاد. [.....]
۱۸. از آن پس، پادشاه (با لشگریانش) در آن پادگان بودند (.....)

پاره پنجم

۱۹. سال دهم^۱ / شاه در تما (بود، درحالی‌که) شاهزاده، بلندپایگان و (فرماندهان) لشگرش در آکد (بودند). شاه [در ماه نیسانو، به بابل نیامد].
۲۰. نبو، به بابل نیامد. بل، بیرون نیامد. جشن‌های آکیتو برگزار نگردید. قربانی‌ها در (نیایشگاه‌های) [اِسْگِیَله و اِزیدَه]
۲۱. بنابر سنت‌های رایج هر ساله، (به) خدایان بابل و بورسیپا پیشکش گردید. در روز بیست‌ویکم از ماه سیمانو [.....]
۲۲. از (کشور) عیلام به آکد ... [... فرماندار شهر اورو] ک^۳ [.....]

پاره ششم

۲۳. سال یازدهم^۴ / شاه در تما (بود، درحالی‌که) شاهزاده، بلندپایگان و لشگریانش در آکد (بودند). [شاه در ماه نیسانو، به بابل نیامد].

۱- ۵۴۶ پیش‌ازمیلاد.

۲- از کهن‌ترین تمدن‌های ایران با مردمانی از نژاد خوزی. آن‌ها حدوداً به مدت ۲۶۰۰ سال در گوشه جنوب‌غربی ایران دارای تمدنی درخشان بودند. عیلام در جایگاه یک حکومت مستقل، توسط آشوری‌ها منقرض شد. اما مناطق عیلامی‌نشین بعدها، پس از بنیانگذاری امپراطوری هخامنشیان و یکپارچه شدن تمام ایران، همچون دیگر مناطق فلات ایران‌زمین، برای همیشه تبدیل به بخشی از خاک ایران شدند. تمدن عیلام یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های جهان باستان بود. از این تمدن آثار تاریخی بسیار زیادی به دست آمده است. عیلامی‌ها همچنین در دوران پادشاهی هخامنشی، از مهم‌ترین ایالت‌های ایرانی بودند که فرهنگ‌شان به صورت مستقیم و عمیق، بر فرهنگ پارسی‌ها، تاثیر داشت.

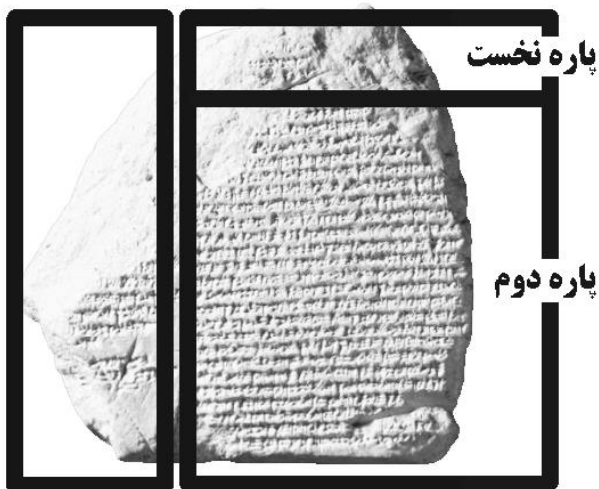
۳- از کهن‌ترین شهرهای میان‌رودان که ابتدا در قلمرو سومر و بعدها بخشی از خاک بابل گردید.

۴- ۵۴۵ پیش‌ازمیلاد.

۲۴. [نبو، به باب‌آل نیامد. بل، بیرون نیامد. جشن‌های آکیتو برگزار نگردید. قرآبانی‌ها در (نیایشگاه‌های) اِسْگِیلَه و اِزیدَه]
۲۵. [بنابر سنت‌های هرساله، به خدایان باب‌آل و بورسیپا پیشکش گردید.
- (...)

۱- کتیبه در این‌جا شکسته شده و متن ناقص مانده است. بنابراین شرح رویدادهای سال‌های دوازدهم تا پانزدهم پادشاهی نبونائید ناآشکار است.

ستون سوم ستون چهارم



پشت کتیبه و ترتیب ترجمه هر بخش آن

ستون ۳

پاره نخست

۱. [سال شانزدهم^۱.....] // درهم کوبیده شد. رودخانه ... [.....].
۲. [.....] ... [پیکر^۲ ایشتر^۲ (از) اوروک [.....].
۳. [.....] [از پاراس [.....].
۴. [.....] [.....].

پاره دوم

۵. [سال هفدهم^۳ /] نَـبـو
از بورسیپا در رکاب پِل [آمد. پِل، بیرون آمد.].
۶. [..... در ماه] تِبتو شاه درون اتورکَمّا^۴ شد. در نیایشگاه [.....].
۷. [.....] او نوشیدنی مقدس را پیشکش کرد [.....].
۸. [.....] پِلـل بیرون رفت. آن‌ها بنابر سنت‌های رایج،
جشن‌های آکیتو را برگزار کردند. در ماه [.....].
۹. [.....] خدایان [(شهر) ماراد؛
زابابا^۶ و (همچنین) خدایان (شهر) کیش^۷، (ایزدبانو) نینلیل^۸] او خدایان

۱- ۵۴۰ پیش‌ازمیلاد.

۲- ایزدبانوی آشوری: الههٔ جنگ، همبستری و باروری.

۳- ۵۳۹ پیش‌ازمیلاد.

4- Eturkalamma

۵- Marad؛ منطقه‌ای در بابل باستان، در کشور عراق کنونی.

۶- Zababa؛ خدای جنگجویی و سلحشوری.

۷- Kish؛ شهری باستانی در میان‌رودان.

۸- Ninlil؛ ایزدبانوی باده‌ها. از قدیمی‌ترین خدایان میان‌رودان. او را همسر انلیل قلمداد می‌کردند.

۱۰. حورساگکَلَمَّا^۱ از شرق (آمدند). تا پایان ماه اولولو^۲، خدایان اَکد [...]]
۱۱. (هریک) از هر جایی به بابل درون شدند. (اما) خدایان بورسیپا، کوئا^۳
۱۲. و سیپار، به شهر (بابل) درون نشدند. هنگامی که کوروش (هخامنشی) به نبرد پرداخت -در (شهر) اُپیس^۴ در [ساحل]
۱۳. دجله- در برابر لشگر اَکد^۵، مردم اَکد
۱۴. عقب‌نشینی کردند. او شهر (اُپیس) را چپاول کرد و مردمان را بگشت. (سپس به پیش‌روی ادامه داد و) در روز چهاردهم (از همان ماه، به شهر سیپار رسید. مردم این شهر به‌جای نبرد با کوروش، خود را تسلیم او کردند. پس بدین‌گونه شهر) سیپار بدون جنگ و خون‌ریزی، گشوده گردید.
۱۵. نَبونائید (از بابل) بگریخت. در روز شانزدهم (از همین ماه)، اوگبارو^۶ فرماندار (لشگر، از سرزمین) گوتیام^۷ (به همراه) لشگر کوروش، بدون جنگ
۱۶. وارد بابل شدند. پس از آن، نَبونائید (که پیش‌تر گریخته و از بابل بیرون رفته بود، برای بازپس‌گیری بابل) به بابل بازگشت و (به دست مردم؟) دستگیر گردید. تا پایان ماه، دسته‌ای از (سربازان با) سپرهای (در دست)

1- Hursagkalamma

۲- Ulūlu؛ هم‌زمان با شهر یورماه در تقویم ایرانی.

3- Cuthah

۴- Opis؛ شهری در کرانه رود دجله، نزدیک بغداد کنونی.

۵- منظور، لشگر ویژه شاهنشاهی بابلی‌هاست که نَبونائید به‌عنوان آخرین کوشش پیش از سقوط، برای مقابله با کوروش فرستاده بود.

۶- در متن بابلی: گئوبرووه یا آن‌طور که یونانیان نوشته‌اند: گویریاس؛ حاکم پَهاَتو، از سرزمین گوتیام و دستیار ارشد نظامی کوروش. وی در جایگاه فرمانده ارتش مادی/پارسی کوروش، در صدر لشگر بزرگ هخامنشی، بدون جنگ وارد بابل گردید. چند روز پس از آن نیز کوروش خود به بابل درون شد و گئوبروه را به‌عنوان فرماندار شهر گماشت.

۷- Gutium؛ بخش غربی ماد و شمال شرقی آشور در رشته‌کوه‌های زاگرس.

۱۷. (از اهالی) گوتی (به فرمان کوروش) در پیرامون دروازه‌های نیایشگاه اَسْگِیَله (برای نگهبانی از نیایشگاه) گمارده شدند. (ولی باشندگی آن‌ها) پریشانی (درانجام آیین‌های دینی) در (نیایشگاه) اَسْگِیَله یا (دیگر) نیایشگاه‌ها
۱۸. پدید نیامورد و (در انجام آیین‌های دینی بابل‌ها، هیچ‌گونه) آشفتگی دیده نشد. (سپس) در روز سوم از ماه سَمَنه^۱، کوروش به بابل درون گردید.
۱۹. (مردم) به پیشِ گام‌های او شاخه‌های سبز افکندند. در شهر آرامش و آسایش برپاگردید، درحالی‌که کوروش، پیمان درود و شادباش فرستاد برای
۲۰. مردمان بابل؛ اوگبارو، فرمانده‌های زیردست خود را (برای سامان دادن به چگونگی کارها و پیش‌گیری از آشفتگی، در همه‌جای) بابل، گماشت.
۲۱. از ماه کیسلیمو تا ماه آدارو، (همه) خدایان اَکد که نبونائید به بابل گرد آورده (و با این کار، آن‌ها را بی‌ارزش و بی‌آبرو ساخته) بود،
۲۲. (هرکدام با شکوه و بزرگواری) به نیایشگاه‌های خودشان بازگردانده شدند. در شبِ یازدهم از ماهِ سَمَنه، اوگبارو درگذشت. در ماه آدارو [
۲۳. شهبانو (کاساندان)^۲ نیز] درگذشت. از روز بیست‌وهفتم ماه آدارو تا سومین (روز از) ماه نیسانو، مراسم سوگواری رسمی در اَکد برگزار گردید.
۲۴. همهٔ مردمان (شهر، از این رویداد اندوهگین بوده و) سوگواری کردند. در چهارمین‌روز (از همین ماه)، هنگامی‌که کمبوجیه پسر کوروش [
۲۵. به اَگیدری کَلْمَاسومو^۳ رفت ... رسمی از نبو، کسی که [.....]
۲۶. هنگامی‌که او آمد، به خاطر لباس عیلامی، دستِ نبو [.....] ... [.....]

۱- Samna: هم‌زمان با آبان‌ماه. روز ورود کوروش به بابل، مصادف با ۷ آبان در تقویم ایرانی است.

۲- شهبانو کاساندان؛ او تنها همسر کوروش بزرگ و در آن روزگار ملکه ایران‌زمین بود.

۲۷. [نی]-زه‌ها و تیردان‌ها از [....] ... همسر شاهزاده برای ک-[ار] [
۲۸. [....] نَبو به‌سوی (نیاشگاه) اِسْگِیَله ... پیش از بِل و پسرِ بِل [

ستون ۴

۱. [.....]
۲. [.....] بابل، آب
۳. [.....] ... سرتاسر ابری
۴. [.....] ... دروازه، خراب شد.
۵. [.....] (نیاشگاه) اینا از
۶. [.....] بیت‌مومو^۲، او بیرون رفت
۷. [.....] ...
۸. [.....] در بابل ...
۹. [.....] بابل، او کوشش کرد.

1- Eanna

۲- Bit Mummu، از خدایان قدیمی میان‌رودان.

کتبہ ہمی

ماسارگاد

کتیبه‌های پاسارگاد

پیش‌درآمد

بنابر اسناد تاریخی، قبایل پارسی از شش طایفه شهرنشین و چهار طایفه چادرنشین تشکیل می‌شدند. خاندان هخامنشیان، برآمده از یکی از این شش طایفه شهرنشین به نام پاسارگادیان بودند. این طایفه یکی از چندین قوم پارسی بود که در جنوب و جنوب‌غربی فلات ایران می‌زیست و مشهورترین فرد از این خاندان، هخامنش نام داشت که در حدود قرن هفت یا هشت یا نه پیش‌ازمیلاد، به عنوان رهبر تمام قبایل پارسی برگزیده شد.^۱

هنگامی که کوروش به پادشاهی رسید، منطقه‌ای از پارس که دشتی بلند و خوش‌آب‌وهوا بوده و در حصار کوهستان جای داشت را برای ساخت کاخ‌های خود برگزید^۲ و آن را احتمالاً بر مبنای نام طایفه آباء و اجدادی‌اش، پاسارگاد نام نهاد. از این زمان تا زمان روی کار آمدن داریوش بزرگ - که تخت جمشید به عنوان پایتخت جدید ساخته شد - پاسارگاد به عنوان تخت‌گاه هخامنشیان مورد استفاده قرار گرفت.

از محوطه پاسارگاد در تمام دوران هخامنشیان همواره با دقت نگهبانی و نگهداری می‌شد و شاهان هخامنشی، دسته‌ای از مغان را به‌ویژه برای نگهبانی از آرامگاه کوروش آن‌جا ساکن کرده بودند. اهمیت پاسارگاد به دو دلیل بود:

۱- فره‌وشی، ۱۳۶: ۲۶

۲- در مورد کاح‌ها و کیفیت بناهای پاسارگاد در بخش بعدی مفصل صحبت خواهد شد.

۱- کاخ‌های سلطنتی کوروش در آن‌جا بنا نهاده شده بود که بقایای آن هنوز قابل مشاهده است.

۲- آرامگاه کوروش و همچنین آرامگاه نیمه‌کاره کمبوجیه یا بردیا در آن‌جا قرار دارد.

در مجموعه کاخ‌های سلطنتی پاسارگاد، ما با چند سند تاریخی مهم روبرو هستیم:

نخست کتیبه‌های پراکنده که بر روی ستون‌های کاخ‌ها حکاکی شده‌اند. این کتیبه‌ها نمی‌توانند در دوران کوروش نقر شده باشند چرا که بخشی از هریک به خط میخی پارسی حکاکی شده، حال آن‌که این خط سال‌ها پس از مرگ کوروش و در دوره داریوش ابداع گردید. لذا نقر این سنگ‌نبشته‌ها احتمالاً در دوران داریوش یا شاهان بعدی برای گرامی‌داشت یاد کوروش انجام گرفته است. همچنین در روایات مورخان یونانی، از دست‌کم دو کتیبه دیگر سخن آمده که امروزه هیچ اطلاعی از آن‌ها در دست نیست. اساس یکی از دو بخش بعدی این کتاب تشریح این متون می‌باشد.

دومین سند تاریخی موجود در پاسارگاد، سنگ‌نگاره‌ای آرمانی از یک انسان با شمایل روحانی است. این نگاره منسوب به کوروش بزرگ است و به احتمال بسیار قوی، در آن روزگار در کنار دروازه شرقی ورودی کاخ‌ها نصب شده بود. نگاره تا امروز سالم مانده و حاوی رموز اعجاب‌انگیزی است که در جای خود بررسی خواهد شد.

در این فصل کوشش نگارنده بر آن بوده است تا با بهره‌گیری از تمام اسناد باستان‌شناختی و تاریخی موجود، کم‌وکیف سنگ‌نبشته‌های پاسارگاد و همچنین سنگ‌نگاره مذکور مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و ناگفته‌های این اسناد مهم، مفصل بازگو گردد.

سنگ‌نشته‌های پاسارگاد

کاخ سلطنتی کوروش در پاسارگاد واقع بود و آرامگاه کوروش نیز در نزدیکی آن قرار داشت. این مقبره در زمان حیات کوروش و به دستور شخص او ساخته شده بود. خوشبختانه با وجود تمام پیچ‌وخم‌های تاریخی و بلایای طبیعی و انسانی، آرامگاه وی تا امروز در پاسارگاد استوار بوده و قابل رویت است.

در منابع تاریخی از این مقبره و جایگاه جغرافیایی آن بارها سخن به میان آمده است. مکان نام‌برده در تمام اسناد تاریخی که توسط یونانیان و رومی‌ها ثبت شده است، با جایگاه فعلی آرامگاه کوروش قابل تطبیق است. استرابون در مورد این سازه می‌گوید:

«پس از سقوط هخامنشیان، هنگامی که اسکندر با ارتش خود به پاسارگاد رسید، آرامگاه کوروش را همچون برجی کوچک در لابلای انبوه درختان، در باغی مصفا بدید. آرامگاه مسقف، با بُنی مستحکم و یک ورودی تنگ بود. اسکندر به اریستوبولوس^۱ دستور داد تا وارد آرامگاه شده و برای ادای احترام به کوروش، داخل آن را

۱- اریستوبولوس وقایع‌نگار مخصوص اسکندر مقدونی بود. کتاب تاریخ وی شوربختانه از دست رفته است اما می‌توان نقل‌قول‌های فراوانی از کتاب وی را در آثار استرابون، دیودور، آریان، پلوتارک و دیگران مشاهده کرد.

تزیین نماید. اریستوبولوس در یادداشت‌هایش آورده است که آن روز وی در داخل آرامگاه، یک نیمکت زرین، میزی که روی آن جام‌های نوشیدنی قرار داشت، یک تابوت طلایی و انبوهی از جامه‌های تزیین‌شده با سنگ‌های قیمتی و جواهرات ارزشمند - که کوروش در زمان حیات خویش به تن می‌کرد- را دیده است! ولیکن وقتی که مدت‌ها بعد برای بار دوم به داخل آرامگاه رفت، همه چیز را به‌یغمارفته دید. بودونود داخل مقبره را دزدیده بودند و آن نیمکت و سنگ تابوت نیز شکسته شده بود. همچنین داخل تابوت، خالی و اثری از جسد کوروش دیده نمی‌شد. ظاهراً اسکندر (همان‌گونه که پیش از آن نیز چنین بود) چند مغ را برای پاسبانی از مقبره گماشته و برای دستمزد ایشان نیز روزانه یک گوسفند و ماهانه یک اسب مقرر کرده بود تا به قدر کافی تامین بوده و با جدیت از آن‌جا مراقبت نمایند.^۲ اما با رفتن اسکندر به سمت هند و دور شدن وی از مرکز ایران، مقبره نیز چپاول شده بود.^۳

البته از آن‌جایی که استرابون در جای دیگری از یادداشت‌هایش گفته است که ایرانیان به‌شدت به پادشاهان خود احترام گذاشته و آن‌ها را نمایندگان خدایان و دارای حرمت ایزدی می‌دانستند، و در عین حال از مغان

۱- در گزارش آریان که او نیز همچون استرابون از اریستوبولوس نقل قول کرده است، افزون بر اشیای فوق، از یک فرش خوش‌نقش و نگار بابل‌ی به رنگ ارغوانی، چندین جامهٔ بابل‌ی و شلوارهای مادی که با جواهرات تزیین شده بودند، به‌همراه گوشواره‌های طلا و یک شمشیر زرین نیز سخن به میان آمده است (Arrian, 2014: XXIX/365).

۲- آریان آورده است که برای اسکان مغان نگهبان، یک خانهٔ خوب در نزدیکی آرامگاه ساخته شد و برای ارتزاق آن‌ها افزون بر مواردی که استرابون آورده است، آرد گندم مرغوب، شراب شاهانه و ماهی تازه نیز معین گردید. (همو: XXIX/366). بقایای این خانه تا حدود نیم‌قرن پیش در محوطهٔ پاسارگاد قابل رویت بود.

3- Strabo, 2014: 3/133

نیز در شمار صادق‌ترین و معنوی‌ترین ایرانیان نام برده که هرگز به مادیات توجهی نداشتند؛ و هرودوت نیز حدوداً سه قرن قبل از وی روایت کرده است که مغان از کشته‌شدن کوروش در ۱۰ سالگی توسط ایشتوویگو جلوگیری کرده و در تمام مدت حکومت وی علاقه‌ای ویژه به او داشتند و این علاقه تا بدان‌جا بود که بنابر نقل قولی از آریان، از زمان پادشاهی کمبوجیه تا حمله اسکندر، مغان نسل‌درنسل همواره مسئولیت نگهبانی و پاسبانی از مقبره کوروش را عهده‌دار بودند و به این شغل معنوی فخر می‌ورزیدند؛^۴ لذا چپاول آرامگاه کوروش به دست مغان یا با همکاری مغان (آن‌گونه که راوی سعی کرده است القا نماید) بعید به نظر می‌رسد و ظاهراً این گزارش اریستوبولوس نمی‌تواند حقیقت داشته باشد.

تا پیش از بازشدن پای یونانیان به پاسارگاد، آرامگاه کوروش و دیگر شاهان پارسی هرگز در معرض دستبرد قرار نگرفته بود. همچنین اگر مغان قصد دزدی از آرامگاه را داشتند، نیازی به هتک حرمت کوروش و از بین بردن جسد وی نبود^۴ و می‌توانستند به چپاول جواهرات بسنده نمایند. ضمن آن‌که تعرض به جنازه فرد متوفی در باورهای ایرانی گناهی بزرگ شمرده می‌شد^۵ و امکان نداشت مغان که خود روحانیون ادیان باستانی ایرانی بودند، دست به چنین عملی بزنند یا در انجام آن مشارکت نمایند. لذا مشخص است که این

۱- استرابون، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۳، ۳۱۷

۲- هرودوت، ۱۳۶۲: ۸۹-۹۵

3- Arrian, 2014: XXIX/365

۴- آریان می‌گوید دزدان مقبره پس از دستبرد به اشیای قیمتی، تابوت طلائی کوروش را نیز شکسته و بازمانده‌های پیکر کوروش را بیرون از تابوت انداخته بودند. اسکندر دستور داد تا هرآن‌چه از پیکر او باقی مانده بود را مجدداً به تابوت بازگردانند (همو: XXIX/366). امروزه هیچ اثری از این تابوت متأسفانه دیده نمی‌شود.

۵- این احکام شرعی و حرمت آسیب‌رساندن به اموات، به صورت مفصل در کتاب اوستا آمده است. بنگرید به بخش وندیداد از کتاب اوستا، فرگردهای ۹ و ۱۰.

دزدی از مقبره، کار سربازان یونانی و مقدونی بوده و اریستوبولوس برای تطهیر هم‌میهنانش، دزدی را به‌گردنِ مغانِ نگهبانِ آرامگاه انداخته است. آریان در این باره می‌گوید:

«اسکندر، مغانی که مسئولیت نگهبانی و پاسبانی از آرامگاه بر عهده‌شان بود را دستگیر و تحت شکنجه قرار داد تا به دزدی از مقبره اعتراف نمایند. اما علیرغم شکنجه‌های فراوان، آن‌ها زیر بار نرفته و بر بی‌گناهی خود پافشاری کردند. سرانجام اسکندر که نتوانست گناه مغان را اثبات کند، دستور آزادی همه‌شان را صادر کرد.»^۱

پس حقیقت چه بود و متعرضین به آرامگاه و تابوت کوروش، چه کسانی بودند؟ پلوتارک با ثبت بدون سانسور این رویداد تلخ، حقیقت را برای ما آشکار ساخته است:

«پولیمآخوس یکی از افسران اسکندر، در غیاب او از فرصت استفاده کرده و به آرامگاه کوروش دستبرد زد. اسکندر پس از بازگشت به پارس و آگاهی از این رویداد، باوجود آن‌که پولیمآخوس از مردان مشهور و اصیل مقدونی بود، فوراً فرمان مرگ وی را صادر کرد.»^۲

اما درمورد انتساب این آرامگاه به کوروش بزرگ، استرابون به نقل از اریستوبولوس آورده است که در بالای ورودی آرامگاه، کتیبه‌ای دیده است با این مضمون:

1- Arrian, 2014: XXIX/367

۲- پلوتارک، ۱۳۸۱: ۳۲۸

«ای مرد! منم کوروش، که برای پارسیان شاهنشاهی برپا کردم
و شاه آسیا گردیدم. پس بر این آرامگاه من رشک مَورز!»^۱
آریان نیز این جمله را از یادداشت‌های اریستوبولوس نقل قول کرده است
که البته با گفته‌های استرابون، اندکی متفاوت است:

«ای مرد! این منم کوروش، پسر کمبوجیه (اول). کسی که
امپراطوری ایران را بنیان نهاد و شاه آسیا گردید. پس بر این آرامگاه
من رشک مَورز!»^۲

متن گزارش پلوتارک از این کتیبه تفاوت‌های بیشتری با گزارش‌های
آریان و استرابون دارد و طوری نوشته شده که انگار کوروش، آمدن اسکندر را
پیش‌گویی کرده بود:

«ای مرد! هرکه هستی و از هرکجا که می‌آیی -زیرا می‌دانم
سرانجام خواهی آمد- بدان که من کوروش، بنیانگذار پادشاهی
پارس هستم. پس بر این اندک‌زمینی که تن من را در خود جای
داده، رشک مبر!»^۳

پلوتارک در ادامه می‌گوید که اسکندر چنان متأثر از این جمله گردید
که دستور داد تا ترجمه یونانی آن را در زیر کتیبه میخی حکاکی کنند. اما
احتمالا این مطلب درست نباشد. در هیچ‌یک از بخش‌های باقیمانده از مقبره
کوروش، شواهدی مویید وجود احتمالی چنین کتیبه‌ای دیده نمی‌شود. با
این حال به دلیل آن‌که از باشندگی چنین کتیبه‌ای بارها در منابع کهن سال
سخن رفته، نباید احتیاط را از دست داد و وجود کتیبه را با قاطعیت رد کرد.
همچنین نارضایتی از این گره کور را نیز بایستی متوجه اریستوبولوس نماییم.

1- Strabo, 2014: 3/134

2- Arrian, 2014: XXIX/366

استناد هر سه منبع فوق‌الذکر به گفته‌ها و نوشته‌های اوست و به‌نظر خطای اصلی از وی است. شاید او کتیبه‌ای را دیده، به‌دلیل ناتوانی در خوانش آن، متنی را جعل کرده و این‌چنین ما را به در‌دسر انداخته است!

باری، در ادامه، استرابون به نقل از یکی دیگر از سرداران اسکندر به نام اونسیکریتوس از کتیبه‌ای دیگر سخن می‌راند با این مضمون:

«منم کوروش، شاه شاهان، که در این جا آرمیده‌ام.»^۱

استرابون سپس نقل کرده است که فرد دیگری به نام اریستوس از اهالی سالامیس نیز سال‌ها بعد از اونسیکریتوس، از پاسارگاد دیدن کرده و عیناً همین جمله را خوانده است.^۲

به‌نظر می‌رسد به احتمال زیاد این جمله اخیر - و با احتمال کمتر نقل قولی که اریستوبولوس آورده است - ترجمه‌ای نادرست از تنها کتیبه موجود در پاسارگاد باشند که بر روی ستون‌هایی در کاخ اختصاصی و کاخ بارعام کوروش نقر شده و تا امروز نیز در همان‌جا استوار و قابل خواندن هستند. متن هر دو کتیبه، چنین است:

«منم کوروش، شاه هخامنشی.»^۳

این دو کتیبه کوتاه، بسیار بااهمیت هستند. چرا که پیوند کاخ‌های شاهی و آرامگاه موجود در پاسارگاد به کوروش را اثبات می‌کنند. در این‌جا برای درک بهتر این کتیبه‌ها و جایگاه هر یک از آن‌ها، حدود جغرافیایی و وضعیت کاخ‌های کوروش را بررسی خواهیم کرد.

1- Strabo, 2014: 3/134

۲- همو

۳- شارپ، ۱۳۴۶: ۲۸

در حدود یک کیلومتری شمال‌شرقی آرامگاه کوروش، مجموعه کاخ‌های سلطنتی وی قرار دارند. این کاخ‌ها که امروزه به صورت جدا از هم دیده می‌شوند، در آن روزگار بخش‌هایی از یک مجموعه سلطنتی بزرگ بودند که توسط باغ‌ها و راهروهایی به هم پیوند داشتند. این مجموعه زمانی بسیار سرسبز بوده و توسط رودخانه‌ای که از همان حوالی می‌گذشت^۱ سیراب می‌گردید. اما امروزه، منطقه تقریباً خشک دیده می‌شود. این بناها که بقایای آن تا امروز نیز قابل مشاهده هستند، در بردارنده سازه‌های زیر هستند:

۱- کاخ دروازه: این کاخ، در واقع دروازه ورودی محوطه سلطنتی پاسارگاد بود. کاخ دروازه تقریباً در بخش شرقی از این مجموعه قرار داشت. امروزه در بقایای آن، شواهدی از تزیین دیواره‌های کاخ با نگاره‌هایی از گاو و انسان دیده می‌شود. اما مهم‌ترین نگاره این کاخ که تقریباً سالم باقی مانده، نگاره‌ای منقش به تصویری آرمانی از کوروش (مشهور به مرد بالدار) می‌باشد که در فصل بعد مفصل بدان خواهیم پرداخت.

۲- کاخ بارعام: این کاخ در غرب کاخ دروازه قرار دارد. کاخ بارعام، سازه‌ای زیبا و خوش‌نقش‌ونگار بود که آشکارا بزرگ‌تر، معظم‌تر، شکیل‌تر و مجلل‌تر از دیگر کاخ‌های مجموعه پاسارگاد بوده و برای پذیرایی از میهمانان مهم و حاکمان و فرمانروایان دیگر ملل مورد استفاده قرار می‌گرفت. بر روی یک ستون مستطیل‌شکل در این کاخ، عبارت کوتاه «منم کوروش، شاه هخامنشی» - که پیش‌تر بدان اشاره رفت - به خط میخی و در سه زبان پارسی‌باستان، بابلی و عیلامی نقش بسته است.

۱- هنوز بخش‌هایی از پلهایی که زمانی روی این رودخانه قرار داشتند، دیده می‌شود.

۳- کاخ اختصاصی کوروش: این یک کاخ خصوصی بود و کوروش در مواقعی که از رسیدگی به امور مملکت فارغ می‌شد، در این کاخ نسبتاً کوچک، به استراحت می‌پرداخت. کاخ اختصاصی کوروش در شمال غربی کاخ بارعام قرار داشت. ستون‌های نسبتاً کوتاه و فضای کوچک آن نشان می‌دهد که آن‌جا مکانی محرمانه، خصوصی و طبیعتاً استراحتگاه شاه بوده است. پی و ستون‌های این کاخ تقریباً سالم مانده‌اند و حدود محوطه آن به خوبی مشخص است. بر روی یک ستون مستطیل‌شکلی که متفاوت از دیگر ستون‌های مَدَوَر کاخ است، بار دیگر عبارت «منم کوروش، شاه هخامنشی» - عیناً شبیه به متنی که در کاخ بارعام موجود است - دیده می‌شود.^۱

بنابر آن‌چه گفته شد، امروز دست‌کم دو کتیبه مشابه، با عبارت «منم کوروش، شاه هخامنشی» به سه زبان پارسی باستان، عیلامی و بابلی؛ یکی در کاخ بارعام و دیگری در کاخ اختصاصی کوروش دیده می‌شود. با توجه به این که چند ستون تخریب‌شده شبیه به دو ستون حاوی متن فوق‌الذکر نیز در این مجموعه کاخ‌ها وجود دارد، لذا بعید نیست که این متن، پیش از تخریب ستون‌ها، بر روی آن‌ها نیز بوده باشد.^۲

۱- در شمال کاخ اختصاصی کوروش نیز بنایی نیمه‌کاره وجود دارد که می‌تواند یا آرامگاه کمبوجیه و یا بردیا، پسران کوروش بزرگ باشد که با مرگ نابهنگام هر دو نفر و انتقال قدرت به شاخه دوم هخامنشیان، نیمه‌کاره رها شده است. هرچند که در کاربری این بنا جای تردید است و کاربردهای مختلفی را برای این بنا حدس زده‌اند.

همچنین در شمال این سازه، بنایی به نام تُل تَخت وجود دارد که بنابر نظر محققان، از قدیم کاربردی مذهبی داشته و در دوران پادشاهی داریوش بزرگ به دژی مستحکم بدل گشته است. این بنا، یک نمونه ابتدایی و ساده‌تر از تخت‌جمشید است. بالاتر از این مکان نیز محوطه‌ای وجود دارد که در فضای باز، دو سنگ تراشیده‌شده پلکانی دیده می‌شوند. این محوطه نیز احتمالاً برای نیایش و تقدیم قربانی به آتش در محیط باز فراهم شده بود.

۲- همچنین شواهدی حاکی از وجود این کتیبه با همین کلمات بر روی سنگ‌نگاره «مرد بالدار» وجود دارد که در فصل بعد در مورد آن گفتگو خواهیم کرد.

در پایان بد نیست اشاره شود که در زمان پادشاهی کوروش، هنوز خط میخی پارسی ابداع نشده بود. لذا کتیبه‌های نام‌برده در کاخ‌های کوروش بی‌گمان در زمان حکومت داریوش یا پادشاهان پس از او حکاکی و در جایگاه‌های مختلف کار گذاشته شده تا در آینده شائبه‌ای درمورد انتساب کاخ‌ها و آرامگاه به کوروش بزرگ، به‌وجود نیاید.

این عمل هوشمندانه، توسط هر یک از شاهان هخامنشی که انجام گرفته باشد، بسیار به‌جا بوده است.

سنگ‌نگارهٔ مرد بالدار

در فصل قبل، مفصلاً مکان کاخ سلطنتی کوروش و کم‌وکیف آن مورد بحث قرار گرفت. اما همان‌گونه که اشاره گردید، در بخشی از محوطهٔ پاسارگاد موسوم به کاخ دروازه در شرق مجموعهٔ سلطنتی، سنگ‌نگاره‌ای دیده می‌شود که امروزه به «مرد بالدار» مشهور است. این نگاره تنها سنگ‌نگارهٔ نسبتاً سالم در پاسارگاد می‌باشد که از گزند حوادث روزگار، مصون مانده. سنگ‌نگارهٔ فوق را برخی شمایل‌کوروش و برخی دیگر بی‌ارتباط با وی می‌دانند. اکنون می‌خواهیم بررسی و واکاوی این نگاره و انتساب یا عدم‌انتساب آن به کوروش را مفصلاً مورد تحقیق قرار دهیم.

این سنگ‌نگاره، تصویر مردی است با ریش پرپشت اما نه‌چندان بلند که ردایی بلند به سبک جامه‌های عیلامی بر دوش دارد. چهار بال پیرامون وی را دربرگرفته‌اند. بال‌ها برگرفته از هنر آشوری است که نمونهٔ آن در میان نگاره‌های آشوری بسیار دیده شده است.

بر سر مرد کلاه‌خودی قرار دارد و روی کلاه، دو شاخ بلند شبیه شاخ قوچ دیده می‌شود که به دو سوی شرق و غرب کشیده شده‌اند. بر روی شاخ‌ها، تاجی قرار گرفته که شبیه به تاج‌هایی است که در نگاره‌های مصری دیده شده است. با تعمقی در این دو شاخ می‌توانیم بپذیریم که اگر نگارهٔ فوق، تصویر کوروش بزرگ باشد، پس نظریهٔ یکی انگاشتن شخصیت

ستوده‌شده ذوالقرنین در قرآن^۱ با کوروش کبیر که مولانا ابوالکلام آزاد آن را مطرح کرده و بسیاری از علمای اسلامی نظیر علامه طباطبایی نیز آن را تایید کرده‌اند، صحیح می‌باشد.^۲ نکته جالب دیگر در مورد این شاخ‌ها آن است که در اساطیر ایرانیان باستان، قوچ نمادی از فره ایزدی بود و وجود شاخ قوچ بر سر مرد، حکایت از فره‌مند بودن وی دارد.^۳

در دو طرف تاج، دو مار دیده می‌شود که هر یک گویی دایره‌ای‌شکل را بر سر دارند. ظاهراً این گوی‌ها نمادی از خورشید هستند. روی تاج نیز سه گوی دیگر و روی آن‌ها چیزی شبیه به سه گلدان و بالای آن‌ها مجدداً سه گوی مُدَوَّر دیگر قرار دارند و اطراف همهٔ این‌ها با پَر شترمرغ تزیین شده است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، مدل تاج و نمادهای مار و گوی‌ها، از هنر مصری الگوبرداری شده و تاج، مرتبط با خدای خورشید است.^۴

۱- ذوالقرنین واژه‌ای عربی به معنای «صاحب دو شاخ» می‌باشد. او در قرآن پادشاهی است که از جانب خدا به تسخیرکردن جهان مامور شد و این ماموریت را با موفقیت به انجام رساند. ماجرای ذوالقرنین در سورهٔ کهف: آیات ۸۳ تا ۱۰۱ آمده است.

۲- در عهدعتیق، نیز نام ذوالقرنین آمده است:

«دانیال نبی در رویا دید که قوچی کنار رودخانه‌ای ایستاده بود و به سوی شمال و جنوب و شرق شاخ می‌زد و هیچ‌کس را توان مقابله با او نبود. هنگامی که دانیال از خواب برخاست، جبرئیل بر او نازل شد و خواب وی را چنین تعبیر کرد که آن قوچ ذوالقرنین (= قوچ صاحب دو شاخ) پادشاه ماد و پارس است. این بشارت پایانِ اسارتِ یهودیان در بابل بود.» (The Holy Bible, 2015: Book of Daniel 8:3-20)

مشاهده می‌کنید که با تطبیق شخصیت ذوالقرنین در تورات و قرآن، مشخص می‌شود که ماهیت این نام در هر دو کتاب یکی است و از آنجایی که در عهدعتیق، ذوالقرنین آشکارا اشاره به کوروش و کشورگشایی‌های او دارد، لذا منظور از ذوالقرنین در قرآن نیز به گمان قوی بایستی مرتبط با کوروش باشد.

۳- در شاهنامه فردوسی نیز فره ایزدی یک‌بار در پیکر قوچ تصویرسازی شده است (فردوسی، ۱۳۸۸: فصل پادشاهی اردشیر) و در کتاب کارنامه اردشیر پاپکان که از دوره ساسانیان باقی مانده، در قاموس یک میش دیده می‌شود (MacKenzie, 2010). برای آشنایی بیشتر با مفهوم فره ایزدی و مسائل مربوط به آن، به صفحهٔ ۸۳ از کتاب دیگر من با نام «اساطیر ایرانی» مراجعه کنید.

۴- این نیز می‌تواند شاهدی دیگر مبنی بر مهرپرست بودن کوروش باشد که در فصل «دین و آیین کوروش» بدان پرداخته شد.

نهایتاً دست راست مرد است که توجه ما را به خود جلب می‌کند. او دست راست خود را با انگشت‌های باز در جلوی سینه‌اش گرفته و دست چپش نیز کمی پایین‌تر دیده می‌شود. این مدل نگه‌داشتن دست که در نگاره‌های داریوش و دیگر شاهان هخامنشی هم دیده می‌شود، شیوهٔ عبادت کردن ایرانیان باستان را نشان می‌دهد.

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، برخی این سنگ‌نگاره را شمایل کوروش بزرگ می‌دانند و برخی دیگر این انتساب را رد می‌کنند. برای بررسی چندوچون این سنگ‌نگاره و انتساب یا عدم‌انتساب آن به کوروش، می‌توانیم از اسناد تاریخی استفاده نماییم. با وجودی که نگاره آسیب دیده و از سمت چپ و بالا تخریب شده است، اما با کمک سفرنامه‌های قدیمی مسافران اروپایی که پیش از تخریب نگاره آن را دیده و جزئیاتش را یادداشت کرده‌اند، می‌توان انتساب آن به کوروش را بررسی کرد.

بهترین منبع مستند برای بررسی نگاره، سفرنامهٔ رابرت کریپورتر می‌باشد. وی نویسنده، جهانگرد، نقاش و دیپلمات انگلیسی بود که در حدود سال ۱۸۱۸ میلادی از پاسارگاد دیدن کرد و مشاهدات خود را در قالب کتابی منتشر نمود. کریپورتر پس از مشاهدهٔ سنگ‌نگارهٔ مرد بالدار چنین نوشته است:

«سنگ‌نگاره‌ای در راستهٔ شمال‌غربی ستون‌ها وجود داشت که با دیدن آن غافل‌گیر شدم. نگاره، تصویر مردی را نشان می‌داد که ردایی بلند از گردن تا مچ پا بر تن دارد. او دست راست را روبروی خویش گرفته و کف دست را باز کرده است. یک کلاه، از پیشانی تا نزدیکی گردن وی را پوشانده و ریشی کوتاه، مجعد و منظم دارد. رخسار نگاره، بسیار آسیب دیده و سخت می‌توان جزئیات چشم‌ها و بینی را بررسی کرد. از قسمت خمیدهٔ بازو تا پایین جامهٔ وی،

حاشیه‌ای از گل‌های تزئینی دیده می‌شود که شاید گل رز باشد. جزئیات جامهٔ مرد به شکل هنرمندانه‌ای حکاکی شده است. این یک تندیس ظریف و زیبا است. در چهار طرف بدن او بال‌هایی با جزئیات بسیار عالی، دیده می‌شوند.

اما منحصربه‌فردترین بخش از این نگاره، شمایل دو شاخ بزرگ در بالای سر و سپس تاج آن مرد بر روی شاخ‌هاست. تاج دارای سه گوی منظم در کنار هم می‌باشد. روی گوی‌ها سه استوانهٔ عمودی دیده می‌شود و بالای آن‌ها نیز سه گوی دیگر قابل مشاهده است. تاج این نگاره کاملاً شبیه به تاج مومیایی ایبیس مصری است. در بالای این نقش‌ونگارها نیز یک کتیبه دیده می‌شود. این سنگ‌نگاره از سر تا پا ۷ فوت^۲ و عرض سنگ نیز ۵ فوت می‌باشد. فاصلهٔ بین پاها تا سطح زمین هم حدود دو فوت است. [...] نواحی بالای ستون بسیار آسیب دیده اما خود نقش برجسته -به جز دست‌ها و صورت- خوشبختانه کمابیش سالم مانده است.

این پیکره هیچ نقیصی ندارد و اندازه‌های آن کاملاً با یکدیگر متناسب هستند. برخلاف نگاره‌های مصری که بی‌جان و بی‌روح هستند، این نگاره به لحاظ دقت و ظرافت، من را به یاد هنر یونانی می‌اندازد. من تصویر این نگاره را بی‌کم‌وکاست و همان‌گونه که با چشم‌هایم آن را دیدم، نقاشی کردم؛ بی‌آن‌که به مدام اجازه دهم تا به سلیقهٔ خود، چیزی را تغییر دهد. این اصلی است که من در هنگام کشیدن تصویر تمام آثار باستانی شرق که از آن‌ها بازدید نمودم، رعایت کرده‌ام.^۳ [...]

1- Mummies of the Ibis

۲- هر فوت معادل ۳۰٫۴۸ سانتی‌متر می‌باشد.

۳- صداقت و امانت‌داری کرپورتر پس از بررسی دیگر نقاشی‌های کشیده‌شده توسط وی در سفرنامه‌اش و تطبیق آن‌ها با آثار تاریخی بازمانده، تأیید شده است.

ویژگی‌های شگفت‌انگیز این نگاره نظیر بال‌های آن، ردای تزئین شده و نمادهای متعددی که بر روی شاخ‌ها و تاج او وجود دارد، من را به فکر فرو می‌برد که این نگاره، تصویر یک انسان برتر است. او با دست‌هایی باز، رو به پرستش‌گاه ایستاده و گویی مشغول نیایش است. کتیبه بالای ستون، متفاوت از کتیبه‌های دیگری که اغلب در آن منطقه تکرار شده است^۱ نبود و من امیدوار هستم تا پژوهش‌های پروفیسور گروتفوند^۲ برای رمزگشایی خط میخی به نتیجه رسیده و محتوای این کتیبه‌ها آشکار شود.^۳

کریپورتر می‌گوید که بالای ستون آسیب دیده و شوربختانه این همان جایی است که کتیبه قرار دارد و مشخص است که آسیب فوق به اندازه‌ای جدی بوده که بعدها قسمت بالایی ستون ریخته و کتیبه منهدم شده است.

تقریباً در تمام سفرنامه‌ها و یادداشت‌های جهانگردانی که تا قبل از سال ۱۲۵۶ خورشیدی از پاسارگاد دیدن کرده‌اند، ذکر این کتیبه دیده می‌شود. اما در یادداشت‌های افرادی که پس از این تاریخ از پاسارگاد عبور کرده‌اند، دیگر اثری از کتیبه در بالای مجسمهٔ مرد بالدار مشاهده نمی‌گردد. بنابراین می‌توان حدس زد که کتیبهٔ مذکور در حدود همان سال یا کمی قبل از آن، فروریخته و از بین رفته است.

۱- منظور او همان کتیبه‌ای است که در روی دو ستون در کاخ بارعام و کاخ اختصاصی کوروش در پاسارگاد، هنوز دیده می‌شود و محتوای آن چنین است: «منم کوروش، شاه هخامنشی.»

2- Professor Grottefund

گروتفوند بعدها توانست این کتیبه را به صورت ناقص ترجمه کند: «کوروش، شاه‌شاهان، فرمانروای جهان!» در سال‌های بعد، نهایتاً خط میخی پارسی رمزگشایی کامل گردید و این کتیبه در کنار دیگر کتیبه‌های هخامنشی، بازخوانی شد. متن این سنگ‌نبشته نیز همانی است که در پاورقی قبلی ذکر گردید.

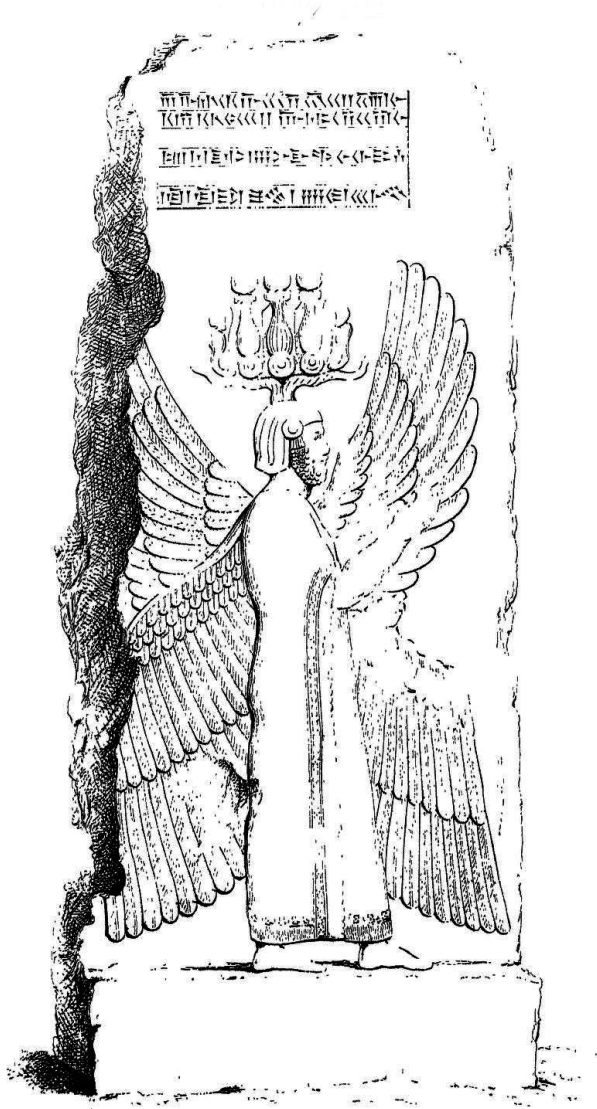
3- Ker Porter, 1821: 492-498

باری، خوشبختانه کِرپورتر نقاش زبردستی بود و یک نقاشی دقیق از این سنگ‌نگاره و کتیبه ترسیم کرده است. بررسی علائم میخی کتیبه -برپایه نقاشی این جهانگرد انگلیسی- نشان می‌دهد که کتیبه فوق دقیقاً دارای همان متنی است که در دو ستون کاخ بارعام و کاخ اختصاصی کوروش، نقر شده است:

«منم کوروش، شاه هخامنشی.»^۱

جدای از متن این کتیبه، نوع به تصویر کشیده شدن سنگ‌نگاره نیز کاملاً با منش و کردار کوروش بزرگ همخوانی دارد. کوروش همان‌گونه که در حکومت‌داری، به تمام اقوام احترام می‌گذاشت، در ساخت این نگاره نیز کوشیده است تا از هنر ملل مغلوب استفاده کرده و آن‌ها را با خود همسو سازد. از همین روی است که می‌بینیم لباس مرد مذکور، عیلامی؛ تاج وی برگرفته از نگاره‌های مصری، بال‌ها اقتباسی از هنر آشوری/بابل‌ی، شاخ‌ها نمادی از اعتقادات یهودی و نوع ایستادن وی و شیوه قرار گرفتن دست‌ها، منطبق با آداب مناسک دینی ایرانی است.

مجموع این موارد به خوبی بیان‌گر آن است که نگاره مرد بالدار، یک تصویر آرمانی و مینوی از کوروش هخامنشی می‌باشد که در زمان حیات وی یا کمی پس از مرگ او، حکاکی و در مجموعه کاخ‌های پاسارگاد، نصب شده است.



نقاشی کِرپورتر از سنگ‌نگاره کوروش با کتیبه بالای آن که در سال ۱۸۱۸ میلادی ترسیم کرده است.

این نقاشی عینا از کتاب وی (Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia) چاپ سال ۱۸۲۱ میلادی، برداشته شده است.

کتابنامه

(به ترتیب حروف الفبا)

- 1) **Arrian of Nicomedia**, 2014: "The Anabasis of Alexander", Translator: E. J. Chinnock, Gutenberg, Archived from the original on 18 aug 2021. URL: <https://www.gutenberg.org/cache/epub/46976/pg46976-images.html>
- 2) **Boyce M.**, 1988: "The Religion of Cyrus the Great," in A. Kuhrt and H. Sancisi-Weerdenburg, eds., Achaemenid History III. Method and Theory, Leiden.
- 3) **Ctesias**, 2010: "History of Persia". By Lloyd Llewellyn-Jones, James Robson.
- 4) **Cargill, J.**, 1977: "The Nabonidus chronicle and the fall of Lydia: Consensus with feet of clay", American Journal of Ancient History.
- 5) **Dandamayev, M. & Medvedskaya. I.**, 2006: "MEDIA". Encyclopædia Iranica. Archived from the original on 18 December 2012. Retrieved 2 Oct .2012. URL: <https://iranicaonline.org/articles/media>
- 6) **Dandamayev, M.**, 1993: "Cyrus II The Great". Encyclopædia Iranica. Archived from the original on 28 October 2012. URL: <https://iranicaonline.org/articles/cyrus-iii>
- 7) **Dandamayev, M.**, 1993: "Cyrus iv. The Cyrus cylinder", Encyclopædia Iranica. Archived from the original on 10 November 2011. URL: <https://iranicaonline.org/articles/cyrus-iv>
- 8) **Dandamayev, M.**, 1988: "Babylonia i. History of Babylonia in the Median and Achaemenid periods", Encyclopædia Iranica. URL: <https://iranicaonline.org/articles/babylonia-i>
- 9) **Diodorus of Sicily**, 1989: "Library of History": vol I, English Translator: c. h. Oldfather, (London: Harvard University Press).

- 10) **Durant, Will**, 1954: "The Story of Civilization: Part I", (New York: Simon and Schuster).
- 11) **Encyclopedia Britannica**. "Achaemenes, Persian ruler of Parsumash". Retrieved 2018-02-25. URL: <https://britannica.com/biography/Achaemenes-Persian-ruler-of-Parsumash/>
- 12) **Frame, Grant**, 1999: "the Inscription of Sargon II at Tangi-Var", *Journal of Oriental*, x 73.
- 13) **Grayson, A. K.**, 2000: "Assyrian and Babylonian Chronicles", Winona Lake, Indiana.
- 14) **Grayson, A. K.**, 1975: "Babylonian Historical and Literary Texts", *Toronto Semitic Texts and Studies III*, Publisher: University of Toronto Press.
- 15) **Gershevitch, Ilya**, 1985: "The Cambridge History of Iran: Vol. 2; The Median and Achaemenian periods", Cambridge: Cambridge University Press.
- 16) **Hegel, Georg Wilhelm**, 2001: 'The Philosophy of History', (Canada: Batoche Books)
- 17) **Herodotus**, 2003: "The Histories". John M. Marincola (Editor, Introduction), Aubrey de Séincourt (Translator), Penguin Classics; Reissue edition.
- 18) **Jefferson, Thomas**, 1820: "From Thomas Jefferson to Francis Eppes, 6 October 1820". Founders Online Portal, Archived from the original on 18 aug 2021. URL: <https://founders.archives.gov/documents/Jefferson/98-021565>
- 19) **Ker Porter, Robert**, 1821: "Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia", London.
- 20) **MacKenzie, D.N.**, 2010: "Kārnāmag ī Ardaxšīr ī Pābagān", Titus project, Archived from the original on 29 aug 2021. URL: <http://titus.uni-frankfurt.de/texte/etcs/iran/miran/mpers/kap/kapt.htm>
- 21) **Oelsner, J.**, 2000: "Review of R. Rollinger, Herodots babylonischer logos: Eine kritische Untersuchung der Glaubwürdigkeitsdiskussion (Innsbruck: Institut für Sprachwissenschaft 1993)", *Archive for Orient Research* 46/47.
- 22) **Olmstead, A. T.**, 1948: "History of the Persian Empire [Achaemenid Period]", Chicago: University of Chicago Press.

- 23) **P'yankov, Igor**, 1993: "CYROPOLIS". Encyclopædia Iranica. 4 (1nd ed.). New York: Bibliotheca Persica Press. URL: <https://iranicaonline.org/articles/cyropolis-latin-form-of-gr>
- 24) **Rawlinson, H.C. & Th. G. Pinches**, 1884: "A Selection from the Miscellaneous Inscriptions of Assyria and Babylonia" (1909 London)
- 25) **Ringgren, Helmer**, 1974: "Religions of The Ancient Near East", Translated by John Sturdy, The Westminster Press.
- 26) **Rollinger, R.**, 2008: "The Median 'empire', the end of Urartu and Cyrus the Great campaign in 547 BC (Nabonidus Chronicle II 16)", *Ancient World & East*
- 27) **Schmitt R.**, 1994: "DEIOCES". Encyclopædia Iranica. Archived from the original on 15 December 1994. URL: <https://iranicaonline.org/articles/deioces>
- 28) **Strabo**, 2014: "The Geography of Strabo", Translator: H. C. Hamilton & W. Falconer.
- 29) **Stronach, David**, 1971: "A Circular Symbol on the Tomb of Cyrus", Iran, Vol. 9, Published By: Taylor & Francis, Ltd.
- 30) **Thieme, Paul**, "the 'Aryan' Gods of the Mitanni Treaties", *Indologie's Seminar* Tubingen.
- 31) **Xenophon**, 2009: "Cyropaedia, The Education Of Cyrus", Translator: Henry Graham Dakyns, Editor: F. M. Stawell, Gutenberg e-Book Publisher, Archived from the original on 20 September 2021. URL: <https://www.gutenberg.org/files/2085/2085-h/085-h.htm>
- 32) **Xenophon**, 2012: "Cyropaedia, The Education Of Cyrus", *createSpace Independent Publishing Platform*.
- 33) **The Holy Bible**, 2015: "The Holy Bible: The Old & New Testament", Narrator: David Cochran Heath, Publisher: ChristianAudio.
- 34) **Nabonidus Chronicle**, Articles on ancient history, 25 August 2020. URL: <https://www.livius.org/pictures/a/tablets/abc-07-nabonidus-chronicle-obverse/>
- 35) **Nabonidus cylinder**, Clay cuneiform tablet. The Nabonidus Chronicle, the British Museum Website. from Internet: https://www.britishmuseum.org/collection/object/W_Sp-II-964

- ۳۶) آزاد، ابوالکلام (۱۳۹۲)، **کوروش کبیر ذوالقرنین**، ترجمه باستانی پاریزی (تهران: نشر علم)
- ۳۷) این‌اثیر (۱۳۷۱)، **تاریخ کامل**، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: موسسه مطبوعاتی علمی)
- ۳۸) ابن‌خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۳)، **العبر**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، نوبت سوم (تهران: پژوهشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی)
- ۳۹) ابن‌مسکویه (۱۳۶۹)، **تجارب الامم و تعاقب الهمم**، ترجمه ابوالقاسم امامی، نوبت اول (تهران: سروش)
- ۴۰) استرابون (۱۳۸۳)، **جغرافیای استرابو، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان**، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، نوبت اول (تهران: بنیاد موقوفات دکتر ایرج افشار)
- ۴۱) اسمیت، جرج (۱۳۹۹)، **گیلگمش کهن‌ترین حماسه بشری**، ترجمه منشی‌زاده (تهران: انتشارات اختران)
- ۴۲) اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶)، **سنی ملوک الارض و الانبیاء**، ترجمه جعفر شعار (تهران: بنیاد فرهنگ ایران)
- ۴۳) انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، **زرتشت و زرتشتیان**، نوبت اول (تهران: انتشارات آرون)
- ۴۴) انصاری، بهمن (۱۳۹۷)، **اساطیر ایرانی**، نوبت اول (تهران: انتشارات آرون)
- ۴۵) دوست‌خواه، جلیل (۱۳۷۱) **اوستا، کهن‌ترین متن‌ها و سروده‌های ایرانی**، نوبت دوم (تهران: مروارید)
- ۴۶) اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱) **دانشنامهٔ مزدیسنا، واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت** (تهران: نشر مرکز)
- ۴۷) **بندهشن** (۱۳۶۹)، به کوشش مهرداد بهار، نوبت اول (تهران: توس)

- ۴۸) بیانی، شیرین (۱۹۹۰)، **تاریخ ایران باستان از ورود آریایی‌ها به ایران تا پایان هخامنشیان** (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی)
- ۴۹) بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶)، **آثارالباقیه**، ترجمه دانا سرشت، (تهران: انتشارات ایرکبیر)
- ۵۰) پتروویچ، فنودور (۱۳۷۹)، **تاریخ روم باستان**، ترجمه متین (تهران: انتشارات محور)
- ۵۱) پلوتارک (۱۳۸۱)، **ایرانیان و یونانیان**، ترجمه احمد کسروی، نوبت اول (تهران: جامی)
- ۵۲) پورداوود، ابراهیم (بی‌تا)، **یشت‌ها** (تهران: انتشارات فروهر)
- ۵۳) پیرنیا، حسن (۱۳۶۹) **تاریخ ایران باستان**، نوبت اول (تهران: دنیای کتاب)
- ۵۴) **تاریخ ایران کمبریج** (۱۳۹۳)، جلد دوم: دوره‌های ماد و هخامنشی، ترجمه قادری، نوبت سوم (تهران: مهتاب)
- ۵۵) خورشیدیان، اردشیر (۱۳۸۷)، **پاسخ به پرسش‌های دینی زرتشتیان** (تهران: انتشارات فروهر)
- ۵۶) خورنی، موسی (۱۳۸۰)، **تاریخ ارمنستان**، ترجمه باغداساریان، نوبت اول (تهران: مولف)
- ۵۷) دوران، ویل (۱۳۳۷)، **تاریخ تمدن**، ترجمه احمد آرام، نوبت اول (تهران: نشر اقبال)
- ۵۸) دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **لغتنامه دهخدا**، نوبت اول (تهران: انتشارات دانشگاه تهران)
- ۵۹) دیاکونوف (۱۳۴۵)، **تاریخ ماد**، ترجمه کشاورز (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب)
- ۶۰) رجبی، پرویز (۱۳۸۰)، **هزاره‌های گمشده**، نوبت اول (تهران: انتشارات توس)

- ۶۱) رضی، هاشم (۱۳۸۴) **دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت** (تهران: انتشارات سخن)
- ۶۲) سایکس، سر پرسی (بی‌تا)، **تاریخ ایران**، نوبت سوم (تهران: انتشارات نگاه)
- ۶۳) شارپ، رلف نارمن (۱۳۴۶)، **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی**، نوبت اول (تهران: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی)
- ۶۴) **عهد عتیق** (۱۳۶۲)، ترجمه پیروز سیار، نوبت دوم (تهران: نشر نی)
- ۶۵) فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، **شاهنامه فردوسی**، نوبت اول (تهران: کتاب سرای نیک)
- ۶۶) فره‌وشی، بهرام (۱۳۶۸)، **ایرانویج** (تهران: انتشارات دانشگاه تهران)
- ۶۷) لنسلین‌گرین، راجر (۱۳۸۷)، **اساطیر یونان**، ترجمه آقاجانی، نوبت نهم (تهران: سروش)
- ۶۸) کریستن‌سن، آرتور (۱۳۳۲)، **ایران در دوره ساسانیان**، ترجمه یاسمی، نوبت دوم (تهران: امیرکبیر)
- ۶۹) گزنفون (۱۳۸۰)، **کوروش‌نامه**، ترجمه مشایخی، نوبت سوم (تهران: علمی و فرهنگی)
- ۷۰) مجیدزاده، یوسف (۱۳۹۲)، **تاریخ و تمدن بین‌النهرین**، نوبت دوم (تهران: مرکز نشر دانشگاهی)
- ۷۱) مسعودی، علی‌بن‌حسین (۱۳۸۲)، **مروج الذهب و المعادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نوبت هفتم (تهران: علمی و فرهنگی)
- ۷۲) ورمازرن، مارتین (۱۳۸۳)، **آیین میترا**، ترجمه نادرزاده، نوبت چهارم (تهران: نشر چشمه)
- ۷۳) هرودوت (۱۳۶۲)، **تاریخ هرودوت**، ترجمه مازندرانی، نوبت سوم (تهران: علمی و فرهنگی)

- ۷۴) هرودوت (۱۳۸۴) **تاریخ هرودوت**، ترجمه هادی هدایتی، نوبت دوم (تهران: دانشگاه تهران)
- ۷۵) هگل، جورج ویلهلم (۱۳۹۰)، **فلسفه تاریخ**، ترجمه تقی‌زاده منطری (گوتنبرگ: ناشر مولف)
- ۷۶) همایون، غلامعلی (۱۳۵۵)، **کروش کبیر در آثار هنری اروپاییان** (تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران)
- ۷۷) هینتس، والتر (۱۳۸۷)، **داریوش و ایرانیان**، ترجمه پرویز رجبی (تهران: نشر ماهی)
- ۷۸) گری، لوییس (۱۳۸۲)، **هخامنشیان و دین زرتشت**، ترجمه حیدری، نشریه رشد آموزش، شماره ۱۲
- ۷۹) معرفی آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد، پایگاه کافه‌کتاب. تاریخ استخراج: ۱۴۰۰/۰۷/۱۳، از اینترنت: <https://kaffeketab.ir/?p=70087>
- ۸۰) زارعی، پویا (۱۳۹۶/۷/۱۴) **تأثیر کوروش بر توماس جفرسون و بنیان‌های آمریکای مدرن**، بی‌بی‌سی فارسی، تاریخ استخراج: ۱۴۰۰/۰۲/۲۵ <https://www.bbc.com/persian/41876993>
- ۸۱) میرزادگی، شکوه (۱۳۸۸/۳/۱۶) **آیا گل ۲۵۰۰ ساله هم پریر شد؟**، میراث فرهنگی و طبیعی، تاریخ استخراج: ۱۴۰۰/۰۷/۰۷، از اینترنت: shokoohmirzadegi.com/cultural.heritage/miras-farhangi-6.6.09.a.htm
- ۸۲) الطبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر (۱۴۲۲ق) **تفسیر الطبری: جامع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق: حسن یمامه، الطبعة الاولى (القاهرة: مرکز البحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة)

✓ ویل دورانت مورخ و فیلسوف آمریکایی می گوید که کوروش، از آن دسته افرادی است که اصالتاً برای فرمانروایی و پادشاهی بر انسان‌ها، آفریده شده بود.

✓ هرودوت پدر علم تاریخ، چنین آورده است که هیچ یک از مردان ایرانی خود را لایق آن نمی‌دانند که با کوروش مقایسه شود.

✓ گزنفون فیلسوف و مورخ یونانی، از کوروش به عنوان پدر پارسیان و نخستین قانون گذار عادل در آسیا و اروپا نام برده است.

✓ بنابر کتیبه‌های بابلی، بزرگان شهر، کوروش را فرستاده ویژه مردوک، خدای بزرگ بابل، می‌دانستند.

✓ دیاکونوف می‌گوید که مغان، روحانیون ادیان باستانی ایرانی، احترامی ویژه به کوروش می‌گذاشتند.

✓ آن گونه که در تورات آمده است، یهودیان کوروش را مسیح موعود، فرستاده خداوند و منجی دین و آیین خویش می‌پنداشتند و از او با القابی چون مسیح خداوند، سرور بهشت و پادشاه زمین یاد کرده‌اند.

✓ مولانا ابوالکلام آزاد عقیده دارد که شخصیت ستایش شده ذوالقرنین در قرآن مجید، اشاره‌ای رمز آمیز به کوروش دارد.

